

پیام آموزش ۱

- رابطه بازپرس و دادستان در دادرسی جدید علی مهاجری ۷
- (مستشار آموزش قوه قضائیه و مدرس دانشگاه)
- نگاه کاربردی به حقوق اسلام مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه (قم) ۱۷
- نقش نگارش در انشای رأی محمدرضا خسروی (دادیار دادرسی دیوان عالی کشور) ۲۷
- صلاحیت واستثنائات وارده بر صلاحیت دیوان عدالت اداری ۲۹
- دکتر عیسی کشوری (رئیس شعبه نهم دیوان عدالت اداری)
- نظارت انتظامی در نظام قضایی ایران احمد کریم زاده ۴۱
- (عضو اصلی دادگاه عالی انتظامی قضات)
- پیشنهاد‌های اصلاحی کمیسیون آیین دادرسی مدنی ۴۹
- آزادی مشروط در فرضی که محکوم علیه ۵۵
- (دکتر عباس زراعت- دانشیار گروه حقوق دانشگاه کاشان)
- نظریات مشورتی اداره حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه ۶۳
- جرایم رایانه‌ای و اینترنتی (مصاحبه با دکتر محمود براتی نیا) ۶۹
- بازرسی آموزشی جواد طهماسبی (معاون آموزش و دادگستری استان لرستان) ۷۷
- آموزش رایانه اداره کل آموزشهای مردمی ۸۷
- دستورالعمل‌های اخلاقی مجتهد بانو علویه امین اصفهانی ۹۷
- سرقت آب، برق، گاز و تلفن ۱۰۳
- علی باقرپور آذریان (مدرس دانشگاه وقاضی دیوان عدالت اداری)
- نظریات و پاسخهای تحقیقی مرکز تحقیقاتی فقهی (قم) ۱۰۷
- مصطلحات حقوقی و قضایی ۱۲۱
- نقد و بررسی قوانین مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه (قم) ۱۳۱
- تأثیر تحقیر در بروز پرخاشگری ۱۳۷
- محمد درویش زاده (مستشار آموزش قوه قضائیه)
- استفتائات حقوقی و قضایی مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه (قم) ۱۳۹
- اخلاق قضایی حضرت آیت الله ناصر مکارم شیرازی ۱۵۲
- نشستی با پیشکسوتان قضایی (مصاحبه) ۱۵۹
- خود را بیازماییم ۱۶۵
- پاسخ به سؤالات ۱۶۷
- فراخوان مقاله ۱۶۹
- فرم نظرسنجی ۱۷۰

يا مالک! افسح له في البذل ما يزيل غلته و تقل معه حاجته الى الناس واعطه من المنزل ليدىک ما لا يطمع فيه غيره من خاصتك

انتظار تحقق حکومت اسلامی و احقاق حقوق مردم بدون برقراری عدالت و زدودن آثار تبعیض و ظلم و بی-عدالتی، انتظاری بی‌مورد و غیرممکن است و در این میان، نقش قوه قضائیه که تنها رکن مهم عدالت‌گستر و مظهر تعمیم امنیت، و ملجأ و مأوای مظلومان است، بیش از پیش نمایان می‌شود.

قاضی در جامعه اسلامی، صاحب شأن و جایگاهی والا است و وظیفه سنگین و خطیر او در اجرای عدالت و تأمین امنیت وی را از سایر صاحب منصبان حکومت متمایز می‌سازد. قرآن نیز در بیان علو و منزلت قاضی تعبیر بی-نظیری دارد که در مورد هیچ کدام از مناصب حکومتی از چنین تعبیری استفاده نشده است و آن این که خدای سبحان، مقام قضاء را اولاً و بالذات از آن خود می‌داند، آنجا که می‌فرماید: «ان الحكم الا لله یقصر الحق و هو خیر الفاصلین» حکمی نیست جز حکم خدا، به حق دستور می‌دهد و او بهترین حکم فرمایان است.

آنگاه این مسئولیت خطیر را در فصل مخاصمات و حل اختلافاتی که در شئون زندگی دنیوی مردم رخ می‌دهد، به پیامبران خود واگذار نموده است، آنجا که فرموده است: «لقد ارسلنا بالبینات وانزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» ما پیامبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و برایشان کتاب و میزان عدل نازل کردیم تا مردم به قسط و عدل گرایند.

سپس برای نشان دادن علو مقام و منزلت قضا، آنان را خلیفه و جانشین خود معرفی نموده است: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق» ای داود! ما تو را در زمین به منصب خلافت نشانیدیم، پس در میان مردم به آیین حق حکم کن.

و آنگاه این منصب به ائمه معصومین و سپس به ولی فقیه و یا منصوب از جانب او رسیده است و در روایات نیز تعابیر مختلفی وارد شده است که در راستای بیان همین حقیقت است.

جامع‌ترین نصی که در مقام بیان صفات و ویژگی‌های قاضی وارد شده است، فرازهایی از فرمان مهم و تاریخی مالک اشتر نخعی است که امام، دوازده صفت را برای عهده‌داری مقام قضا بیان نموده، سپس با تأکید بر نظارت مستمر بر کار قضات، دو نکته مهم را یادآوری می‌نماید: یکی حفظ مقام و منزلت قضات؛ و دیگری تأمین نیازهای مادی آنان. که در این سرمقاله به توضیح مختصری پیرامون این دو نکته می‌پردازیم.

گرچه قضا و حکم کردن میان مردم، از دیدگاه اسلام از جمله عبادات محسوب می‌شود و قاضی نمی‌تواند در مقابل انجام این وظیفه از متداعیین تقاضای اجرت نماید، اما در صورتی که حاکم و ولی فقیه او را به این سمت منصوب نماید، حقوق او تحت عنوان ارتزاق، از بیت‌المال خواهد بود؛ زیرا قاضی نیز همچون سایر مردم نیازهایی دارد که لازمه زندگانی است و باید برآورده شود.

می‌دانیم که از قضاوت کردن در حال تشویش، دغدغه و با حواس پرتی و عجله و... نهی شده است. بنابراین، قاضی باید از همه جهات تأمین شود تا با خیال راحت و آسوده به امر خطیر قضا پردازد و لذا تعبیری را در کلام امیرالمؤمنین (ع)، خطاب به مالک اشتر می‌بینیم که در مورد هیچ کدام از صاحب منصبان چنین تعبیری نه در نهج-البلاغه و نه در سایر کتب روای دیده نمی‌شود: «و افسح له فی البذل ما یزیل علقته و تقل معه حاجته الی الناس»؛ یعنی، ای مالک! آنقدر به قاضی ببخش تا همه نیازهای او برطرف گردد و احتیاجش به مردم تخفیف یابد. امروزه در دستگاه قضایی جمهوری اسلامی ایران، به رغم شایعات و گفتارها پیرامون امکانات رفاهی قضات، حقوق و مزایای آنها هیچ گونه تناسبی با شأن و منزلت آنان و حتی با برخی از مدیران دیگر قوا ندارد. ریاست محترم قوه قضاییه در خصوص پایین بودن حقوق قضات نسبت به سایر کشورها فرمودند:

« در کشورهایی چون انگلستان چک سفید امضا در اختیار قاضی است و آنها از مزایا و امکانات و حقوق بالایی برخوردارند که این امر باعث حفظ آنها می‌شود. در هیچ جای دنیا وضعیت معیشتی قضات مانند ایران نیست. در ایران قضات در صددند استعفا دهند و وکیل شوند در حالی که در دنیا یک وکیل آرزو می‌کند که در منصب قضا قرار گیرد. مشاور حقوقی یک وزارتخانه، حقوق و امکاناتش بیشتر و بالاتر از رئیس کل دادگستری یک استان است.» همان گونه که ریاست قوه قضائیه فرمودند، در انگلستان، حقوق قضات بالاترین حقوق کشور است به طوری که نسبت آن به حقوق اساتید دانشگاه، هفده به دو می‌باشد و حقوق آنان از صندوقی که مستقل از خزانه دولت است و محتاج به تصویب مجلس نیست، تأمین و پرداخت می‌شود. همچنین در ایالت متحده آمریکا و کشورهایی مثل هند و پاکستان و... حقوق قضات به حدی است که انگیزه اشتغال به قضاوت را در وکلایی با پانزده سال سابقه ایجاد می‌کند. و دلیل این مسئله روشن است و در روایات ما هم به آن تصریح شده است و آن این که اگر قاضی همیشه با اموری نظیر اجاره منزل، شهریه ثبت نام فرزندان، هزینه دکتر و بیمارستان و خلاصه تأمین مایحتاج زندگی مشغول باشد، امکان دقت و بررسی و فرصت مطالعه و تحقیق از او سلب می‌شود. بنابراین، قاضی زمانی می‌تواند با خیالی راحت قضاوت کند که شأن و حرمت اجتماعی و جایگاه او حفظ شود و در خصوص تأمین معیشت زندگی نیز علاوه بر مسکن، وسیله ایاب و ذهاب، فراهم شدن امکانات لازم جهت خرید و... از حقوق مکفی برخوردار باشد. آری، حرمت و منزلت قاضی باید حفظ شود. امیرالمؤمنین (ع) در فرازی از فرامینشان به مالک در این خصوص می‌فرماید: «واعطه من المنزل لَدیک ما لا یطمع فیه غیره من خاستک لیأ من بذلک اغتیال الرجال له عندهک»؛ یعنی از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرامی بدار که نزدیکان تو به نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در امان باشند.

البته امیرالمؤمنین (ع) از یک سو، در خصوص تأمین نیازها و مایحتاج قضات و ترتیب یک زندگانی آبرومندانه برای قضات تأکید می‌دارند و از سوی دیگر، همواره نصیحت می‌کنند که مال دنیا و ثروت برای انسان شرافت نمی‌آورد و ماندگار نیست، تا جایی که می‌فرمایند: «فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب»؛ یعنی در خصوص مال و ثروتی که حتی از راه حلال به دست می‌آید، محاسبه و حسابرسی خواهد بود و...

«شریح بن الحارث»، قاضی امیرالمؤمنین (ع)، در روزگار خلافت آن

حضرت، خانه‌ای به مبلغ هشتاد دینار خریداری کرد. چون این خبر به امیرالمؤمنین (ع) رسید، او را نزد خویش فراخواند و مطالب آموزنده‌ای به ایشان فرمود که ما به عنوان حسن ختام، آن را نقل می‌کنیم. حضرت فرمود: «ای شریح! به من گزارش رسیده است که تو خانه‌ای به قیمت هشتاد دینار خریده‌ای و قباله‌ای در این باره نوشته‌ای و شهودی را به شهادت خواسته‌ای!»

شریح گفت: چنین بود است یا امیرالمؤمنین. در این هنگام، امیرالمؤمنین (ع) نگاهی به خشم‌آلود به او افکند و فرمود: ای شریح! آگاه باش که بزودی کسی (عزرائیل) به سراغ تو خواهد آمد که در قبالات ننگرد و از شاهد و بینات نپرسد، تا تو را از آن خانه آواره سازد و برزرفای گور سپارد، پس بیندیش ای شریح! تا مبدا این خانه را با مال دیگران یا با پول حرام نخریده باشی، که آنگاه خانه دنیا و آخرت را از دست داده‌ای. اما اگر هنگام خرید خانه، نزد من آمده بودی برای تو سندی می‌نوشتیم که دیگر برای خرید آن به درهمی یا بیشتر، رغبت نمی‌کردی. آن سند را چنین می‌نوشتیم:

این خانه‌ای است که بنده‌ای خوار و ذلیل، آن را از مرده‌ای آماج کوچ خریده، خانه‌ای از سرای غرور، که در محله نابودشدگان قرار دارد، این خانه به چهار جهت منتهی می‌گردد، یک سوی آن به آفتها و بلاها (پیشامدهای ناگوار)؛

سوی دوم آن به مصیبت‌ها و اندوهها؛

سوی سوم آن به هوی و هوسهای سست کننده؛

و سوی چهارم آن، به شیطان گمراه کننده ختم می‌شود و درخانه به روی شیطان گشوده است. این خانه را فریب خورده آزمند، از کسی که خود بزودی از جهان رخت برمی‌بندد، به مبلغی که او را از عزت و قناعت خارج و به خواری و دنیاپرستی کشانده، خریداری کرده است.

هرگونه نقص و خسارتی که در این معامله باشد، برعهده کسی (عزرائیل-پروردگار) است که اجساد پادشاهان را پوشانده و جان جباران را گرفته است و سلطنت فرعونها چون «کسری» و «قیصر» و «تبع» و «حمیر» را نابود کرده است و آنان که مال فراوان گردآورده و برآن افزودند و آنان که قصرها ساخته و محکم کاری کردند، طلاکاری کرده و زینت دادند، فراوان اندوختند و نگهداری کردند و به گمان خود برای فرزندان خود باقی گذاشتند؛ همگی آنان به پای حسابرسی الهی و جایگاه پاداش و کیفر رانده می‌شوند. آنگاه که فرمان دادرسی و قضاوت نهایی صادر شود، «پس تبه‌کاران زیان خواهند دید، به این واقعیتها عقل گواهی می‌دهد، هر گاه که از اسارت هوای نفس نجات یافته و از دنیاپرستی به سلامت بگذرد».

سردبیر

رابطه بازپرس و دادستان در دادرسی جدید

علی مهاجری (مستشار آموزش قوه قضائیه و مدرس دانشگاه)

چکیده: بازپرس یکی از چهار مقام دادرسی است. این مقام برخلاف دادیار در رسیدگی تحقیقاتی به پرونده کیفری دارای نوعی استقلال نسبی در برابر دادستان است. در بعضی از موارد نیز موظف به تبعیت از دادستان است. در این مقاله با توضیح وظایف بازپرس، مواردی که این مقام باید در زمان حدوث اختلاف از نظر دادستان تبعیت کند، و همچنین مواردی که می‌تواند در برابر نظر دادستان مقاومت کند، با شرح و توضیح لازم بیان خواهد شد.

شروع رسیدگی بازپرس

به دلالت بند "د" ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب^(۱)، در صورتی که دادستان حاضر باشد، شروع رسیدگی به پرونده توسط بازپرس منحصرأ با ارجاع دادستان خواهد بود. کلمه "دادستان" در

این بند، قائم مقام و معاون دادستان را نیز شامل می‌شود؛ یعنی اگر دادستان غایب باشد اما معاون او حاضر باشد، بازپرس با ارجاع معاون، حق شروع به رسیدگی دارد و اگر معاون نیز غایب باشد قائم مقام به حکم ماده (۶۰) قانون اصول تشکیلات عدلیه^(۲)، نقش دادستان را در ارجاع پرونده ایفا خواهد نمود. در صورتی که دادستان یا معاون یا قائم مقام او حاضر نباشند چنانچه موضوع مطرح شده، به تشخیص بازپرس مستلزم رسیدگی فوری باشد، بازپرس رسیدگی خود را شروع خواهد نمود. البته فرض عدم حضور دادستان و معاون و قائم مقام بسیار نادر است. در ضمن در صورتی که بازپرس شخصاً ناظر وقوع جرم باشد بدون نیاز به ارجاع، رسیدگی خود را شروع خواهد کرد.

حدود وظایف و اختیارات بازپرس

به دلالت بند "و" ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب،^(۳) تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم به عهده بازپرس است. بنابراین در ارتباط با جرایم ذیل در صورت وجود جهات قانونی، بازپرس وظیفه خواهد داشت تحقیقات مقدماتی را انجام دهد.

الف- جرایمی که دادرسی آنها با دادگاه عمومی شهرستان است.

ب- جرایمی که دادرسی آنها با دادگاه انقلاب است.

ج- جرایمی که دادرسی آنها با دادگاه کیفری استان است. پ

در مورد جرایم بندهای "الف" و "ب" دادستان نیز وظایف و اختیارات بازپرس را داراست. اما در مورد جرایم بند "ج" در صورتی که بازپرس غایب باشد، دادستان تنها در حدود حفظ و جمع‌آوری دلایل و آثار جرم اقدامات لازم را به عمل می‌آورد و اضافه بر این اختیاری ندارد^(۴)

جانشین بازپرس

در مواردی مقاماتی از محکمه به جانشینی بازپرس انجام وظیفه می‌نمایند. به عبارت دیگر، تحت شرایطی مقامات محکمه دارای

همان اختیارات و تکالیف بازپرس هستند، که توضیح لازم به اعتبار هر یک از حوزه‌های قضایی شهرستان و بخش بیان می‌شود.

۱- جانشین بازپرس در حوزه قضایی شهرستان

در حوزه قضایی شهرستان (اعم از اینکه شهرستان مرکز استان باشد یا شهرستان غیرمرکز استان) چنانچه بازپرس غایب باشد، دادستان می‌تواند از دادرس یا رئیس دادگاه عمومی به عنوان جانشین بازپرس استفاده کند.

تبصره ذیل ماده (۱۲) قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۰۷ چنین مقرر می‌دارد:

«در صورتی که مستنطق در محل حاضر نبوده و یا محذور از انجام وظیفه باشد عضو علی‌البدل یا امین صلح حاضر در مقر محکمه به تقاضای مدعی‌العموم یا قائم مقام او وظیفه مستنطق را انجام می‌دهد.»
نظریه شماره ۶۲/۵/۴-۷/۱۸۲۹ و همچنین نظریه شماره ۷/۷۸۶۵-۶۶/۱۲/۹-۶۶/۱۲/۹ اداره حقوقی قوه قضائیه، دلالت دارد که در غیاب بازپرس، دادستان می‌تواند از هریک از اعضای محکمه (دادرس، رئیس، مشاور و مستشار) به عنوان جانشین بازپرس برای رسیدگی به تحقیقات مقدماتی پرونده استفاده کند.^(۵)

۲- جانشین بازپرس در حوزه قضایی بخش

نظریه اینکه در حوزه قضایی بخش، دادسرا وجود ندارد، طبعاً بازپرس نیز وجود ندارد؛ اما تبصره "۶" ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب^(۶)، در ارتباط با وظایف بازپرس در حوزه قضایی بخش چنین مقرر می‌دارد: «در حوزه قضایی بخشها، رئیس یا دادرس علی‌البدل دادگاه در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، به جانشینی بازپرس، تحت نظارت دادستان مربوطه اقدام می‌نماید و در سایر جرایم مطابق قانون رسیدگی و اقدام به صدور رأی خواهد نمود.»

اینکه کیفیت اقدام رئیس یا دادرس علی‌البدل محکمه بخش به عنوان جانشین بازپرس به چه ترتیبی است، در یک مقاله جداگانه که خاص دادگاه بخش باشد به آن خواهیم پرداخت و در این گفتار تنها به این مطلب اشاره می‌نماییم که

منظور از "دادستان مربوط" در تبصره "۶" ماده (۳)، دادستان شهرستانی است که بخش از توابع آن است.^(۷)

مستثنیات و وظایف و اختیارات بازپرس

با اینکه تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم به عهده بازپرس است، اما نباید از نظر دور داشت که بازپرس یکی از مقامات دادسرا می‌باشد و در صورتی به انجام وظایف و اختیارات خود قیام می‌کند که تحقیقات مقدماتی جرم از لحاظ سازمانی به عهده سازمان متبوع او یعنی دادسرا باشد. به عبارت دیگر، اگر دادسرا در ورود به رسیدگی به جرم ممنوع باشد این ممنوعیت شامل بازپرس نیز خواهد بود. موارد ممنوعیت اقدام دادسرا مواردی است که پرونده مستقیماً باید در دادگاه مطرح و یا اگر قبل از احیای دادسرا در دادگاه مطرح شده، ادامه رسیدگی - که چه بسا رسیدگی تحقیقاتی باشد - در دادگاه به عمل می‌آید. این موارد که در تبصره‌های "۳" و "۴" ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمو می و انقلاب بیان شده‌اند،^(۸) عبارتند از:

۱- جرایم مشمول حد زنا و لواط؛

۲- جرایم دارای مجازات تا سه ماه حبس؛

۳- جرایم دارای مجازات تا یک میلیون ریال جزای نقدی.

۴- جرایم اطفال؛

۵- کلیه جرایمی که پرونده‌های کیفری مربوط به آنها تا قبل از احیای دادسرا در دادگاه مطرح شده است.

نحوه اقدام بازپرس در رسیدگی تحقیقاتی

پس از آنکه پرونده جهت رسیدگی در اختیار بازپرس قرار گرفت، مطابق با قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، مقاطع ذیل را طی خواهد نمود.

کشف جرم، جمع‌آوری دلایل و مدارک جرم، تعقیب متهم به جرم، جلوگیری از فرار متهم با صدور یکی از قرارهای تأمین، اظهارنظر نهایی.

در طی این مقاطع، برخلاف دادیار، بازپرس تکلیفی نخواهد داشت که کلیه قرارهای صادره را به نظر دادستان برساند، بلکه در تمام دستورات و قرارهای قضایی جز در قرارهایی که

به آنها اشاره می‌شود، استقلال عمل خواهد داشت.

نیاز بازپرس به نظر دادستان

همان گونه که قبلاً اشاره شد، بازپرس در تصمیمات خود مستقل است؛ اما این استقلال مطلق نیست بلکه بازپرس در قرارهای ذیل موظف خواهد بود پرونده را به نظر دادستان برساند تا دادستان نیز اظهارنظر نماید.

۱-قرار بازداشت موقت(بند"ح" ماده ۳)

۲-باقای قرار بازداشت موقت(بند "ح" ماده ۳)

۳-رفع قرار بازداشت موقت(بند"ح" و ط ماده ۳)

۴-تشدید تأمین (شق ۲ بند"ن" ماده ۳)

۵-قرار اناطه(شق ۳ بند"ن" ماده ۳)

۶-قرار تأمین خواسته(شق ۲ بند"ن" ماده ۳)

۷-قرارعدم صلاحیت(شق بند"ن" ماده ۳)

۸-قرار منع تعقیب(بند"ل" و شق ۱ بند "ن" ماده ۳)

۹-قرار موقوفی تعقیب(بند"ل" و شق ۱ بند"ن" ماده ۳)

۱۰-قرار مجرمیت(بند"ل" ماده ۳)

موارد مقاومت بازپرس در برابر دادستان

قرارهایی که بازپرس پس از صدور آنها باید پرونده را به نظر دادستان برساند، برشمرده شده‌اند. در این قسمت مشخص خواهد شد که در کدام مورد پس از رساندن پرونده به نظر دادستان و اعلام مخالفت دادستان بازپرس می‌تواند در برابر نظر دادستان مقاومت نموده و در نتیجه پرونده برای حل اختلاف بین این دو مقام به دادگاه ارسال می‌شود.

۱-تقاضای دادستان برای بازداشت متهم؛(بند"ح" ماده ۳)

۲-مخالفت دادستان با قرار منع پیگرد؛(بند"ل" ماده ۳)

۳-مخالفت دادستان با قرار مجرمیت؛ (بند"ل" ماده ۳)

۴-مخالفت دادستان با قرار موقوفی پیگرد؛(بند"ل" ماده ۳)

۵-اختلاف در نوع جرم؛(بند"ح" ماده ۳)

۶-اختلاف در صلاحیت.(بند"ح" ماده ۳)

در تمام موارد فوق، حسب مورد دادگاه عمومی یا انقلاب بین بازپرس و دادستان داوری

خواهد کرد که نظر کدام یک بردیگری ترجیح دارد.

موارد تبعیت بازپرس از دادستان

با وجود اینکه بازپرس دارای نوعی استقلال درمقابل دادستان است، اما در مواردی به تصریح قانون، بازپرس باید از دادستان تبعیت کند. این موارد عبارتند از:

۱- مخالفت دادستان با قراربازداشت موقت صادره بازپرس

در این مورد در قسمتی از بند "ح" ماده (۳) قانون اصلاح تشکیلات دادگاههای عمومی و انقلاب، چنین آمده است: «... در صورتی که بازپرس رأساً قراربازداشت موقت صادر کرده باشد مکلف است ظرف ۲۴ ساعت پرونده را برای اظهارنظر نزد دادستان ارسال نماید. هرگاه دادستان با قراربازداشت به عمل آمده موافق نباشد نظر دادستان متبع است...»

۲- تقاضای تکمیل تحقیقات توسط دادستان

ممکن است بازپرس پرونده را با اظهارنظر نهایی و یا پس از صدور قراربازداشت موقت نزد دادستان ارسال نماید و دادستان به جای اظهارنظر درخصوص اصل موضوع، تکمیل تحقیقات را تقاضا کند. در این صورت، بازپرس موظف خواهد بود تقاضای دادستان را اجرا و از نظر دادستان تبعیت کند. بند "هـ" ماده (۳) قانون اصلاح تشکیلات دادگاههای عمومی و انقلاب، در این خصوص چنین مقرر می‌دارد: «دادستان در اموری که به بازپرس ارجاع می‌شود حق نظارت و دادن تعلیمات لازمه را خواهد داشت. و در صورتی که تحقیقات بازپرس را ناقص ببیند می‌تواند تکمیل آن را بخواهد ولو اینکه بازپرس تحقیقات خود را کامل بداند.»

۳- ارجاع بعضی از تحقیقات پرونده‌های غیرمهم

ممکن است دادستان پرونده‌ای را جهت رسیدگی تحقیقاتی به یکی از دادیاران ارجاع کند و یا خود رأساً رسیدگی را شروع کرده باشد، اما درمواقفی از تحقیقات، لازم می‌داند

از بازپرس استفاده کند، با این که پرونده به دیگری ارجاع شده و یا توسط شخص دادستان رسیدگی می‌شود، در این صورت بازپرس موظف خواهد بود در محدوده ارجاع دادسان، تحقیق موردنظر او را انجام دهد. ادامه بند "و" ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، در این خصوص چنین مقرر داشته است: «درمورد جرایمی که رسیدگی آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، دادستان تا قبل از حضور و مداخله بازپرس، اقدامات لازم برای حفظ و جمع‌آوری دلایل و آثار جرم به عمل می‌آورد و درمورد سایر جرایم دادستان می‌تواند انجام بعضی از تحقیقات و اقدامات را از بازپرس درخواست نماید بدون اینکه رسیدگی به امر را به طور کلی به آن بازپرس ارجاع کرده باشد.»

ابهام قانون

قانونگذار در بند "ن" ماده (۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، از قراردایی نام برده که در صورت موافقت دادستان با آنها از طرف متهم یا شاکی خصوصی قابل اعتراض می‌باشند. بنابراین، فرض عدم موافقت دادستان با این قرارها نیز قابل تصور است. زیرا در این بند اعلام شده اگر دادستان با این قرارها موافق باشد، ذینفع می‌تواند به آنها اعتراض کند. این عبارت دلالت دارد که پرونده باید به نظر دادستان برسد تا مشخص شود که او با قرار صادره موافقت دارد یا این که مخالف است.

درمورد قرار عدم صلاحیت، قرار منع تعقیب، قرار موقوفی تعقیب و قرار بازداشت موقت، در صورت تحقق اختلاف بین بازپرس و دادستان، قانونگذار مرجع حل اختلاف را معین نموده است. اما درمورد قرار تأمین خواسته، قرار اناطه و قرار تشدید تأمین، قانون دارای ابهام است؛ زیرا از طرفی در صدر بند "ن" به موافقت دادستان اشاره نموده و از طرف دیگر، فرض عدم موافقت دادستان و آثار آن را مطرح نکرده است. یک تفکر آن است که اگر دادستان با این سه قرار مخالفت کند تصمیم بازپرس بی‌اثر

است، زیرا اگر مخالفت دادستان، دخالت دادگاه در حل اختلاف بین او و بازپرس را ایجاب می‌کرد، همانند سایر موارد در قانون تصریح می‌شد. بنابراین، اگر دادستان با این سه قرار موافق بود نوبت به ابلاغ به ذی‌نفع می‌رسد و اگر مخالف بود قرار کالعدم است.

تفکر دیگر این است که بازپرس مامی مستقل است و هر جا که لازم بوده از دادستان تبعیت کند، قانونگذار به تصریح بیان نموده است. بنابراین بر اساس این اصل و به قرینه موارد دیگر، اختلافی که موجب دخالت دادگاه است در این موارد نیز مرجع حل اختلاف دادگاه مربوط است که می‌تواند حسب مورد، دادگاه انقلاب یا عمومی باشد. به نظر می‌رسد این تفکر موجه‌تر باشد.

نتیجه:

در موارد مخالفت دادستان با تصمیم بازپرس، هر جا که مخالفت دادستان از جهت آزادی به نفع متهم باشد در قانون نظر دادستان متبع دانسته شده است و این امر توجه قانونگذار به حقوق متهم را ثابت می‌کند ولی در حالت عکس، هرگز به دادستان اجازه داده نشده به عنوان نماینده جامعه، از اختیارات خود علیه متهم استفاده کند بلکه در این موارد قانونگذار دآوری و حل اختلاف توسط دادگاه را مقرر کرده است. این امر نیز دلیل توجه به حقوق متهم است. در موارد ابهام نیز شایسته است قانونگذار به اصلاح قانون بپردازد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- بند "د" ماده (۳) قانون اصلاح تشکیلات دادگاههای عمومی و انقلاب:

«بازپرس وقتی اقدام به تحقیقات مقدماتی می‌نماید که قانوناً این حق را داشته باشد جهات قانونی برای شروع به تحقیقات بازپرس عبارت است از:

الف- ارجاع دادستان

ب- شکایت یا اعلام جرم به بازپرس در مواقعی که دسترسی به دادستان ممکن نیست و رسیدگی به آن فوریت داشته باشد.

ج- در جرایم مشهود در صورتی که بازپرس شخصاً ناظر وقوع آن باشد.»

۲- ماده (۶۰) قانون اصلاح تشکیلات عدلیه:

«هرگاه مدعی‌العموم به علت مخصوصی از اجرای وظیفه خود بازماند یکی از وکلای عمومی به اقدمیت خدمت قائم مقام او خواهد بود و در صورت تساوی، اکبر سنأ انجام وظایف مدعی‌العموم را می‌نماید.»

۳- بند "و" ماده (۳) قانون اصلاح تشکیلات دادگاههای عمومی و انقلاب:

«تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم برعهده بازپرس می‌باشد. در جرایمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان نیست

دادستان نیز دارای کلیه وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس مقرر می‌باشد. درمورد جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است دادستان تا قبل از حضور و مداخله بازپرس، اقدامات لازم را برای حفظ و جمع‌آوری دلایل و آثار جرم به عمل می‌آورد و در مورد سایر جرایم دادستان می‌تواند انجام بعضی از تحقیقات و اقدامات را از بازپرس درخواست نماید بدون اینکه رسیدگی امر را به طور کلی به آن بازپرس ارجاع کرده باشد.»

۴- منبع قبل.

۵- آخوندی، دکتر محمود، آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۷۸.

۶- تبصره عمده (۳) قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب: «در حوزه قضایی بخش‌ها، رئیس یا دادرس علی‌البدل دادگاه در جرایمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، به جانشینی بازپرس تحت نظارت دادستان مربوط اقدام می‌نماید و در سایر جرایم مطابق قانون رسیدگی و اقدام به صدور رأی خواهد نمود.»

۷- ماده (۱۷) آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب: «تحقیقات مقدماتی جرایم مشمول صلاحیت دادگاه کیفری استان که محل ارتکاب آنها حوزه قضایی بخش است، به عهده رئیس یا دادرس علی‌البدل دادگاه می‌باشد که پس از صدور قرار نهایی پرونده را نزد دادستان شهرستان حوزه قضایی مربوط ارسال می‌نماید تا عنداللزوم با تنظیم کیفرخواست به دادگاه کیفری استان ذیربط ارسال نماید.»

۸- تبصره‌های ۳ و ۴ ماده (۳) قانون اصلاح تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به ترتیب بیان می‌شوند: «تبصره ۳- پرونده‌هایی که موضوع آنها جرایم مشمول حد زنا و لواط است، همچنین جرایمی که مجازات قانونی آنها تا سه ماه حبس و یا جزای نقدی تا یک میلیون ریال (۱/۰۰۰/۰۰۰) می‌باشد و جرایم اطفال مستقیماً در دادگاههای مربوط مطرح می‌شود مگر آنکه به تشخیص دادستان تحقیقات راجع به سایر جهات ضرورت داشته باشد.»

تبصره ۴- «جرایمی که تا تاریخ اجرای این قانون مستقیماً در دادگاه مطرح شده است در همان دادگاه بدون نیاز به کیفرخواست و رسیدگی دادرس رسیدگی خواهد شد و چنانچه نیاز به انجام تحقیقات و یا اقداماتی جهت کشف جرم باشد دادگاه باید رأساً نسبت به انجام آن اقدام کند.»

مواعظ عرفانی از بزرگان دین

از: فقیه صمدانی، عارف ربانی، سلمان زمانی، آیت الله العظمی محمد تقی بهجت
برای نجات از بلیات غیرالتجاء به خدای بزرگ و توسل به بزرگان درگاهش راهی نیست. خوب است مواظبت به این امور بشود:

۱- بعد از نماز فریضه دو سجود برود و دعای صحیفه علویه ثانیه حاجی نوری (قدس سره) را بخواند: «اللهم بحق من رواه...» و پس از آن طلب حاجت نماید. و تکمیل نماید آن را با بکاء یا تباهی در آن حال.

۲- بخواند چند رکعت نماز مکروب را که در صحیفه علویه، که مذکور شد منقول است، بعد از رکعات «لا اله الا الله حقاً حقاً» (بگوید).

۳- آب زمزم تحصیل نماید و در آن قدری تربت یا خاک کربلا مخلوط نماید و چند دفعه به نیت استشفای شرب نماید.

۴- به افراد متعدد صدقه بدهد به نیت مخصوصه.

۵- همیشه برای محفوظیت از بلاها قرآن کوچکی با خود داشته باشد، در غیر مواقع رفتن به مستراح.

۶- سعی بلیغ نماید در پیدا کردن حلال، و توبه از مبعوضات خدا، و اکثار بلکه ادامه استغفار و صلوات بر نبی و آل مبادا در کارهایش جرمی بوده یا هست که مرضی خدا نیست و بواسطه جهل معذور نیست.

والله الهادی المعافی الکریم

والسلام علیکم ورحمت الله و برکاته

دوم شعبان ۱۴۱۵

نگاه کاربردی به حقوق اسلام
(صدمات وارده بر اثر دفاع از خویش)
مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه (قم)

سؤال:

چنانچه شخصی در مقام دفاع از خود مجبور به عملی شود که صدمه بدنی به وی وارد شود یا موجب مرگ وی گردد، مسئولیت مرگ مدافع یا صدمات وارده به او به عهده چه کسی است؟ (به عنوان مثال، شخصی برای فرار از خطر تجاوز جنسی، خودش را به شیشه‌ای بزند و مجروح شود یا در اثر پریدن از بلندی پای او بشکند یا فوت نماید.)

پاسخ:

با وجود اختصاص موادی از قانون مجازات اسلامی به بحث دفاع مشروع به عنوان یکی از عوامل موجهه جرم، در بدو امر به نظر می‌رسد که قانونگذار نسبت به مسئله فوق سکوت اختیار کرده است؛ اما با دقت بیشتر در قانون مذکور می‌توان گفت که این مسئله از مصادیق عنوان کلی «اجتماع سبب و مباشر» است؛ زیرا اگرچه مدافع، خودش اقدامی کرده که موجب ایراد صدمه به وی شده است، ولی سبب و محرک او، شخص مهاجم بوده است، لذا مشمول ماده (۳۶۳) قانون مجازات اسلامی می‌باشد. ماده مذکور به عنوان یک قاعده کلی می‌گوید: «در صورت اجتماع سبب و مباشر، مسئولیت متوجه مباشر است مگر سبب اقوی از مباشر باشد.» ولی چنانچه

مدافع در اثر فرار آسیب ببیند، آیا در این مورد سبب اقوی از مباشر است تا مسئولیت با مهاجم باشد یا سبب اضعف یا مساوی با مباشر است تا مسئولیتی متوجه او نگردد و یا اینکه بنا به اختلاف موارد، تأثیر سبب و مباشر متفاوت می‌باشد؛ سؤالی است که پاسخ آن را در قانون مجازات اسلامی نمی‌یابیم و شاید دلیلش این باشد که قانونگذار تشخیص اقوی بودن یا نبودن سبب از مباشر را به عهده قاضی گذاشته است، ولی از آنجا که فقها در این باره مباحث را مطرح کرده‌اند که می‌تواند به تشخیص قاضی کمک نمایند، لذا به بررسی این بحث از نظر فقها می‌پردازیم.

جمعی از فقهای بزرگوار بر مبنای مسئولیت مباشر در صورت اجتماع سبب و مباشر مگر جایی که سبب اقوی از مباشر باشد معتقدند در صورتی که شخص مورد هجوم برای نجات خود پا به فرار بگذارد و در اثر آن به صدمه‌ای دچار گردد، مهاجم (سبب) ضامن نیست و از این جهت مسئولیت متوجه او نمی‌گردد^(۱)؛ زیرا مباشر با اختیار و آگاهی از خطر فرار، اقدام به آن کرده است. به عنوان مثال، از بالای ساختمان پریده است و نقش مهاجم به اندازه‌ای نیست که حادثه به او نسبت داده شود و به عبارت دیگر، سبب اقوی از مباشر نمی‌باشد. شیخ طوسی در این باره می‌فرماید: «اگر کسی در تعقیب شخصی شمشیرش را از غلاف بیرون بکشد و آن شخص از دست مهاجم فرار کند و خودش را از بالای بام یا کوه به پایین پرت کند یا خودش را در چاه و یا در آتش بیفکند و کشته شود، ضمانی بر عهده تعقیب‌کننده نیست؛ زیرا تعقیب‌کننده فقط او را ناچار به فرار کرده است، لذا تعقیب‌کننده سبب است و کسی که خودش را پرت کرده، مباشر و در صورت اجتماع مباشر و سبب غیر ملجی، ضمانی بر عهده ایجادکننده سبب نیست.»^(۲)

بنابراین، در صورت نقش داشتن مهاجم و شخص مورد هجوم در ایجاد صدمه، مسئولیتی از این جهت متوجه مهاجم نمی‌شود مگر جایی که نقش مهاجم مؤثرتر بوده باشد که فقها مصداق ذیل را برای آن بر شمرده‌اند:

۱- شخص مورد هجوم نابینا باشد و در حال فرار از دست مهاجم در اثر عدم بینایی دچار آسیب گردد، مثلاً در حال فرار با دیواری برخورد کند و صدمه ببیند.

۲- شخص مورد تعقیب نسبت به خطری که در سرراه فرارش وجود دارد ناآگاه باشد و هنگام فرار مصدوم شود، مثلاً درحال فرار ناگهان متوجه گردد که درلبه پرتگاه قرار دارد وسقوط کند.

۳- هنگام فرار شخص مورد هجوم، سقفی و مانند آن روی سرش فرو بریزد و مصدوم گردد.

۴- فرد مورد تعقیب برای نجات خویش از روی ناچاری به مکان حیوان درنده یا گزنده‌ای وارد شود و صدمه ببیند.

درموارد مذکور، نقش مباشر به جهت عدم بینایی یا عدم آگاهی و یا اضطرار، ضعیف‌تر از نقش سبب (مهاجم) می‌باشد؛ لذا به دلیل اقوی بودن سبب، مهاجم مسئول است.

علامه حلی (رحمه الله) پس از بیان نظر شیخ طوسی (رحمه الله) درباره عدم مسئولیت مهاجم نسبت به صدمات وارده به شخص مورد هجوم درحین فرار، درصورت بینا بودن، آگاه بودن ومختاربودن او، می‌فرماید:

«اگر شخص مورد تعقیب نابینا باشد، تعقیب‌کننده ضامن دیه اوست زیرا او سبب ملجی می‌باشد و همین طور اگر شخص مورد تعقیب بینا باشد و فرار کند و در چاهی که رویش پوشیده است سقوط کند یا ناچار شود به مکان ضیقی پناه ببرد و درنده‌ای او را بدرد»^(۳)

محقق حلی (رحمه الله) نیز می‌فرماید:

«چنان چه شخصی مورد تعقیب نابینا باشد و هنگام فرار صدمه ببیند، مهاجم ضامن است، زیرا او سبب ملجی است. همین طور، اگر شخص اطلاعی از خطر نداشته باشد یا هنگام فرار، سقف فرو ریزد یا از روی ناچاری به مکانی ضیق پناه برد و درنده‌ای او را بدرد.»^(۴)

بنابراین، درمواردی نیز که اراده شخص در اثر هجوم مختل و توان تصمیم‌گیری از او سلب گردد و بی‌اختیار خودش را به خطر بیندازد و آسیب ببیند مثلاً از ارتفاعی پرت شود یا در چاهی سقوط کند مهاجم مسئول می‌باشد؛ زیرا دراین فرض، نقش سبب (مهاجم) مؤثرتر از نقش مباشر است.

همین طور، درصورت وجوب فرار و انحصاری بودن راه فرار دراقدامی که قطعاً موجب آسیب فرارکننده می‌شود، مثلاً خانمی که در معرض خطر تجاوز جنسی قرارگرفته برای نجات خویش فرارمی‌کند و هنگام فرار، خودش را از بالای ساختمان به پایین پرت می‌کند و مجروح یا کشته می‌گردد و راهی غیر از آن نداشته است یا به ذهنش

نرسیده است، باید مسئولیت آسیب وارده به عهده مهاجم باشد، هرچند که فرارکننده دارای اختیار و توان تصمیم‌گیری باشد، زیرا فرار بر شخص مورد تعرض واجب است.

چنان که شهید ثانی (رحمه الله) در این باره می‌فرماید:

«نظریه قوی‌تر این است که در صورت امکان، دفاع از نفس و حریم واجب است و تسلیم جایز نیست و اگر شخص مورد هجوم از مقاومت ناتوان شد و با خودداری از دفاع یا فرار امید به سلامتی داشت، خودداری یا فرار واجب است.»^(۵)

فاضل هندی (رحمه الله) نیز می‌فرماید:

«دفاع از نفس و حریم به مقدار ممکن، واجب است و تسلیم جایز نیست... و اگر دفاع میسر نبود و فرار امکان داشت، فرار واجب است.»^(۶)

همین‌طور صاحب جواهر (رحمه الله) می‌فرماید:

«اگر مدافع از مقاومت عاجز گردد و فراری که نجاتش متوقف بر آن است ممکن باشد، چنانچه راه نجات منحصر به فرار باشد، فرار به او واجب عینی می‌شود و در صورتی که نجات از طریق فرار و غیر آن ممکن باشد، فرار بر او واجب تخییری می‌شود و اگر این واجب را انجام ندهد مرتکب گناه شده است.»^(۷)

سایر فقهاء نیز صرف‌نظر از پاره‌ای اختلافات جزئی، در مجموع فرار را واجب می‌دانند.^(۸) بنابراین، از یک سو فرار بر شخص مورد هجوم واجب گردید و از طرف دیگر، هنگام فرار آسیبی بر او وارد شده است که خودش نقش اساسی در آن نداشته است؛ چرا که به دنبال انجام وظیفه‌ای (فرار) بود که مهاجم در ایجاد آن دارای نقش مؤثر است. لذا صدمات وارده بیشتر به مهاجم (سبب) مستند می‌باشد و مسئولیت آن نیز باید به عهده او باشد، چون سبب اقوی از مباشر است. شاید به همین دلیل است که جمعی از بزرگان فقه شیعه با تردید به کلام شیخ طوسی

درباره عدم مسئولیت مهاجم در فرض مذکور نگریسته‌اند، به این بیان که برخی با «قیل» آن را نقل کرده‌اند که مشعر به عدم تمایل برای پذیرش آن است.

علامه حلی (رحمه الله) می‌فرماید:

«اگر شخصی که مورد هجوم قرار گرفته فرار کند و خودش را داخل چاه بیندازد یا از پشت بام به پایین پرت کند، گفته شده که مهاجم ضامن نمی‌باشد.»^(۹)

فخرالمحققین (رحمه الله) نیز همین تعبیر را دارد.^(۱۰)

حتی علامه حلی (رحمه الله) در ادامه نقل کلام شیخ طوسی، قول به ضمان مهاجم را موجه دانسته است.^(۱۱)

بعضی دیگر به صرف نقل کلام شیخ طوسی اکتفا کرده‌اند. چنانکه محقق حلی (رحمه الله) می‌فرماید:

«اگر شخصی که مورد هجوم واقع شده، فرار کند و خودش را داخل چاه بیندازد و یا از پشت بام به پایین پرت کند، شیخ گفته است: مهاجم ضامن نیست.»^(۱۲)

توقف وی پس از نقل کلام شیخ و عدم اظهار نظر نسبت به آن، سؤال برانگیز است، هم‌چنان که شهید ثانی به این نکته توجه کرده، فرموده است:

«نویسنده کتاب شرایع به نقل کلام شیخ بسنده کرده است که مشعر به توقف وی در این باره یا رد نظر شیخ است.»^(۱۳)

اشکالی که در اینجا به ذهن متبادر می‌شود این است که نقش مهاجم فقط در الزام شخص به فرار می‌باشد و در این جا صدمه هیچ دخالتی نداشته، بلکه مدافع به اختیار خودش به استقبال خطر و حادثه رفته و صدمه دیده است. چنانکه شیخ طوسی در توجیه عدم مسئولیت مهاجم می‌فرماید:

«مهاجم فقط او را ناچار به فرار کرده است نه سقوط، بلکه او با احتیاط خودش را در معرض خطر قرار داده است.»^(۱۴)

اما، این اشکال موجه به نظر نمی‌رسد، چه اینکه هر چند فرار کننده هنگام فرار واجد عنصر اراده و اختیار است، ولی اقدام او به فرار برای انجام یک وظیفه و واجب شرعی می‌باشد که سبب ایجاد آن، مهاجم است؛ لذا نقش

مهاجم (سبب) مؤثرتر از مدافع (مباشر) بوده در نتیجه، صدمه مستند به مهاجم است. شهید ثانی (رحمه الله) در رد توجیه شیخ طوسی (رحمه الله) برای عدم مسئولیت مهاجم می‌فرماید: «اگر اخافه‌ای در کار نبود، فراری که موجب صدمه شده تحقق پیدا نمی‌کرد و این سخن که اقدام او به فرار یک فعل اختیاری بوده درست نیست، زیرا فرارکننده چاره‌ای غیر از فرار نداشته است، نهایت اینکه از بین دو راه برای فرار، یک راه را با مرجح یا بدون مرجح بر راه دیگر ترجیح داده است.»^(۱۵)

علاوه بر این، فرار خودش مصداق و نوعی دفاع می‌باشد زیرا دفاع برای دفع خطری است که از سوی مهاجم متوجه مدافع می‌گردد که یکی از راههای آن فرار است، به ویژه در مسئله دفاع باید از قاعده «الأسهل فالأسهل» پیروی کرد. به نظر می‌رسد که فرار سهل‌تر از مقاومت و ایراد صدمه به مهاجم باشد. چنانکه شهید ثانی (رحمه الله) می‌فرماید:

«در صورتی که مقاومت امکان نداشته باشد، فرار واجب می‌شود چرا که فراریکی از چیزهایی است که می‌توان از طریق آن از نفسی که حفظ آن واجب است دفاع کرد.»^(۱۶)

لذا، همان طور که فقهای بزرگوار به طور کلی فرموده‌اند: که مهاجم مسئول صدماتی است که هنگام دفاع بر مدافع وارد می‌گردد.^(۱۷) صدماتی نیز که در حال فرار بر مدافع وارد می‌گردد، مهاجم نسبت به آن مسئول است. بنابراین، می‌توان گفت که در فرض سؤال، مهاجم یا مهاجمین نسبت به آسیب‌هایی که بر مدافع در حال فرار وارد شده؛ مسئول هستند.

در پایان، این سؤال از محضر مراجع عظام تقلید نیز استفتا شده است که ذیلاً تقدیم می‌گردد.

سؤال اول:

در مورد صدمات وارده به شخص در مقام دفاع، بفرمایید:

الف- چنانچه شخصی در مقام دفاع از خود مجبور به عملی شود که صدمه بدنی به وی وارد شود یا موجب مرگ

وی گردد، مسئولیت مرگ مدافع یا صدمات وارده به عهده چه کسی است؟ (به عنوان مثال برای فرار از تجاوز جنسی خود را به شیشه‌ای بزند و مجروح شود یا در اثر پریدن از بلندی پای او بشکند یا فوت نماید.)
ب- در فرض فوق آیا بین صورتی که راه فرار منحصر در همین مورد خاص بوده و موردی که راه دیگری برای فرار وجود داشته، ولی شخص مورد هجوم در اثر ترس یا عجله از این طریف اقدام نموده، از نظر حکم تفاوتی وجود دارد؟

آیت الله محمدتقی بهجت:

الف- اگر منظور، قصاص یا دیه است بر عهده کسی نیست.

ب- با فرضی که در مسئله قبل گفته شد فرق نمی‌کند. والله العالم. (۱۸)

آیت الله سیدعلی خامنه‌ای:

الف- به عهده کسی نیست و چنانچه به وظیفه عمل کرده مأجور است.

ب- در هر صورت اگر با اراده و اختیار خود اقدام کرده کسی ضامن نیست، بلی عامل به وظیفه مأجور است. والله العالم. (۱۹)

آیت الله سیدعلی سیستانی:

بر عهده خود اوست. (۲۰)

آیت الله محمدفاضل لنکرانی:

الف- اگر صدمات وارده متناسب به متجاوز باشد وی ضامن است والا کسی ضامن نیست.

ب- خیر فرقی نمی‌کند. (۲۱)

آیت الله ناصر مکارم شیرازی:

الف- در صورتی که شخص مهاجم او را هل داده یا سبب جراحت یا سقوط از بلندی شده او مسئول است ولی اگر خودش برای نجات خود چنین کاری را کرده دیه یا قصاص بر کسی نیست هر چند مهاجم تعزیر شدید دارد.

ب- از نظر دیه فرقی نمی‌کند ولی از نظر تعزیر تفاوت دارد. (۲۲)

آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی:

الف- اگر تهاجم از یک طرف و ترس یا غفلت از طرف مدافع به نحوی باشد که عرفاً کار به مهاجم مستند باشد، در این فرض مهاجم مستقلاً مسئول خواهد بود.

ب- اگر ترس و فرار به نحوی باشد که بودن راه دیگر را متوجه نباشد و تهاجم به نحوی باشد که اختیار از مدافع

گرفته شود و نتواند راه کم خطرتر را برای نجات انتخاب کند و یا به حسب عرف این جنایت را به مهاجم نسبت بدهد مسئولیت به عهده مهاجم است و درغیراین صورت ظاهراً به عهده خودش می‌باشد.^(۲۳)

آیت الله حسین نوری همدانی:

الف- در صورتی که مهاجم سبب صدمه یا قتل مدافع شود ضامن قتل یا جرح وی می‌باشد.

ب- در صورتی که خوف موجب سلب اختیار طرف شده باشد فرقی میان این دو صورت نمی‌باشد.^(۲۴)

نظریه اداره حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه

عطف به استعلام شماره ۱۱۰۴-۷۸/۵/۱۴* نظر مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضائیه به شرح ذیل می‌باشد:

«موضوع استعلام شده فاقد اوصاف کیفری است؛ زیرا هیچ‌گونه عمل فیزیکی مجرمانه توسط مهاجم انجام نگرفته است.»^(۲۵)

سؤال دوم:

الف- فردی در مقام دفاع مجبور شده به خود صدمه بدنی بزند (یعنی جهت فرار از لواط خود را به شیشه می‌زند و مجروح می‌شود یا از بالای بام منزل خود را عمداً به زمین پرت می‌نماید و در نتیجه دست و پایش می‌شکند). آیا شرعاً دیه صدمات وارده در مقام دفاع به عهده مهاجم یا مهاجمین است؟

ب- آیا میان حالتی که راه فرار فقط همین بوده که انجام داده است و جایی که فرد مذکور در اثر ترس و عجله و مانند آن دست به این کار زده (یعنی خود را مجروح کرده) فرقی وجود دارد؟

آیت الله شیخ جواد تبریزی:

در طرح سؤال، ارش یا دیه برعهده مهاجمین نیست؛ لکن مهاجمین بر فعلشان تعزیر می‌شوند و اگر در مقام دفاع خود شخص مورد تهاجم یا شخص دیگری که دفاع می‌کند صدمه‌ای بر مهاجمین وارد کند که دفع تهاجم بر آن صدمه متوقف باشد جنایت آنان هدر است و مهاجمین حق مطالبه چیزی ندارند و فرقی بین حالاتی که در سؤال ۲ ذکر شده است نیست.^(۲۶)

آیت الله سیدعلی سیستانی:

در هر دو فرض دیه بر آنها نیست.^(۲۷)

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی:

الف- در فرض سؤال گرچه مرتکب گناه بزرگی شده‌اند، ولی صدمات وارده که توسط خود فرد به او وارد شده به

عهده مهاجمین نیست ولی مهاجم به حکم حاکم تعزیر می‌شود. والله العالم.

ب- در این صورت فرقی بین دو حالت مذکور در سؤال نیست. والله العالم.^(۲۸)

پی‌نوشتها:

۱- ر.ک: علی اصغر مروارید، مؤسسه سلسله الینا بیع الفقیهه، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۰ هـ. ق، چاپ اول، ج ۲۴، ص ۱۸۹ (المهذب قاضی ابن براج)؛ محقق اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷ هـ. چاپ دوم، ج ۱۴، ص ۲۳۷ و ۲۳۶؛ شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۴ هـ. ق، چاپ ششم، ج ۴۳، ص ۶۰-۵۸.

۲- علامه حلی، تحریر الاحکام، مؤسسه آل البيت، ج ۲، ص ۲۶۲. «ولو كان المطلوب اعمی ضمن الطالب دیته لانه سبب ملجی وكذا یضمن لو كان مبصراً فهرب فوقه فی بئر مغطاء او اضطره الى مضیق فافترسه الاسد.»

۳- علی اصغر مروارید، مؤسسه سلسله الینا بیع الفقیهه، ج ۲۵، ص ۳۹۴ (شرائع الاسلام، محقق حلی).

۴- شیخ طوسی، المبسوط، المکتبه المرتضویه، ج ۷، ص ۱۵۹ «اذا شهرفیه فی طلب رجل فقر من بین یدیه فألقي نفسه من سطح او جبل او فی بئر نار فهلك فلا ضمان علی الطالب لانه انما الجأ الى الهرب وما الجأ الوقوع بل الى نفسه فی مهلكة باختیاره فالطالب صاحب سبب والواقع مباشرة ومتی اجتمعت مباشرة و سبب غیر ملجی فلا ضمان علی صاحب السبب.»

۵- «والا قوى وجوب الدفع عن النفس والحريم مع الامكان ولا يجوز الاستسلام... فان عجز ورجا السلامة بالكف

او الهرب وجب» (شهید ثانی، مسالک الافهام، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق، ج ۱۵، ص ۵۰)

۶- «یحب الدفاع عن النفس والحريم ما استطاع ولا يجوز الاستسلام... وان لم یمكن وامكن الهرب وجب.» (فاضل هندی، كشف اللثام، مکتبه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۵ هـ. ق، ج ۲، ص ۴۴۳).

۷- «ولو عجز عن المقاومة وامكن الهرب الذى تتوقف النجاة علیه وجب عیناً ان انحصر او تخیر بینہ و بین غیره من اسباب النجاة ان حصل فان لم یفعل اثم.» (شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۴۱، ص ۵۸۹)

۸- ر.ک: شیخ طوسی، همان، ص ۲۷۹؛ علامه حلی، تحریر الاحکام، ج ۱، ص ۱۵۷؛ محقق اردبیلی، همان، ج ۱۳، ص ۲۸۹؛ علی اصغر مروارید، همان، ج ۲۳، ص ۴۵۱... (اللمعة الدمشقیة، شهید اول).

۹- «اما لو فرقا لقی نفسه فی بئر او من سقف، قيل: لم یضمن.» [علی اصغر مروارید، همان، ج ۲۵، ص ۵۸۷ قواعد الاحکام فعلا مه حلی]

۱۰- (ایضاح الفوائد، مطبعة العلمیه، قم، ۱۳۸۷ هـ. ق، ج ۴، ص ۶۵۹). «اما لو فرقا لقی نفسه فی بئر او من سقف قيل وام یضمن.»

۱۱- «اما لو طلب انساناً بسيف مشهور ففرّ فالقی نفسه فی بئر او نار او ماه او الى مسبعة فافترسه الاسد او انخسف السطح الذى القى نفسه علیه ونحوه فمات، قال الشیخ: لا ضمان... ولو قيل بالضمان كان وجهاً.» (تحریر- الاحکام، ج ۲، ص ۲۶۲)

- ۱۲- «و كذا البحث لو شهر سيفه في وجه انسان، اما لو قُر فالقى نفسه في بئر او على سقف، قال شيخ: لا ضمان.» على اصغر مرواريد، همان، ج ۲۵، ص ۳۹۴، (شرائع الاسلام، محقق حلی)
- ۱۳- (والمصنف اقتصر على نقل القول فيه مؤذناً بالتوقف فيه اورده.) (مسالك الافهام، ج ۱۵، ص ۳۳۳)
- ۱۴- «فلا ضمان على الطالب لانه انما الجأه الى الهرب وما الجأه الى الوقوع بل القى نفسه في مهلكة باختياره.» (المبسوط، ج ۷، ص ۱۵۹)
- ۱۵- «لو لا الاخافه لم يحصل الهرب المقتضى للتلف و كونه باختياره ممنوع، اذ لا مندوحة الا بالهرب، غايته انه اختار طريقاً على طريق بمرجح او بغير مرجح مع امتناع خلو الواقع منها.» (مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۳۳)
- ۱۶- «وان لا يمكن دفعه وجب الهرب لانه احد افراد ما يدفع به عن النفس الواجب حفظها.» (الروضة البهيّة، مركز النشر التابع لكتب الاعلام الاسلامي، چاپ دهم، قم، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۸۶)
- ۱۷- ر.ک: على اصغر مرواريد، همان، ج ۲۳، ص ۴۳۱، (قواعد الاحكام، علامه حلی)؛ فاضل هندی، همان، ص ۴۳۳؛ شيخ محمد حسن نجفی، همان، ج ۴۱، ص ۶۵۲؛ امام خمینی، تحریر الوسیله، مؤسسه النشر اسلامي، ج ۱، ص ۴۴۸، و...
- ۱۸- گنجینه آرای فقهی قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، پاسخ سؤال ۱۱۹.
- ۱۹- همان.
- ۲۰- همان.
- ۲۱- همان.
- ۲۲- همان.
- ۲۳- همان.
- ۲۴- همان.
- ۲۵- نظریه شماره ۷/۴۰۰۵، تاریخ ۷۸/۸/۱۸.
- ۲۶- گنجینه آرای فقهی قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، پاسخ سؤال ۹۰۰۴، [ارسال به وسیله پست الکترونیکی].
- ۲۷- همان.
- ۲۸- همان.
- * متن استعلام فوق بدین شرح می باشد:
- در خصوص صدمات وارده به شخصی که مورد هجوم واقع شده است، بفرمایید:
- اگر شخصی مورد تهاجم، در مقام دفاع، باعث ورود صدمه به خویش گردد، ديه یا ارش صدمات وارده بر عهده چه کسی است؟ (مثلاً جهت فرار از لواط خود را به شیشه ای می زند و در اثر آن جراحتی بروی وارد می شود؛ یا به منظور فرار از مهاجمین و ضاربین، خود را از بالای بام پایین می اندازد و در اثر آن جایی از بدن وی شکسته می شود یا آسیب می بیند.)

نقش نگارش درانشای رأی

(قسمت سوم)

محمدرضا خسروی (دادیار دادسرای عالی کشور و سردبیر مجله حقوقی دادگستری)

فصاحت و بلاغت

قاضی به مناسبت شأن اجتماعی و اداری خود در حوزه کار خویش گاه باید که برکسی خطابه نیز حاضر شود و چه بسا که بدون برنامه قبلی از او بخواهند که در باب موضوعی سخنرانی کند؛ یعنی که در اصطلاح به طور ارتجالی و فی البداهه آغاز سخن کند. همچنین قاضی به مناسبت حرفه ویژه خود ناگزیر از نگارش است و نگارشی که از قلم او بر کاغذ ظاهر می شود اعم است از دستور اداری، دستور قضایی، قرار ورأی.

بنابراین پیش درآمد، قاضی برای آن که نخست برنگارش و دو دیگر، برسخن گفتن توانا باشد لاجرم می بایست که عرصه های فصاحت و بلاغت را شناخته و پیموده باشد.

فصاحت، آن گونه که از خود واژه پیداست، یعنی گشادگی و گشاده زبانی و این همان است که قاضی احمد زوزنی، صاحب "المصادر" آن را شیوا زبان شدن معنا کرده است (المصادر ذیل واژه) و این همان است که فردوسی توسی آن را گشاده زبان تعبیر کرده است [جوانی بیاند گشاده زبان / سخن گفتن خوب و طبع روان] و به هر حال، فصاحت یعنی توانایی در گزینش واژه شیوا و توانایی در نگارش متن منسجم و زیبا و فصاحت یعنی توانایی ویژه متکلم و نویسنده بر خلق نوشته ای والا و به دور از عیب و ادای سخن به زیبایی تمام.

به نظر می رسد سعدی شیراز در آنجا که می گوید: [بر کلام من و حسن تو نیفزاید کس - حدّ همین است سخندانی و زیبایی را] منظورش از سخندانی همین فصاحت باشد، گرچه او خود به صراحت واژه فصاحت را باد داد سخن دادن یکی گرفته است: [سعدی که داد حسن همه نیکوان بداد / عاجز بماند در تو زبان فصاحتش] در اصطلاح

ادبی، فصاحت هم در کلمه، هم در کلام و هم در متکلم ظاهر می‌شود. کلمه فصیح باید از غرابت و تنافر حروف و مخالفت قیاس بدور باشد و کلام فصیح نیز باید از تنافر کلمه‌ها وضعف تألیف و تعقید، خالی باشد و سرانجام، متکلم فصیح (و در بحث ما نویسنده فصیح) شخصی است که بر تألیف کلام وادای آن توانا باشد.

در نگارش حقوقی، انتخاب و گزینش واژه از اهمیت به سزایی سهم می‌برد. نویسنده و هم گوینده باید واقف باشد که ابزار کار او در پدیدآوردن هراتر نگارشی و هرمتن خطابی، واژه است. پس تلاش او باید متوجه این نکته باشد که واژه‌ای را برگزیند که ساده، خوش‌آهنگ و تراش خورده و زیبا باشد. در انتخاب واژه‌ها سزاوارتر آن است که در میان انبوه واژه‌های مترادف و متشابه و هم معنا، واژه فارسی را اختیار کنیم، و این درحالی است که گاه سبک و روش نویسندگی یا موقعیت‌های بلاغی اقتضاء می‌کند که بویژه از مرادف فارسی و عربی و فرنگی آن، یک جا استفاده شود؛ اما نباید فراموش کرد که پاسداری از زبان مادری، ما را در گزینش واژگان فارسی، حق به جانب می‌گرداند.

فصاحت در کلام طبعاً برمی‌گردد به همین فقره نخست، یعنی اجزای کلام را که واژه باشد، خوب انتخاب کنیم و جای آن واژه را در مجموعه کلام بشناسیم؛ بدین گونه، کلامی که به وجود می‌آید هم از زیبایی بهره‌مند خواهد بود و هم از سلامت و منظور من از سلامت کلام، پیروی آن از آیین نگارش و دستور زبان است. و می‌دانید که در دستور زبان، سفارش اصلی آن است که همه اجزای عبارت سر جای خودش باشد؛ یعنی که اگر جمله فعلی است با فاعل آغاز شود و آن‌گاه مفعول بیاید و دست‌آخر فعل و اگر جمله اسنادی است نخست مسندالیه بیاید و آن‌گاه مسند. به همین ترتیب باید شیوه‌های بافت جمله محترم شمرده شود. نویسنده و گوینده فصیح هرگز برآیین جمله‌بندی بر نمی‌آشوبد و گسیختگی در کار او رخ نمی‌نماید. برای نمونه، فصاحت در کلمه اقتضا دارد که از نوشتن این جمله خودداری شود: "چراغها را خاموش نمایید"، چرا که انتخاب فعل "نمایید" به جای کنید" و به طور کلی انتخاب فعلهایی که از ریشه نمودن جاری شده است به جای فعلهایی که از ریشه کردن گرفته شده است، فصیح نیست و نمونه دیگر این که، فصاحت کلام می‌گوید که این جمله درست نیست: "من متهمی که مرتکب جرمی نشده بود را تبرئه کردم"؛ زیرا در این جمله، نشانه مفعول مستقیم یعنی «را» از خود مفعول یعنی متهم فاصله گرفته است و این فصیح نیست و فصاحت ایجاب می‌کند که نوشته شود: "من متهمی را که مرتکب جرمی نشده بود، تبرئه کردم."

ادامه دارد...

صلاحیت‌ها و استثنائات وارد بر صلاحیت دیوان عدالت اداری

دکتر عیسی کشوری (رئیس شعبه نهم دیوان عدالت اداری)

دیوان عدالت اداری، قبل از انقلاب اسلامی، شورای دولتی نام داشت که قانون آن در سال ۱۳۳۹ در کمیسیون مشترک مجلسین سنا و شورای ملی به تصویب رسید. این نهاد در واقع، درهمه جای دنیا از شورای دولتی فرانسه الگوبرداری شده که به موجب قانون اساسی سال ۱۷۷۹م، در کشور فرانسه پیش‌بینی شده و یک سال بعد عملاض کار خود را شروع کرد. این شورا وظیفه نظارت و کنترل بر اعمال قوه مجریه را برعهده دارد و آرای آن در فرانسه دارای چنان اهمیت و اعتباری است که تمامی آرای این شورا از بدو تشکیل تاکنون بلافاصله به مرحله اجرا درآمده و در دولت فرانسه کسی نیست که مقاومت در برابر آرای این نهاد قدرتمند را تصور کند. در یک مورد، تصمیم این شورا منجر به سقوط کابینه دولت و استعفای رئیس جمهور گردید. دولت‌های فرانسه همواره براین باور بوده‌اند که وجود شورای دولتی مقتدر، ضامن اجرای عدالت و قانون در جامعه فرانسوی است. با وجود اقتباس شورای دولتی در کشور ما از شورای دولتی فرانسه، به عکس آن چه قبل از انقلاب و چه پس از انقلاب که به دیوان عدالت اداری تغییر نام یافت، این نهاد از جایگاه واقعی خود که در قانون اساسی پیش‌بینی شده فاصله زیادی داشته و همواره با مشکل اجرای آرا و مقاومت دولت‌ها در برابر اجرای آرا روبه‌رو بوده و این مسئله هم اکنون از عمده‌ترین مشکلات مردم است که به دیوان عدالت اداری مراجعه کرده و موفق به دریافت رأی قطعی این دیوان شده‌اند.

در هر حال، وظیفه اصلی دیوان عدالت اداری رسیدگی به شکایت مردم و شرکت‌های بخش خصوصی علیه واحدهای دولتی و ارگان‌های انقلابی است. فلسفه تشکیل دیوان، نظارت و کنترل عملکرد دولت و جلوگیری از تجاوز مأموران و مجریان دولتی به قوانین و عدم رعایت آنهاست؛ زیرا:

الف: همواره امکان تجاوز دولت‌ها از حدود اختیارات قانونی خود در وضع تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های مخالف قانون وجود دارد. قانونگذاری، حق ویژه و منحصر به فرد قوه قانونگذاری است و آیین‌نامه‌ها و تصویب‌نامه‌های دولت باید در چهارچوب قوانین باشد. در بسیاری موارد دولت‌ها می‌کوشند که با تصویب آیین‌نامه‌ها و تصویب‌نامه‌های مختلف حد و اختیارات خود را بیش از آنچه در قانون است افزایش دهند یا آنان را مخالف قانونی که اجرای آن برای دولت دشوار است تنظیم نمایند. بدیهی است اعمال اقدامات دولتی وقتی دارای ارزش و اعتبار است که موافق موازین قانونی باشد؛ زیرا عمل خلاف قانون نتیجه‌ای جز ضرر و زیان عمومی دربر ندارد. در چنین مواردی هر شخصی می‌تواند از تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های دولتی مخالف قانون به دیوان عدالت اداری شکایت کند و لازم نیست که شاکی ذی‌نفع باشد بلکه هر شخصی صرف‌نظر از شغل، اقامتگاه و هویت واقعی خود و یا ذی‌نفع بودن یا دارای سمت بودن می‌تواند از چنین مصوبات دولتی (تصویب‌نامه‌های هیأت وزیران، آیین‌نامه‌ها، بخشنامه‌ها و دستورالعمل‌ها) خلاف قانون به دیوان عدالت اداری شکایت نماید. موضوع شکایت پس از تکمیل پرونده و وصول لایحه جوابیه طرف شکایت در هیأت عمومی دیوان عدالت اداری مطرح می‌شود و چنانچه اکثریت اعضای هیأت عمومی شکایت را وارد تشخیص دهند حکم به ابطال آن صادر می‌گردد.

ب: تجاوز دولت از حدود وظایف قانونی در اجرای وظایف اداری و اجرایی که از این طریق به حق هر شخصی تجاوز شود می‌تواند به دیوان عدالت اداری شکایت نماید و فرقی نمی‌کند که این شخص، کارمند دولت باشد و

علیه او در هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری رأی قطعی صادر شده باشد و یا هر شخص دیگری که تحت هر عنوانی به او ظلمی شده می‌تواند علیه نهاد یا ارگان دولتی مربوط به دیوان عدالت اداری شکایت نماید. در این مورد شاکی حتماً باید ذی‌نفع باشد.

سؤالی که در اینجا به ذهن می‌رسد این است که اگر شخصی به دیوان عدالت اداری علیه واحد دولتی شکایتی طرح نمود و موفق به اخذ رأی قطعی از دیوان عدالت اداری شد و طرف شکایتف یعنی واحد دولتی یا ارگان انقلابی، از اجرای رأی خودداری کرد، این شخص چه اقداماتی در جهت احقاق حق خود و اجرای رأی می‌تواند انجام دهد؟

چنین شخصی که به عبارت حقوقی، محکوم‌له نام دارد، می‌تواند دو راه در پیش گیرد:

۱) براساس ماده (۲۱) قانون دیوان عدالت اداری، واحدهای دولتی اعم از وزارتخانه‌ها و شرکت‌های دولتی و شهرداریها و تشکیلات و مؤسسات وابسته به آنها و نهادهای انقلابی مکلفند احکام دیوان را اجرا نمایند و در صورت خودداری از اجرا، به انفصال از خدمات دولتی از یک تا پنج سال محکوم می‌شوند. بنابراین شاکی می‌تواند به شعبه صادرکننده رأی مراجعه و مراتب عدم اجرای رأی از طرف بالاترین مقام واحد دولتی که از اجرای آن خودداری می‌کند را به شعبه صادرکننده رأی اعلام نموده و انفصال وی را برطبق ماده (۲۱) قانون دیوان، و اجرای رأی دیوان را تقاضا نماید.

۲) براساس ماده (۵۷۶) قانون مجازات اسلامی، چنانچه هریک از صاحب منصبان و مأموران دولتی و شهرداریها در هررتبه و مقامی که باشند از مقام خود سوء استفاده نموده و از اجرای اوامر کتبی دولتی یا اجرای قوانین مملکتی و یا اجرای احکام یا اوامر مقامات قضایی یا هرگونه امری که از طرف مقامات قانونی صادر شده باشند جلوگیری نماید، به انفصال از خدمات دولتی از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد. بنابراین، شاکی می‌تواند با

ضمیمه نمودن رأی قطعی دیوان عدالت اداری، به دادگستری محل مراجعه و علیه شخصی که از اجرای رأی دیوان خودداری می‌کند، شکایت کیفری مطرح و مسئول مربوط، علاوه بر انفصال از خدمات دولتی به یک تا سه سال زندان محکوم خواهد شد. لازم به ذکر است، شاکی می‌تواند همزمان هر دو راه را درپیش گیرد و به عنوان مثال، شکایت وی از مدیر مربوط در دیوان عدالت اداری، حق شکایت کیفری وی را در تعقیب متهم (مدیری که رأی دیوان را اجرا نمی‌کند) در محاکم صالح از بین نمی‌برد.

مسئله مهم بعدی، موضوع صلاحیت دیوان عدالت اداری است؛ یعنی اینکه دیوان عدالت اداری به چه شکایت‌هایی، می‌تواند رسیدگی کند و چه شکایت‌هایی، هر چند طرف شکایت واحد دولتی یا ارگان و نهاد انقلابی باشد، قابل طرح و پیگیری در دیوان عدالت اداری نیست؟ بسیاری از مراجعین به دیوان عدالت اداری گمان دارند که هر شکایتی علیه هر شخص قابل طرح در دیوان عدالت اداری می‌باشد و شکایت‌های فراوانی به دیوان عدالت اداری می‌رسد که این شکایت علیه شخص دیگر یا یک شرکت غیردولتی است. در صورتی که شکایت علیه اشخاص، افراد، شرکت‌های غیردولتی و نهادهای مردمی، قابل طرح در دیوان عدالت اداری نیست و شاکی باید در دادگستری محل، شکایت خود را پی‌گیری نماید یا شکایت‌های کیفری علیه مدیران دولتی، قابل طرح در دیوان عدالت اداری نیست و اگر کسی شکایت کیفری از مدیران دولتی دارد باید به دادگستری و محاکمت صالح مراجعه نماید. به عنوان مثال، اگر مدیرعامل بانکی به کارمند خود یا هر شخص دیگری اهانت نماید و یا رئیس اداره برق یا فرماندار شهرستانی چک بلامحل صادر کند، شکایت تحت این عنوان علیه آنان قابل طرح در دیوان عدالت اداری نیست؛ ولی اگر همین اشخاص مقررات دولتی را نادیده بگیرند و کارمند خود را بدون دلیل و طی مراحل قانونی از کاربرکنار نمایند یا اقدام به تملک اراضی مردم بدون مستند قانونی نمایند، شاکی می‌تواند علیه آنان به دیوان عدالت اداری شکایت کند.

موارد صلاحیت دیوان عدالت اداری در ماده (۱۱) قانون دیوان عدالت ذکر گردیده است که صلاحیت و حدود اختیارات دیوان به قرار زیر است:

۱- رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی؛

الف: تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی اعم از وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی و شهرداری‌های و تشکیلات و نهادهای انقلابی و مؤسسات وابسته به آنها.

ب: تصمیمات و اقدامات مأموران واحدهای مذکور در بند "الف" در امور راجع به وظایف آنها.

درمورد بند "ب" ماده (۱۱) قانون دیوان عدالت اداری، لازم به ذکر است که تصمیم و اقدام مأمور دولت که در این بند آمده اعم و کلی بوده. برای این اساس لازم نیست که در دادخواست تقدیمی به دیوان، طرف شکایت واحد دولتی باشد، بلکه مدیر واحد دولتی هم می‌تواند طرف شکایت واقع گردد و شکایت در این بخش علیه واحد دولتی نیست، بلکه علیه اقدام و تصمیم مدیر یا مأمور مربوط است و شعبه دیوان در این صورت باید مدیر یا مأمور متخلف را به دیوان احضار و صرف‌نظر از این که وی در آن سمت مشغول کار است یا خیر، تخلف او را پیگیری و درمورد اقدام و عملکرد وی تصمیم‌گیری نماید.

ج: آیین‌نامه‌ها و سایر نظام‌نامه‌ها و مقررات دولتی و شهرداری‌ها از حیث مخالفت مدلول آنها با قانون و احقاق حقوق اشخاص در مواردی که تصمیمات یا اقدامات یا مقررات مذکور به علت برخلاف قانون بودن آن و یا عدم صلاحیت مرجع مربوط یا تجاوز یا سوء استفاده از اختیارات یا تخلف در اجرای قوانین و مقررات و یا خودداری از انجام وظایفی که موجب تضییع حقوق اشخاص می‌شود.

۲- رسیدگی به اعتراضات و شکایات از آرا و تصمیمات قطعی دادگاههای اداری، هیأت‌های بازرسی و کمیسیون‌هایی مانند کمیسیون‌های مالیاتی، شورای کارگاه، هیأت حل اختلاف کارگر و کارفرما، کمیسیون موضوع ماده (۱۰۰) قانون شهرداریها، کمیسیون موضوع ماده (۵۶) قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و منابع طبیعی منحصرأ از حیث نقص قوانین و مقررات و یا مخالفت با آنها.

در رابطه با این بند، ذکر دو نکته ضروری است:

الف- به موجب تبصره "۲" ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی، موضوع اجرای ماده (۵۶) قانون جنگل‌ها و مراتع مصوب ۲۲ شهریور ۷۶، رسیدگی به آرای کمیسیون موضوع ماده (۵۶) قانون جنگل‌ها، از صلاحیت دیوان عدالت اداری خارج گردید و با توجه به این حق، صدور رأی کمیسیون مذکور با قاضی عضو کمیسیون است و شکایت از آرای قضایی قابل طرح در دیوان عدالت اداری نمی‌باشد و ذی‌نفع می‌تواند صرفاً در محدوده موارد سه گانه مذکور در ماده (۲۳۵) قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ به مراجع مربوط شکایت نماید. (جهت مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: رأی وحدت رویه شماره ۱۸۹/۷۰ مورخ ۱۸ فروردین ماه ۷۱، هیأت عمومی دیوان عدالت اداری)

ب- شکایت کارگر علیه کارفرما یا کارفرما علیه کارگر یا شکایت از آرای هیأت‌های تشخیص، قابل طرح در دیوان عدالت اداری نمی‌باشد و صرفاً آرای قطعی هیأت‌های حل اختلاف کارگر و کارفرما به طرفیت وزارت کار و امور اجتماعی قابل شکایت در دیوان عدالت اداری می‌باشد.

۳- رسیدگی به شکایت قضات و مشمولین قانون استخدام کشوری و سایر مستخدمان واحدها و مؤسسات مذکور در بند "یک" و مستخدمان مؤسساتی که مشمول قانون نسبت به آنها محتاج ذکر نام است اعم از لشکری و کشوری از حیث حقوق استخدامی.

نکاتی که در رابطه با این بند قابل ذکر است:

الف: در دیوان عدالت اداری قاضی نمی‌تواند طرف شکایت واقع شود و براساس تبصره "۲" همین بند تصمیمات و آرای دادگاهها و سایر مراجع قضایی دادگستری و نظامی و دادگاههای انتظامی قضات دادگستری و ارتش قابل شکایت در دیوان عدالت اداری نمی‌باشد؛ ولی در دیوان عدالت اداری قضات می‌توانند شاکی بوده و به طرفیت قوه قضاییه از لحاظ تضییع حقوق استخدامی خود یا به طرفیت هروزارتخانه یا نهاد دولتی تحت عناوین دیگر شکایت نمایند.

ب: معمولاً دولت‌ها با توجه به قدرت و اختیارات و امکانات فراوانی که دارند، نه تنها می‌توانند به آسانی به حقوق مردم آسیب برسانند، بلکه می‌توانند به وسیله هیأت‌های رسیدگی به تخلفات اداری یا اعمال مدیریت، حقوق استخدامی کارکنان خود را از بین ببرند و موجبات آزار و اذیت آنان را از طریق اخراج و تعلیق از خدمت، انتقال کسر حقوق و امثال آن فراهم نمایند. کارکنانی که از این لحاظ شکایت داشته باشند، می‌توانند از اقدام مدیران خود یا آرای قطعی هیأت‌های تخلفات اداری شکایت نمایند و در صورت صحت مفاد و ورود شکایت دیوان عدالت اداری تصمیم یا رأی هیأت‌های مذکور را باطل و بی‌اثر خواهد نمود. باید در نظر داشت که این حکم، خاص کارکنان رسمی است و کارکنان قراردادی تابع مقررات قرارداد می‌باشند و با انقضای تاریخ قرارداد نمی‌توان طرف شکایت را ملزم به تمدید قرارداد یا صدور حکم استخدامی نمود.

ج: براساس قانون تخلفات اداری، رسیدگی دیوان عدالت اداری به شکایت از آرای هیأت‌های تخلفات اداری، شکلی است؛ یعنی پس از نقض و ابطال رأی هیأت‌های مذکور، پرونده جهت رسیدگی مجدد به هیأت

هم عرض، ارجاع می‌گردد، در صورتی که این حکم برخلاف قانون اساسی است که دیوان عدالت اداری را مرجع تظلمات معرفی نموده است. تظلم خواهی مفهومی جز رفع ظلم و رسیدگی، ماهیتی ندارد؛ به این جهت، در ماده (۱۸) قانون اصلاح موادی از قانون دیوان عدالت اداری که اخیراً از سوی قوه قضاییه به مجلس جهت تصویب نهایی ارسال شده، پیش‌بینی گردیده که رسیدگی دیوان در مورد شکایات و تظلمات، ماهیتی خواهد بود. این مسئله تحولی سودمند و ارزشمند در جهت تطبیق قوانین عادی با قانون اساسی و تعیین تکلیف به موقع ارباب رجوع و آسایش و رضایت مراجعان و حل و فصل سریع‌تر دعاوی و شکایات‌هاست و باید آن را به فال نیک گرفت. سؤالی که از نظر عملی و راهنمایی مراجعان به دیوان عدالت اداری اهمیت اساسی دارد، این است که آیا هر دعوایی به صرف این که طرف آن واحد دولتی باشد قابل طرح در دیوان عدالت اداری می‌باشد یا خیر؟

می‌دانیم که اعمال دولت به دو بخش تقسیم می‌گردد؛ یکی اعمال مربوط به حاکمیت که در این نوع اعمال دولت بر اساس اختیارات قانون، اعمال قدرت و حاکمیت می‌نماید؛ به عنوان مثال زمین‌های مورد نیاز خود را جهت تأمین مسکن و تأسیسات عمومی تملک می‌کند (ماده ۹ قانون زمین شهری) کارمند استخدام می‌کند، اقدام به وضع آیین‌نامه و تصویب‌نامه می‌نماید و ... دیگری، اعمال تصدی که در این نوع اعمال، دولت مانند هر شخص دیگری و مانند سایر مردم اقدام به معامله می‌کند و اعمال حقوقی انجام می‌دهد؛ ساختمانی را می‌خرد، اتومبیلی را می‌فروشد یا محلی را اجاره می‌کند... در واقع در این نوع اعمال، دولت مانند یک تاجر طرف قرارداد واقع می‌گردد و رابطه طرفین صرفاً تابع شرایط قرارداد است. این نوع دعاوی به طور کلی قابل طرح در دیوان عدالت اداری نبوده و مرجع رسیدگی به این نوع اختلافات دادگاههای عمومی دادگستری است. بنابراین، صلاحیت دیوان عدالت اداری صرفاً

در بخش اعمال حاکمیت، دولت است و در فرضی که در اعمال مربوط به حاکمیت خسارت و ضرروزیانی به اشخاص دیگر وارد شود، براساس تبصره یک ماده (۱۱) قانون دیوان عدالت اداری تعیین میزان خسارت وارد شده پس از تصدیق دیوان به عهده دادگاههای عمومی است موارد دیگری وجود دارد، با وجود اینکه طرف شکایت واحد دولتی است ولی قابل طرح در دیوان عدالت اداری نمی باشد. قبلاً به شکایت اشخاص به آرای کمیسیون موضوع ماده (۵۶) قانون حفاظت و بهره برداری جنگل ها اشاره کرده ایم که اعتراض به این کمیسیون قابل طرح در دیوان عدالت اداری نمی باشد.

جهت آشنایی با موارد استثنا بر صلاحیت عام دیوان عدالت اداری در رسیدگی به شکایت علیه دولت یا واحدهایی که دولتی نیستند، ولی مردم به تصور دولتی بودن علیه آنان طرح دعوا می نمایند، به برخی موارد مهم و مورد ابتلا اشاره می کنیم:

۱- مرجع حل و فصل شکایت در رابطه با قانون لغو مالکیت اراضی موات شهری، کمیسیون ماده (۱۲) قانون اراضی شهری بوده و آرای این کمیسیون، قابل اعتراض در دادگاههای عمومی دادگستری است و قابل طرح در دیوان عدالت اداری نمی باشد. (ر.کب به: رأی شماره ۲۵ مورخ ۱۱ تیرماه ۶۳، هیأت عمومی دیوان عدالت اداری)

۲- اعتراض به آرای هیأت های هفت نفره موضوع ماده واحده مرجع تشخیص اراضی زراعی و ابطال اسناد آن مصوب ۱۳۵۶ که در صلاحیت دادگاههای عمومی دادگستری است.

۳- براساس ماده (۳) قانون توزیع عادلانه آب، متقاضیان صدور پروانه چاه، تقاضای خود را به سازمان منطقه ای آب ارائه و موضوع ابتدا در کمیسیون مطرح می گردد، اعتراض به رأی وزارت نیرو در این خصوص در صلاحیت محاکم عمومی دادگستری است و قابل طرح در دیوان عدالت اداری نمی باشد.

۴- رسیدگی به شکایت ها علیه جمعیت هلال احمر در صلاحیت دیوان عدالت اداری نمی باشد؛ زیرا جمعیت هلال احمر براساس قراردادهای بین الملل و اصل ۲۵ پیمان جامعه ملل و مصوبات کنفرانس های عمومی اتحادیه جهانی صلیب سرخ و هلال احمر به منظور انجام خدمات نیکوکارانه، درمان و کمک به آسیب دیدگان، چه داخل و چه خارج از کشور، تأسیس شده و از جمله مؤسسات عام المنفعه غیردولتی است.

بنابراین تا وقتی که رسیدگی به شکایت علیه آن قابل طرح در دیوان عدالت اداری باشد جزو واحدهای اداری محسوب نمی‌شود. (ر.ک به: رأی شماره ۵ مورخ ۱ خردادماه ۶۳ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری)

۵- شکایت علیه نظام پزشکی و مراجع انتظامی مقرر در قانون نظام پزشکی در صلاحیت دیوان عدالت اداری نمی‌باشد. (رأی شماره ۷۶ مورخ ۱۰ آذرماه ۶۵ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری)

۶- شکایت و اعتراض نسبت به آرای دادگاههای عمومی و مراجع قضایی قابل طرح در دیوان عدالت اداری نمی‌باشد، ولی آرای شعب تعزیرات حکومتی قابل اعتراض در دیوان عدالت اداری بوده؛ زیرا سازمان تعزیرات حکومتی زیر نظر وزارت دادگستری و جزو قوه مجریه است، هرچند آرای شعب این سازمان شبه قضایی است و افرادی به جرمه نقدی و حبس محکوم می‌گردند ولی براساس رأی وحدت رویه، هیأت عمومی دیوان عدالت اداری آرای شعب سازمان تعزیرات حکومتی قابل اعتراض در دیوان عدالت اداری می‌باشد.

۷- دعاوی مربوط به ابطال سند انتقال و مالکیت به طرفیت واحدهای دولتی در صلاحیت دادگاههای عمومی دادگستری است. (رأی ۵۴۴ مورخ ۳۰ بهمن ماه ۶۹)

۸- شکایت علیه دانشگاه آزاد اسلامی، به این دلیل که این دانشگاه جزو نهادهای دولتی نیست، پس قابل طرح در دیوان عدالت اداری نمی‌باشد.

۹- شکایت علیه زمین شهری در مورد عدم اجرای آرای هیأت‌های موضوع مواد (۱۴۷) و (۱۴۸) اصلاحی قانون ثبت، قابل طرح در دیوان عدالت اداری نیست و شاکی باید به دادگاههای عمومی دادگستری مراجعه نماید.

۱۰- اعتراض به آرای محکمه عالی انتظامی قضات و آرای دادگاههای ویژه روحانیت قابل طرح در دیوان عدالت اداری نیست.

سؤالی که پاسخ به آن در این مقام حائز اهمیت بوده این است که، آیا دعاوی دولت علیه دولت در دیوان عدالت اداری قابل طرح است؟ به عنوان مثال، آیا وزارت آموزش و پرورش می‌تواند علیه سازمان زمین شهری یا به عکس، در دیوان عدالت اداری شکایت کند؟

در پاسخ به این سؤال دو نظریه وجود دارد:

الف: دعاوی دولت علیه دولت قابل طرح در دیوان عدالت اداری است؛ زیرا دیوان عدالت اداری در رسیدگی به دعاوی علیه دولت صلاحیت عام دارد و فرقی نمی‌کند که شاکی، مردم یا بخشی دیگر از دولت باشد بر همین اساس، در تبصره (الف) ماده (۲) آیین دادرسی دیوان عدالت اداری آمده است: «اگر شاکی، نهاد وارگان باشد تنها نام

نهاد و عنوان شاکی با امضای مسئول کافی است» و منظور از ارگان هرگونه سازمانی است، چه دولتی باشد و یا خصوصی، در بند (یک) ماده (۱۱) قانون دیوان عدالت اداری نیز بیان شده، (رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی و حقوقی) که شامل اشخاص حقیقی و حقوقی، دولتی و غیردولتی می‌گردد.

ب: دعاوی دولت علیه دولت قابل طرح در دیوان عدالت اداری نیست؛ زیرا در اصل (۱۷۳) قانون اساسی آمده است (به منظور رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات مردم) و واژه مردم شامل وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی نمی‌گردد. به علاوه، دیوان عدالت اداری مرجع خاص رسیدگی است و دادگاههای دادگستری مرجع عام تظلمات می‌باشند و در موارد تردید، مرجع عام صلاحیت دارد. در هر حال، هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در رأی ۴۴/۶۳ مورخ ۱۰ مهر ۶۸، نظر اخیر را برگزید و مطابق این رأی شکایات و اعتراضات واحدهای دولتی در هیچ مورد قابل طرح و رسیدگی در دیوان عدالت اداری نمی‌باشد؛ یعنی اصولاً دولت نمی‌تواند در دیوان عدالت اداری عنوان شاکی را داشته باشد، متأسفانه در این باره حکم صریح قانونی وجود ندارد و در ماده (۱۷۳) آیین دادرسی مدنی نیز در بحث تصرف عدوانی، موردی را بیان نموده که یک طرف دعوا، وزارتخانه یا شرکت دولتی است و در موردی که طرفین مؤسسه دولتی باشد حکمی ندارد. در حالی که قانونگذار به دلیل اهمیت موضوع و کثرت دعاوی از این نوع در قوانین عادی صراحتاً حکم مسئله را بیان می‌نمود و جا دارد که در اصلاحیه قانون جدید، این موضوع تعیین تکلیف قانونی گردد و به نظر می‌رسد که بر اساس منطق حقوقی و ایجاد رویه یکسان، بهتر است مرجع رسیدگی به دعاوی دولت علیه دولت دیوان عدالت اداری باشد.

موارد دیگری درباره صلاحیت دیوان راجع به ارگان یا نهادها اختلاف نظر و تردید وجود داشته که در نهایت هیأت عمومی دیوان عدالت اداری نظر داده که شکایت علیه این واحدها در صلاحیت دیوان عدالت اداری می‌باشد که از جمله آنها:

۱- شرکت خانه‌سازی ایران، دولتی محسوب می‌شود و رسیدگی به شکایات علیه آنان در صلاحیت دیوان عدالت اداری است.

۲- شرکت ایران خودرو؛

۳- مرکز گسترش خدمات تولیدی و عمرانی؛

۴- شرکت آلومینیوم پارس؛

۵- آرای صادره از شورای عالی ثبت؛

۶- آرای سازمان تعزیرات حکومتی؛

۷- شکایت علیه بنیاد مستضعفان و شرکت‌هایی که تمام یا بیش از ۵۰ درصد سهام و سرمایه آن متعلق به بنیاد مستضعفان است، چون دولتی محسوب می‌شود قابل طرح در دیوان عدالت اداری می‌باشد. اصولاً به طور کلی شرکت‌هایی که بیش از ۵۰ درصد سهام آن متعلق به دولت یا ارگان‌های انقلابی مانند بنیاد مستضعفان می‌باشد و مدیریت این شرکت‌ها انتصابی از ناحیه مقامات دولتی باشد، دولتی محسوب گردیده و شکایت علیه آنان قابل طرح در دیوان عدالت اداری می‌باشد.

۸- شرکت‌های آب و فاضلاب که به موجب رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عدالت اداری شرکت دولتی محسوب شده و شکایت علیه آنان قابل رسیدگی در دیوان عدالت اداری است.

لازم به ذکر است، هیأت عمومی دیوان عدالت اداری در این مورد قبلاً رأی داده بوده که این شرکت‌ها دولتی نیستند ولی با رأی اخیر خود از نظریه قبلی عدول کرده و هم اکنون شعب دیوان به شکایت علیه شرکت‌های آب و فاضلاب رسیدگی می‌نماید.

۹- شکایت علیه شورای شهر و روستا؛ در این مورد براساس رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عدالت اداری شکایت به طرفیت شورای شهر و روستا قابل طرح در دیوان عدالت اداری می‌باشد، درحالی که این نظریه از نظر تحلیل حقوقی قابل انتقاد به نظر می‌رسد؛ زیرا شورای شهر و روستا از جمله نهادهای مردمی بوده و اعضای آنها نیز انتخابی است و مستخدم دولت محسوب نمی‌گردند. بنابراین، شوراهای شهر و روستا جزو نهادهای مردمی و غیردولتی بوده و شکایت از آنها اصولاً نباید قابل طرح در دیوان عدالت اداری باشد، ولی بر اساس نظریه مذکور، در حال حاضر شکایت علیه شوراهای شهر و روستا و مصوبات آنها قابل طرح در دیوان عدالت اداری می‌باشد.

از قضاوت‌های علوی:

آزمایش بینایی و بویایی و گویایی

از امیرالمؤمنین(ع)، از مردی که دیگری بر سرش کوفته بود و مضروب ادعا می‌کرد بینایی و بویایی و گویایی خود را از دست داد، پرسش نمودند. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: بویایش بدین وسیله آزمایش می‌شود که پارچه نیم‌سوزی زیربینی او می‌گیرید، اگر در جای خود ایستاد و حرکت نکرد راست گفته، و اگر سر را دور کرد و چشمانش اشک آورد دروغ گفته است؛ و آزمایش بینایش بدین ترتیب که چشمانش را در مقابل قرص خورشید باز نگه می‌دارند اگر بدون اختیار چشمان را برهم زد، دروغ گفته، و گرنه راست گفته است.

و اما گویایش؛ سوزنی در زبان او فرو می‌برند پس اگر خون سرخ بیرون آمد دروغ گفته، و اگر خون سیاه خارج شد، راست گفته است.

نظارت انتظامی در نظام قضایی ایران

احمد کریم زاده (عضو اصلی دادگاه عالی انتظامی قضات)

(قسمت سوم)

پس از توضیح قسمتی از وظایف دادگاههای عالی انتظامی قضات در قسمت دوم، به منظور کاربردی شدن مطالب، سلسله مقالات آتی متضمن نمونه‌هایی از آرای دادگاههای مزبور خواهد بود تا همکاران محترم قضایی، حسب مورد با چالشهای قضایی بیشتر آشنا شده و از آنها احتراز نمایند. با این امید که دستگاه عدلیه روزبه‌روز به سوی سلامت و عدالت بیشتر سوق داده شود.

فصل چهارم از تخلفات حقوقی*

(اجرای احکام مدنی)

رای شماره ۸۷-۸۶-۱۵/۵/۱۳۷۵ (ص ۱۵۴، ج ۱)

با توجه به مواد (۱۲۳، ۱۶۵، ۳۱۱، ۴۵۹ و ۱۳۴) قانون آیین دادرسی مدنی و مواد (۲۷ و ۲۵) قانون اجرای احکام مدنی، رئیس دادگاه مدنی خاص که پس از تحقیق از طرفین در پایان جلسه هیچ تضمینی اتخاذ نکرده و در جلسه بعد نیز تضمینی نگرفته و روز بعد، قرار ابطال دادخواست صادر نموده (درحالی که وظیفه داشته با توجه به تحقیقات معموله و دلایل ابرازی ماهیتاً رأی صادر نماید)، و سرپرست دادگاههای مدنی خاص در فک پلمب درب منزل مسکونی و تحویل کلید منزل به پدربزرگ صغار در اجرای رفع ابهام از قرار تأمین صادره از شعبه دیگر با وجود اینکه رفع ابهام و اشکالات ناشی از اجرای احکام مطابق مواد (۲۵، ۲۶ و ۲۷) قانون اجرای احکام با

دادگاه رسیدگی کننده است نه دادگاه دیگر - مرتکب تخلف شده‌اند.

رای شماره ۸۷-۸۶-۱۵/۵/۱۳۷۵ (ص ۱۵۴، ج ۱)

رئیس دادگاه حقوقی در صدور دستور توقیف موجودی حساب شرکت به جای شرکت خواننده در اجرای حکم صادره و وصول محکوم به مرتکب اشتباه و تخلف شده است.

رای شماره ۷۳-۲۷/۱۱/۱۳۷۵ (ص ۱۵۵، ج ۱)

رئیس دادگاه مدنی خاص که عین موضوع خواسته خواهان را قبلاً رسیدگی و در مورد آن مبادرت به صدور حکم نموده در عین حال با صدور دستور عدم اجرای حکم مزبور مجدداً موضوع خواسته را برخلاف بند "۴" ماده (۱۹۸) و برخلاف موازین شرعی و برخلاف مستفاد از ماده (۱۶۵) و صریح ماده (۱۶۶) قانون آیین دادرسی مدنی بدون ذکر موارد لزوم اخذ توضیح و قید آن در صورت مجلس دادگاه و دستور اخطار آن به طرفین، تنها به ملاحظه سبق ارسال اخطاریه برای خواهان و عدم حضور او در وقت مقرر قرار ابطال دادخواست خواهان را صادر نموده و مرتکب تخلف شده است.

رای شماره ۷۷-۱۲/۸/۱۳۷۶ (ص ۱۵۵، ج ۱)

با عنایت به مفاد ماده (۶۳۰) ناظر به مواد (۶۲۸ و ۶۲۹) قانون آیین دادرسی مدنی، رئیس دادگاه مدنی خاص که قانوناً و شرعاً موظف بوده و در صورت درخواست ذینفع، دستور اجرای مفاد سازش نامه را صادر نماید و در صورت تخلف هریک از مفاد آن طبق مقررات رفتار نماید، نه آنکه پرونده را برخلاف مقررات قانونی با صدور قرار سقوط دعوا مختومه سازد و به فرض که طرفین با سازش، اعلام انصراف از دعوی متقابل نموده باشند؛ دادگاه موظف بوده با انعکاس انصراف آنان به استناد آن قرار سقوط دعوا صادر نماید و در هر صورت، حق مکاتبه و تهدید شخصی با خواهان در ورق رسمی به عنوان رئیس دادگاه و ضبط نسخه‌ای از آن در پرونده نداشته و مرتکب تخلف شده است.

رای شماره ۶۷-۱۴/۵/۱۳۶۹ (ص ۱۵۷، ج ۱)

با عنایت به مواد (۱، ۵، ۲۵ تا ۲۷) قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و مستفاد از مواد (۴، ۹ و ۵۷۹) قانون آیین دادرسی مدنی و نظریه مورخ ۱۳۶۰/۵/۲۹ شورای نگهبان راجع به تعیین مرجع تشخیص خلاف شرع بودن

قوانین، رئیس دادگاه مدنی خاص که از صدور دستور اجرای حکم قطعی به عذر خلاف شرع دانستن حکم صادره استنکاف نموده و تکلیف ترک انفاق را مشخص نکرده، مرتکب خلاف شده است.

رأی شماره ۵۹-۲۳/۱۰/۱۳۶۶ (ص ۱۵۹، ج ۱)

رئیس دادگاه مدنی خاص که پس از صدور اجازه ثبت واقعه ازدواج و ردّ تجدیدنظرخواهی محکوم علیه در دادگاه تجدیدنظر، در صورت اجرائیه و دستور اجرای حکم تعلل نموده، مرتکب تخلف شده است.

رأی شماره ۹۸-۹۵-۱/۷/۱۳۶۶ (ص ۶۳، ج ۲)

چون دستور تأخیر اجرای حکم، طبق مواد (۲۷ تا ۳۴) قانون اجرای احکام مدنی، در موردی است که اختلاف راجع به مفاد حکم یا اجرای آن پیش آید و حکم صادره، پس از اجرای قسمتی از آن توقیف شده و مشمول موارد فوق نبوده است، لذا قضات دادگاه به لحاظ صدور دستور تأخیر عملیات اجرائی و ابطال آن بر خلاف مقررات، مرتکب تخلف شده‌اند. قضات دادگاه عمومی دیگر نیز که متعاقباً رأی به استرداد وجوه حاصل از اجرای حکم قبلی داده‌اند، تخلف از قانون کرده‌اند.

رأی شماره ۹۳-۲/۷/۱۳۶۷ (ص ۶۳، ج ۲)

با توجه به اینکه دعوی خواهانها در پرونده مورد شکایت انتظامی، خلع ید بوده و حکم قبلی درباره مطالبه سهم الارث بوده، ضمن اینکه اصحاب دعوا در این پرونده با پرونده قبلی تماماً یکی نبوده‌اند، صدور قرار عدم استماع دعوا برخلاف ضوابط قانونی و تخلف است.

و نیز رئیس دادگاه به این استدلال که حکم موضوع اجرائیه جنبه اجرائی ندارد، حکم به توقیف عملیات اجرائی و بی اعتباری اعمال انجام شده صادر کرده است. چون پس از صدور حکم، دادگاه حق توقیف آن را ندارد، اقدام او در این مورد تخلف است.

رأی شماره ۱۵۴-۱۵/۷/۱۳۶۹ (ص ۶۴، ج ۲)

چون حسب ماده (۲) قانون اجرای احکام مدنی، دادگاهها وقتی مجاز به اجرای احکام هستند که قبل از صدور اجرائیه حکم صادره را به محکوم علیه یا وکیل یا قائم مقام قانونی او ابلاغ نمایند و چون دادنامه صادره توسط

رئیس دادگاه حقوقی قبل از ابلاغ به محکوم علیه به موقع اجرا گذاشته شده، لذا تخلف نامبرده در امضای اجرائیه و عدم رعایت ماده مرقوم مسلم است.

رأی شماره ۱۳۲-۱۳۷۰/۷/۹ (ص ۶۵ ج ۲)

دادرس دادگاه حقوقی رأی برخلع ید خوانده از دو باب مغازه مورد تصرف مستأجر به علت غاصبانه بودن تصرفات وی به نفع مالک و مؤجر صادر نموده که حکم مذکور در جریان صدور اجرائیه و انجام عملیات اجرائی به علت تجدیدنظرخواهی محکوم علیه در شعبه دیوان عالی کشور به نفع محکوم علیه فسخ و با اظهار نظر شعبه مذکور، رأی به ردّ دعوای خواهان صادر شده و مسلم گردیده که دادرس مزبور برخلاف ماده (۳۹) قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، در مورد تقاضای وکیل ذینفع به اعاده وضعیت به حال اول اقدامی نکرده و نهایتاً با وجود منتفی بودن آثار حکم بدوی، اصرار در اجرای حکم منقوض کرده و از این جهت تخلف نامبرده مسلم است.

رأی شماره ۱۲۷-۱۳۷۱/۶/۲۸ (ص ۶۵ ج ۲)

چون طبق ماده (۱۵) لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص اصلاحی مورخ ۵۹/۲/۲۴، اجرای احکام دادگاههای مدنی خاص با دواير اجرای احکام دادگاههای عمومی دادگستری است، دستور اجرای دادیار دادرسی عمومی به پاسگاه و توقیف مشتکی عنه به مدت ۲۴ ساعت در صورت امتناع او، برخلاف قانون بوده و تخلف است.

رأی شماره ۲۳۵-۱۳۷۲/۸/۲۳ (ص ۶۷ ج ۲)

با توجه به ماده (۵) قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، مدافعات رئیس دادگاه حقوقی در قبال گزارش تخلف براینکه با استنباط از مواد (۲۵، ۲۶ و ۲۷) قانون مذکور، در صورتی که دادگاه عالی حکم تالی را نقض نماید، دادگاه تالی قاعدتاً نمی تواند برخلاف حکم خود به صدور اجرائیه مطابق حکم دادگاهی که معارض رأی او نظر داده است اقدام نماید، مفید و مؤثر در مقام نیست و به نظر این دادگاه، تخلف قاضی مزبور از ماده (۵) قانون اجرای احکام مدنی مسلم است.

رأی شماره ۲۶۶-۱۳۷۲/۹/۲۳ (ص ۶۸ ج ۲)

با عنایت به گزارش تخلف دایر براینکه پس از صدور حکم قطعی و لازم الاجرای تخلیه عین مستأجره موقوفه که مراحل رسیدگی قانونی را طی نموده و به دستور رئیس دادگاه حقوقی دو منتهی به صدور اجرائیه شده و عملیات اجرائی نیز آغاز گردیده، لکن نامبرده متعاقب وصول نامه مسئول دفتر قضایی حمایت از رزمندگان بدون مجوز قانونی از اجرای حکم جلوگیری و (برخلاف حقیقت) چنین مرقوم می دارد: «با توجه به اینکه رأی صادره در دیوان

عالی کشور نقص وجهت رسیدگی مجدد به دادگاه حقوقی یک ارجاع گردیده لذا تا صدور حکم قطعی از اجرای دادنامه تخلیه جلوگیری شود.» چون نامبرده به جای صدور دستور اجرای حکم برخلاف وظیفه قانونی خود مانع اجرای آن شده، تخلف انتظامی آشکار مشارالیه مسلم است.

رأی شماره ۳۳۹-۱۱/۱۶/۱۳۷۲ (ص ۶۹، ج ۲)

اهم مدافعات رئیس دادگستری استان این است که اولاً: نامه وی که متضمن درخواست استهمال از رئیس دادگاه مربوطه برای تأخیر اجرای حکم تخلیه به مدت عماه صورت گرفته، جنبه اجرائی نداشته و روی مذاکرات قبلی با رئیس دادگاه بوده است. ثانیاً: علت طرح موضوع اقامت وسکونت کارشناسان صنعت نفت در آن محل بوده که پاسگاه و استراحتگاه آنها محسوب می شده و صرفاً به منظور مصلحت نظام انجام شده است. ثالثاً: محکوم‌له از زمین خواران معروف و سازوبفروش عمده مرکز است که هیچ گونه نیازی به ملک مذکور نداشته و صرفاً منظور این بوده که به رفقای خود بفهماند که می تواند ارگانهای دولتی را هم در اختیار داشته باشد. رابعاً: صدور حکم تخلیه به آسانی خالی از اشکال نبوده بلکه از غفلت رئیس دادگاه سوء استفاده شده که بعداً خودش متوجه شده و دستور لازم صادر کرده. خامساً: فعلاً نیز دادستان کل کشور به نیاز شدید شرکت نفت واقف و در اجرای ماده (۳۵) دستور رسیدگی مجدد را صادر کرده است.

مدافعات فوق هیچ کدام قانوناً مفید و مؤثر در مقام نیست و اصولاً رئیس دادگستری در مورد اجرای احکام که ارتباطی با وظیفه او ندارد تحت هیچ عنوانی نباید دستوری صادر کند. این دادگاه صرف نظر از گذشت شاکی انتظامی، تخلف رئیس دادگستری استان را از باب اقدامی که به سود یکی از اصحاب دعوا به عمل آورده اعم از اینکه مفید فایده قرار گرفته باشد یا نه، چون نفس اقدام خلاف بوده محرز می داند.

رأی شماره ۴۸-۲/۲۶/۱۳۷۲ (ص ۷۰، ج ۲)

دستور توقیف عملیات اجرائی از طرف رئیس دادگاه حقوقی با لحاظ اینکه دادخواست توقیف عملیات اجرائی از طرف اشخاص ثالث مستندی نداشته خصوصاً اینکه قبل از رسیدگی به دلایل صادر شده برخلاف ماده (۱۴۷) قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، می باشد.

همچنین صدور دو فقره دستور وی به دفتر «که به محکوم لهم اخطار می شود اگر محکوم علیه منزل مسکونی دیگری دارد به دادگاه اعلام نمایند.» خصوصاً در این مرحله که موجب جلوگیری از اجرائی شده برخلاف موازین قانون اجرای احکام مدنی بوده و تخلفات نامبرده مسلم است.

رای شماره ۳۱-۱۳۷۴/۳/۲۳ (ص ۷۱، ج ۲)

دادنامه صادره از دادگاه حقوقی به الزام خوانده به انتقال رسمی یک دستگاه آپارتمان، در مرجع تجدیدنظر با قید «رعایت حقوق مرتبه و اینکه تجدیدنظرخواه مکلف به پرداخت باقی ثمن در قبال سند رسمی انتقال خواهد بود.» تأیید شده است.

صدور دستور اجرای حکم دادنامه بدوی از طرف دادرس دادگاه حقوقی بدون درج اصلاحیه مرجع تجدیدنظر، خلاف قانون بوده و تخلف ایشان مسلم است.

رای شماره ۸۴-۱۳۵۷/۵/۴ (ص ۷۱، ج ۲)

(گزارش تخلف این است که دو دستگاه اتومبیل در جریان اجرائیه صادره از دادگاه حقوقی تهران در شهری در جنوب کشور به عنوان تأمین خواسته توقیف می شود ولی دادرس دادگاه حقوقی آن شهر دستور می دهد ماشین ها به متصرفان آنها مسترد شود. لذا تخلف از مقررات ماده ۱۴۶ و ۳۵ قانون اجرای احکام مدنی و ماده ۲۵۹ قانون آیین دادرسی مدنی نموده است.)

دفاع از نامبرده در قبال گزارش تخلف، مفید و مؤثر در مقام نیست؛ زیرا پاسگاه در گزارش های خود تصریح نموده که تویوتای دو کابین مدل ۹۳ و یک دستگاه تویوتای تک کابین به هرحال به دستور مقامات صالحه توقیف بوده. صدور دستور استرداد اتومبیل های مذکور به متصرفین آن و عدم وقت در کشف واقعیت، تخلف از مقررات قانونی است.

رای شماره ۱۱۲-۱۳۷۶/۵/۶ (ص ۷۲، ج ۲)

با عنایت به مفاد ماده (۱۴۶ و ۱۴۷) قانون اجرای احکام مدنی مصوب آبان ۱۳۵۶، تخلف انتظامی رئیس دادگاه عمومی در عدم ابلاغ شکایت شخص ثالث به طرفین دعوا و عدم رسیدگی به دلایل ابرازی در رد غیرموجه اعتراض شخص ثالث، محرز است.

فصل پنجم- استدلال رای

رای شماره ۸۵-۱۳۶۹/۹/۲۱ (ص ۱۶۵، ج ۱)

با عنایت به مفاد اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی و ماده (۵) و بند "۴" ماده (۱۵۳) و بند "۹" ماده (۱۵۹) قانون آیین دادرسی مدنی و مواد (۱۱۲۲، ۱۱۰۱، ۱۱۱۹، ۱۱۳۰ و ۱۰۹۲) قانون مدنی، رئیس دادگاه مدنی خاص در صدور حکم طلاق (که زوجه به علت عنن مطرح کرده بود) بدون وصول اخطاریه خوانده و بدون حضور وی

مرتکب تخلف شده است؛ زیرا اگر مستند دادگاه، عنن بود می‌بایست رأی اجازه فسخ نکاح داد نه طلاق، با تصریح استحقاق نصف مهر؛ و چنانچه رأی صادره به ملاحظه شرط دلالت بلاعزل زوجه بر طلاق خود در صورت بیماری زوج و احراز اصل اشتراط و بیماری زوج بوده لازم بود، رأی بر اجازه طلاق با ذکر مورد می‌داد و اگر به ملاحظه عسر و حرج بود با اشاره به استحقاق نصف مهریه به استناد ماده (۱۰۹۲) قانون مدنی، در دو فرض اخیر رأی صادر می‌کرد، نه اینکه به صدور حکم غیرمستدل و غیرمستند و مبهم مبادرت نماید.

رأی شماره ۲۸۰-۲۷۹-۱۳۶۹/۱۱/۱۴ (ص ۷۵، ج ۲)

چون مستند رأی دادگاه حقوقی اتکای دادگاه به توافق نامه‌ای بوده که خواهانها ارائه داده‌اند ولی فاقد امضاء خوانده می‌باشد و دلایل و مدارک دیگر نیز علی‌الظاهر خلاف نظری بوده که دادگاه با استظهار به شهادت شهود که اصولاً جزء مستندات دعوا هم نبوده رسیدگی کرده و اشاره به ماده (۱۰) قانون مدنی هم با عنایت به عدم امضای مدرک مزبور وسیله خوانده، قابل اتکاء نبوده و چون طبق قانون اساسی و مقررات دیگر، احکام دادگاهها باید مستدل و مستند باشد و حکم صادره فاقد چنین وصفی است، لذا رئیس دادگاه به علت تخلف از مقررات مسئول است.

رأی شماره ۲۳۹-۱۳۷۲/۲۶۸ (ص ۷۶، ج ۲)

دفاع از رئیس دادگستری (رئیس شعبه اول دادگاه حقوقی یک) که «چون تصرفات خوانده برمورد ادعای خواهان به استنباط قضائی او قهری و غاصبانه تشخیص نشده، لذا دعوا مردود و باطل اعلام شده» نه مفید است و نه مؤثر در مقام؛ زیرا براساس دلایلی که در گزارش مذکور است، بر فرض که خوانده دعوا نسبت به قسمتی از خواسته خواهان حق مالکانه داشته، این امر با توجه به مستندات و دلایل خواهان و اینکه در پرونده دیگری، مطروحه بین طرفین راجع به مطالبه اجور، خوانده در قبال ادعای خواهان محکوم شده، مبین این امر است که مسئله تنها یک امر نظری نیست بلکه مبتنی بر دلایل مثبت و جهاتی است که چه نسبت به اساس مالکیت خود و چه در خصوص تصرفات خوانده ابراز داشته و دعوی تا مرحله فرجامی پیش رفته و قطعیت یافته است.

هرچند وی در دفاع اضافه کرده که با انجام تحقیقاتی روشن شده که خواهان ملک مورد تنازع را غیررسمی به خوانده از باب نسبیتی که داشتند بدون تنظیم سند انتقال داده که این مسئله قانوناً نه مسموع است نه قابل پذیرش، و به هیچ وجه نمی‌تواند و نایستی سالب حقوق مسلمی باشد که خواهان به موجب اسناد رسمی واجد آن بوده و دادگاه نیز قبلاً به آن ترتیب اثر داده است. علیهذا با عنایت به اینکه دادنامه صادره مستدل نبوده و مستند به اصول و مدارکی نیست که نتیجه حکم مبتنی بر آن است و حمل قضیه نیز برنظر قضائی صحیح به نظر نمی‌رسد، تخلف نامبرده مسلم می‌باشد.

رای شماره ۱۰۹-۱۳۷۳/۷/۵ (ص ۷۸، ج ۲)

گزارش تخلف علیه دادرس دادگاه حقوقی این است که دادرس پس از اتمام جلسه مورخ ۷۱/۱۰/۸ ذیل صورت جلسه می‌نویسد: «دفتر پرونده را جهت مطالعه دقیق‌تر ۱۰ روز دیگر به نظر برسانید»

اصولاً چنین تصمیمی خلاف موازین قضائی است که نتیجه آن را کد گذاشتن پرونده و اطاله رسیدگی است زیرا اصولاً نامبرده مکلف بود در همان جلسه اگر ممد صدور رأی بود رأی خود را عنایتاً به ماده (۱۵۲) قانون آیین دادرسی مدنی صادر یا روز و ساعت معینی را که بیش از یک هفته فاصله نداشته باشد برای صدور رأی معین می‌نمود و اگر ممد رأی نبود تصمیم مقتضی اتخاذ می‌کرد.

رأی صادره نیز برخلاف مقررات قانونی است؛ زیرا با توجه به مستندات ابرازی خواهانها و اینکه خوانده هیچ‌گونه ایراد و اعتراضی به مستندات خواهانها ننموده و اینکه دلایل کافی بر صحت ادعای آنان وجود داشته که دادرس دادگاه در دادنامه صادره آن را احراز کرده و درواقع خوانده (شهرداری) بدون مجوز قانونی اقدام به تصرف ملک موروثی آنها نموده و اقدام به احداث حمام کرده است.

النهایه، با استدلال غیرموجه به این عنوان که مصلحت عام مقدم و اولی بر تملک خاص است، دادخواست آنان را مردود اعلام نموده است؛ یعنی درواقع خواهانها را از مالکیت در ملک موروثی خویش منع و محروم ساخته و با نقص ماده (۷۳) قانون ثبت و ماده (۳۵۷) قانون آیین دادرسی مدنی و عدم توجه به بند "۹" ماده (۱۵۹) قانون اخیر مبادرت به صدور دادنامه غیرمستدل کرده است.

هرچند نامبرده دفاع مشروحی نموده لیکن چون قسمتی از دفاع وی در حواشی و بدون ارتباط با اصل قضیه می‌باشد و در آن قسمت نیز که به کیفرخواست مربوط است دلایل و جهاتی که بتواند نظریه دادرس را انتظامی را معلول و مخدوش نماید، ابراز نکرده، لذا تخلف مشارالیه مسلم است.

ادامه دارد...

* مأخذ: مجلدات چهارگانه کتاب «نظارت انتظامی در نظام قضایی ایران»، تألیف احمد کریم زاده

پیشنهادهای اصلاحی کمیسیون آیین دادرسی مدنی در خصوص اعسار از محکوم‌به

مقدمه:

درپیش شماره اول نشریه پیام آموزش، پیشنهادهای اصلاحی کمیسیون آیین دادرسی مدنی در ارتباط با حکم غیابی و در پیش شماره دوم، این پیشنهادها در ارتباط با اعسار هزینه دادرسی تقدیم همکاران قضایی شد. با توجه به سنخیت بحث اعسار از هزینه دادرسی با بحث اعسار از محکوم‌به، دراین شماره پیشنهادهای اصلاحی در خصوص اعسار از محکوم‌به، جهت ملاحظه قضات بزرگوار تقدیم می‌شود.

جهت ملاحظه همکاران دیگر، ذکر این نکته نیز لازم است که هرچند اعسار از محکوم‌به در مقررات قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، بیان نشده است؛ اما چاپ مذاکرات اصلاحی در مورد اعسار از محکوم‌به در شماره جدید به دلیلی است که ذکر شد. بدیهی است نشریه پیام آموزش، آماده پذیرش پیشنهادها و نظرات همکاران در ارتباط با مقرره‌های پیشنهادی کمیسیون آیین دادرسی مدنی است، تا نه تنها از طریق مجاری مربوط آنها را به رویت اعضای محترم کمیسیون برساند بلکه عنداللزوم شماره‌های بعدی

نظرات و پیشنهادهای مذکور را به چاپ برساند.

پیشنهادهای کمیسیون آیین دادرسی مدنی در ارتباط با اعسار از محکوم به کمیسیون مذکور در دو جلسه متوالی براساس نشستهای قضایی سراسر کشور درامور آیین دادرسی مدنی، به بررسی موارد سکوت، اجمال و ابهام قوانین در ارتباط با اعسار از محکوم به پرداخت، بدو در مورد امکان آزادی محکوم علیه ممتنع از حبس با صدور حکم اعسار از محکوم به، نظرات ذیل مطرح شد.

نظریه اول: در قانون نحوه اجرای محکومیت مالی، اصل بر تمکن مدیون گذاشته شده است؛ و زیرا در ماده (۳) این قانون مقرر گردیده: اگر محکوم علیه، محکوم به را نپردازد تا صدور حکم اعسار در حبس خواهد ماند. بنابراین، صدور حکم اعسار خلاف اصل اتس و خلاف اصل تا قطعی نگردد نمی توان آن را دارای اثر اجرایی دانست. بر این اساس، اگر محکوم علیه موفق به تحصیل حکم اعسار از محکوم به شود امکان بهره مندی از آزادی را نخواهد داشت تا این که حکم مذکور با گذشت مهلت تجدیدنظرخواهی با تأیید در دادگاه تجدیدنظر قطعی گردد. آنچه که این استدلال را تأیید می کند، تبصره ۳ ماده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق است، که تنها حکم قطعی اعسار را دارای اثر قانونی دانسته است.

نظریه دوم: اولاً؛ به طور قطعی نمی توان گفت که قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی اصل را بر تمکن گذاشته است؛ چرا که در ماده (۲) قانون مذکور مقرر گردیده: محکوم علیه اگر معسر نباشد بازداشت شود. و معنای این عبارت آن است که اصل بر اعسار است و بازداشت در صورتی ممکن است که دلیلی برخلاف این اصل موجود باشد. ثانیاً؛ به فرض که اصل تمکن باشد، حکم اعسار از محکوم به کاشف از ناتوانی قبلی محکوم علیه و مدعی اعسار است و درحالی که قاضی دادگاه بدوی به این قناعت وجدان می رسد که محکوم علیه معسر است، چگونه برخلاف اعتقاد خود می خواهد او را در بازداشت نگه دارد؟

در ادامه جلسه، این بحث نیز مطرح گردید که درامور کیفری حتی در موضوع قتل عمدی که به حقوق عمومی نیز

مرتبط است، به محض صدور حکم برائت، متهم از زندان آزاد می‌شود، آن هم درحالی که صادره قطعیت نیافته است؛ و منطقی نیست که درمورد اعسار که جنبه خصوصی دارد و بازداشت در آن خلاف اصل وقاعده است، آزادی معسر را به قطعیت حکم اعسار موکول نماییم.

پس از بحث‌های فوق، کمیسیون به این نتیجه رسید که به محض صدور حکم اعسار از محکوم‌به، از جهت آزادی، فرد محکوم‌علیه اگر بازداشت شده باشد آزاد شود. متن ماده پیشنهادی مصوب کمیسیون به شرح ذیل است: در ادامه جلسه، با توجه به سؤالاتی که در نشست‌ها و مأموریت‌های آموزشی به استانها مطرح گردیده، پاسخ به این سؤال بررسی شد که اگر حکم به تقسیط محکوم‌به صادر گردید آیا پس از اخذ تأمین از محکوم‌علیه باید او را آزاد کرد یا بدون اخذ تأمین نیز نامبرده از حق آزادی از حبس بهره‌مند خواهد بود.

در پاسخ به سؤال مذکور، این نظر ابراز شد که در صورت تقسیط محکوم‌به، چون مدیون مکلف است اقساط را به موقع پرداخت کند و نتیجه عدم پرداخت یکی از اقساط بازداشت وی می‌باشد؛ بنابراین ضمانت اجرای کافی برای ترغیب محکوم‌علیه به پرداخت اقساط وجود دارد. بنابراین نیاز نخواهد بود تا دایره اجرای احکام مدنی از محکوم‌علیه تأمین اخذ نماید. در ادامه جلسه، بحث ماده (۲۷۷) قانون مدنی نیز مطرح گردید مبنی بر اینکه اعطای مهلت عادلانه یا قرار اقساط، ناشی از احراز این مطلب توسط حاکم است که بدهکار قادر به پرداخت بدهی خود به صورت یکجا نمی‌باشد و وقتی وضعیت مدیون اقتضا کرده است که بدهی او تقسیط شود، دیگر نمی‌توان او را به معرفی ضامن یا تأدیه تأمین متناسب ملزم کرد.

با توجه به مباحث فوق، کمیسیون به این نتیجه رسید که نیازی به وضع مقرره‌ای در این خصوص نمی‌باشد و متن ماده پیشنهادی در ارتباط با آزادی محکوم‌علیه به محض صدور حکم به تقسیط بدهی او مفید این معناست که آزادی او موکول به اخذ تأمین نخواهد بود.

عنوان مورد بحث در یکی دیگر از جلسات کمیسیون آیین دادرسی مدنی این بود که با توجه به ماده (۲) قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، که معسرنبودن را مقدمه لازم برای بازداشت محکوم‌علیه دانسته است، آیا حکم اعسار از محکوم‌به در پرونده دیگر می‌تواند مانع از بازداشت محکوم‌علیه در پرونده اجرایی دیگر شود؟ در رابطه با سؤال فوق، مقایسه‌ای بین این موضوع و موضوع تأثیر حکم اعسار از هزینه دادرسی در پرونده‌های دیگر نیز صورت گرفت؛ چرا که ماده (۵۰۹) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، چنین مقرر داشته است:

«درمورد دعاوی متعددی که مدعی اعسار بر یک نفر همزمان اقامه نماید، حکم اعساری که نسبت به یکی از دعاوی صادر شود نسبت به بقیه دعاوی نیز مؤثر خواهد بود.»

پس از قرائت ماده فوق در جلسه، این نظر مطرح شد که با استفاده از ملاک این ماده می‌توان گفت اگر حکم اعسار از محکوم‌به سابقاً در پرونده دیگری بین دو نفر فعلی پرونده اجرایی صادر شده باشد قابل استناد در پرونده فعلی بوده و ارائه این حکم مانع از بازداشت خواهد بود؛ اما حکم مذکور اگر در پرونده‌ای ارائه شود که یکی از طرفین آن با طرفین حکم سابق متفاوت است قابل بهره‌برداری نخواهد بود.

در ادامه جلسه، این نظر نیز ابراز گردید که احکام مبین وضعیت یا اهلیت افراد، عام و مطلق بوده و استثنایی بر اصل نسبیت احکام است و چنانچه حکمی در این موارد صادر گردد در ارتباط با دعاوی دیگر نیز قابل استناد خواهد بود، ولو این که دعاوی دیگر بین ذی‌نفع این حکم و افراد ثالث مطرح شده باشد؛ به عنوان مثال، حکم جنون یا رشد بیانگر حالت شخص است و از اعتبار مطلق برخوردار است و حکم اعسار نیز ناظر به وضعیت فرد است و می‌تواند در موارد دیگر نیز مورد استناد واقع شود.

در خلال مباحث فوق، این شبهه مطرح شد که اگر محکوم‌علیه سابقاً در دعاوی دیگر حکم اعسار از محکوم‌به به آن دعا را تحصیل نموده، این حکم تا چه مدت معتبر است؟ و آیا می‌توان در دعوایی که مثلاً بیست سال بعد مطرح شد و منجر به محکومیت شخص شده، از حکم صادره در بیست سال قبل استفاده کرد یا نه؟ در پاسخ به این شبهه و با تمسک به اصل استصحاب، این عقیده ابراز شد که محکوم‌له پرونده می‌تواند به عنوان ثالث به

حکم مذکور اعتراض کند. مضافاً قاضی نیز این اختیار را داشته باشد که اگر خلاف حکم اعسار قبلی ثابت شد امکان بازداشت محکوم علیه را داشته باشد. مجدداً در جلسه مذکور این بحث مطرح شد که حکم اعسار از محکوم به نمی تواند یک حکم کلی باشد؛ زیرا این حکم برای یک محکوم به معین صادر می شود. بنابراین، دامنه شمول آن محدود بوده و مطلق والی الابد نمی باشد و تسری آن به موارد دیگر صحیح به نظر نمی رسد و هر چند اعسار بیان حالت و وضعیت است، اما در خصوص مسائل مالی است و بیان وضعیت و حالت شخص مانند رشد یا جنون متفاوت است از طرف دیگر، اعسار و ملائت، امری حادث بوده و هر زمان ممکن است شخص دارای ملائت شود. از طرف دیگر، همیشه این گونه نیست که رد اعسار کاشف از ملائت محکوم علیه باشد و حکم اعسار نیز نمی تواند به طور مطلق حاکی از ناتوانی باشد. بنابراین اگر شخص ثالث بتواند ثابت کند که محکوم علیه علیرغم حکم اعسار ابرازی، معسر نیست، با معرفی مال می تواند محکوم به را از مال مورد معرفی استیفا کند. پس از مذاکرات فوق، کمیسیون با تصویب مقررہ ذیل، اضافه کردن آن را به ماده (۲) قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی پیشنهاد کرد.

امکان استفاده از حکم اعسار از هزینه دادرسی در ارتباط با محکومیت مالی، از مباحث دیگر جلسه بود و این سؤال مطرح بود که آیا حکم اعسار از هزینه دادرسی، قابل تسری به محکوم به می باشد یا خیر؟ در پاسخ به سؤال مذکور، این بحث پیش آمد که اعسار از هزینه دادرسی امری موقتی است و طرف آن نیز دولت است و اعسار از هزینه دادرسی با فرض داشتن ملائت نیز ممکن است. به عنوان مثال، چه بسا مدعی اعسار از هزینه دادرسی اموالی نیز داشته باشد ولی در اختیارش نباشد و ماده (۵۰۴) قانون آیین دادرسی مدنی (۶)، که عدم دسترسی به مال را یکی از موارد اعسار از هزینه دادرسی دانسته، مؤید این مطلب است؛ البته ارائه حکم اعسار از هزینه دادرسی خصوصاً در وضعیتی که به علت عدم کفایت دارای صادر شده می تواند به عنوان دلیل در دعوای اعسار از محکوم به ابراز شود، ولی ارائه آن تا زمان صدور حکم اعسار از محکوم به مانع از اعمال ماده (۲) قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی نخواهد بود. در نهایت کمیسیون به این نتیجه رسید که به وضع مقررهای در این خصوص نیاز نمی باشد.

پی نوشتها:

۱- ماده (۳) قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۳۷/۸/۱۰:

«هرگاه محکوم علیه مدعی اعسار شود (ضمن اجرای حبس) به ادعای وی خارج از نوبت رسیدگی و در صورت اثبات اعسار از حبس آزاد خواهد شد و چنانچه متمکن از پرداخت به نحو اقساط شناخته شود دادگاه متناسب با وضعیت مالی وی حکم بر تقسیط محکوم به را صادر خواهد کرد.

تبصره- در صورتی که محکوم علیه موضوع این ماده بیمار باشد به نحوی که حبس موجب شدت بیماری و یا تأخیر درمان وی شود اجرای حبس تا رفع بیماری به تأخیر خواهد افتاد.»

۲- تبصره ۳ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۰/۱۲/۲۱ مجلس شورای اسلامی و ۱۳۷۱/۸/۲۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام:

«اجرای صیغه طلاق و ثبت آن در دفتر، موکول به تأدیه حقوق شرعی و قانونی زوجه (اعم از مهریه، نفقه، جهیزیه و غیر آن) به صورت نقد می باشد مگر در طلاق خلع یا مبارات (در حد آنچه بذل شده) و یا رضایت زوجه و یا صدور حکم قطعی اعسار شوهر از پرداخت حقوق فوق الذکر.»

۳- ماده (۲) قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی:

«هر کس محکوم به پرداخت مالی به دیگری شود چه به صورت استرداد عین یا قیمت یا مثل آن و یا ضرر و زیان ناشی از جرم یا دیه و آن را تأدیه ننماید دادگاه او را الزام به تأدیه نموده و چنانچه مالی از او در دسترس باشد آن را ضبط و به میزان محکومیت از مالی ضبط شده استیفاء می نماید. در غیر این صورت بنا به تقاضای محکوم له، ممنوع را در صورتی که معسر نباشد تا زمان تأدیه حبس خواهد کرد.

تبصره- چنانچه موضوع این ماده صرفاً دین بوده و در ذمه مدیون باشد دادگاه در حکم خود، مستثنیات دین را منظور خواهد داشت و در مورد استرداد عین در صورتی مقررات فوق اعمال می شود که عین موجود نباشد به جز در بدل حیلوله که برابر مقررات مربوطه عمل خواهد شد.»

۴- ماده ۲۷۷ قانون مدنی:

«متعهد نمی تواند متعهدله را مجبور به قبول قسمتی از موضوع تعهد نماید ولی حاکم می تواند نظر به وضعیت مدیون، مهلت عادلّه یا قرار اقساط دهد.»

۵- ماده (۴۱۷) قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی:

«اگر در خصوص دعوائی، رأیی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد، می تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید.»

۶- ماده (۵۰۴) قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی:

«معسر از هزینه دادرسی کسی است که به واسطه عدم کفایت دارایی یا عدم دسترسی به مال خود به طور موقت قادر به تأدیه آن نیست.»

آزادی مشروط در فرضی که محکوم علیه قبل از صدور حکم، نصف حبس را تحت قرار در زندان سپری نموده است

دکتر عباس زراعت (دانشیار گروه حقوق دانشگاه کاشان)

مقدمه: به حکم ماده (۳۸) قانون مجازات اسلامی (هرکس برای بار اول به علت ارتکاب جرمی به مجازات حبس محکوم شده باشد و نصف مجازات را گذرانده باشد، دادگاه صادرکننده دادنامه محکومیت قطعی می تواند در صورت وجود شرایط زیر حکم به آزادی مشروط صادر نماید...) حکم این ماده در موردی است که شخصی به مجازات حبس محکوم گردد و نصف محکومیت مذکور در دادنامه را به عنوان مجازات مذکور در حکم سپری کند؛ اما هرگاه شخصی به اتهام خاصی تحت تعقیب قرار گیرد و برای او قرار بازداشت موقت صادر شود یا قرار تأمین دیگری صادر گردد که به علت عجز متهم از سپردن تأمین، منتهی به بازداشت وی گردد و در نهایت حکم به حبس وی داده شود و مدت بازداشت متهم قبل از صدور حکم، معادل نصف مدت حبس مذکور در دادنامه باشد، آیا می توان مدت بازداشت تحت قرار را به عنوان نصف مدت حبس محسوب کرد، و حکم به آزادی مشروط محکوم علیه داد؟ همچنین اگر مدت بازداشت کمتر از نصف مدت حبس باشد آیا می توان این مدت را در نصف مدت حبس احتساب نمود؟ حکم این صورت، در قانون مجازات اسلامی و قوانین موضوعه دیگر پیش بینی نشده است. بنابراین، باید با استمداد از قواعد عمومی، پاسخ را به دست آورد که در این راستا احتمالات مختلف را مطرح نموده و دلایل توجیهی هراختمال را بیان می کنیم تا احتمالی که با روح قانون و قواعد عمومی سازگارتر است مشخص گردد.

احتمال اول-احتساب مدت بازداشت امکان ندارد.

یک احتمال این است که نمی‌توان مدت بازداشت تحت قرار را به عنوان مدت حبس مذکور در ماده (۳۸) قانون مجازات اسلامی دانست، زیرا:

۱- ماده (۳۸) تصریح دارد: «...نصف مجازات را گذرانده باشد...» بنابراین، شرط اعطای آزادی مشروط آن است که محکوم، نصف مجازات را سپری کرده باشد؛ اما بازداشت تحت قرار، مجازات نیست بلکه یک حالت انتظار است که با مجازات تفاوت دارد. پس نص قانون اقتضا می‌کند که چنین احتسابی جایز نباشد.

۲- آزادی مشروط هدف و فلسفه خاصی دارد و ابزاری برای فردی کردن مجازات‌ها می‌باشد. بنابراین، باید از این ابزار به صورت صحیح و همان گونه که قانونگذار خواسته است استفاده شود و گرنه کارایی خود را از دست خواهد داد و آزادی مشروط هنگامی دارای کاربرد و اثر مثبت است که محکوم علیه نصف مجازات را تحمل کرده باشد، نه اینکه صرفاً مدتی در زندان بوده باشد. زمانی که محکوم در زندان به سر می‌برد و تحمل مجازات می‌کند از یک طرف، به فکر عمل ناشایست خود بوده و در صدد اصلاح خویش بر می‌آید و از طرفی، تحت نظارت دقیق مسئولان زندان قرار دارد و رفتار او مورد ارزیابی قرار می‌گیرد تا در نهایت مشخص شود که این شخص صلاحیت برخورداری از آزادی مشروط را دارد یا خیر؟ این درحالی است که هیچ یک از این دو امر در مرحله بازداشت موقت تحقق نمی‌یابد، زیرا متهم در زمان بازداشت، امید به برائت دارد و چه بسا که خود را بی‌گناه بداند و از سوی دیگر، مسئولان زندان هم وقت زیادی را برای مراقبت از متهم و دقت در رفتار او صرف نمی‌کنند و در نتیجه، برخورداری چنین شخصی از آزادی مشروط نتیجه موردنظر را نخواهد داشت.

۳- اعطای آزادی مشروط شرایط خاصی دارد که این شرایط تنها در مورد محکومان قابل تحقق است، مثلاً بند

"۱" ماده (۳۸) یکی از این شرایط را چنین بیان می‌کند:

«...هرگاه در مدت اجرای مجازات مستمراً حسن اخلاق نشان داده باشد...» تا زمانی که مجازات به معنای خاص آن اعمال نشود معلوم نخواهد شد که محکوم‌علیه مستمراً از خود حسن اخلاق نشان داده است یا خیر؟ همچنین بند دوم این ماده شرط کرده است که از اوضاع و احوال محکوم‌علیه پیش‌بینی شود که پس از آزادی، مرتکب جرمی نخواهد شد. این شرط نیز در صورتی احراز می‌شود که شخص در حال تحمل حبس باشد؛ زیرا شخصی که تحت قرار بازداشت باشد مانند کسی که در حال تحمل مجازات است تحت مراقبت نیست تا بتواند اصلاح او را فهمید. آیین‌نامه قانونی و مقررات اجرایی سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور نیز مقررات جداگانه‌ای را برای محکومان و متهمان در نظر گرفته است و عمده مقرراتی که مربوط به تشخیص شخصیت زندانی می‌شود در مورد محکومان اعمال می‌گردد و شخص تحت قرار فقط در حالت بلاتکلیفی به سر می‌برد و مسئولان زندان هم برنامه‌ریزی مفصلی در مورد اوانجام نمی‌دهند. ماده (۷۴) آیین‌نامه مزبور یکی از وظایف شورای طبقه‌بندی زندانها را چنین بیان می‌کند: «... اظهارنظر در زمینه زندانیان حائز شرایط عفو و آزادی مشروط...» ماده (۷۲) هم بررسی این شرایط را فقط در مورد محکومان به حبس بیان کرده است: «محکومان حداکثر دوماه در قسمت پذیرش و تشخیص تحت آزمایشهای پزشکی، روانپزشکی، آزمونهای روانشناسی و شناخت شخصیت و استعداد قرار گرفته و میزان سلامت جسمی و روانی، معلومات و اطلاعات مذهبی و علمی و فنی آنان از جهت شناخت بررسی و تعیین می‌گردد. مددکاران اجتماعی طبق موازین اسلامی در خصوص سوابق زندگی تحقیقات لازم را به عمل آورده و گزارش کاملی از گذشته محکوم از دوران طفولیت تا زمان تنظیم گزارش در محیطهای مختلف خانوادگی، تحصیلی، محلی، حرفه‌ای و غیره را با اظهارنظر خود تهیه می‌نمایند. در انقضای مدت اقامت زندانی در قسمت پذیرش و تشخیص، کلیه گزارشهای متخصص در پرونده او متذکر می‌شوند تا در شورای طبقه‌بندی مطرح شود.»

۴- مقررات مربوط به بازداشتی‌ها سهل‌تر از مقررات مربوط به زندانی‌هاست. پس اگر این باب باز شود که افراد بازداشتی تحت قرار هم می‌توانند با احتساب ایام بازداشت از آزادی مشروط استفاده کنند موجب سوء استفاده از این ابزار قانونی شده و درغیرجهت مقرر از آن استفاده خواهد شد؛ زیرا متهمان با فراهم کردن اطلاع دادرسی، مدتی را در بازداشت موقت به سر می‌برند یا وثیقه تودیع نمی‌کنند و با پیش‌بینی مدت حبس خود درخواست آزادی مشروط می‌نمایند.

۵- آنچه که ملاک احتساب نصف مدت مجازات حبس می‌شود، مدت حبسی است که در دادنامه بیان شده است، و درجایی که شخصی به حبس محکوم می‌شود قبلاً مدتی را تحت قرار بوده است نحوه محکومیت بدین صورت است که میزان حبس وی در دادنامه قید می‌شود و درهنگام اجرای حکم، مدت بازداشت از حبس کمتر می‌شود، همان گونه که تبصره ماده (۱۸) قانون مجازات اسلامی براین امر تصریح دارد: «چنانچه محکوم‌علیه قبل از صدور حکم به علت اتهام یا اتهاماتی که در پرونده امر مطرح بوده بازداشت شده باشد، دادگاه پس از تعیین تعزیر، از مقدار تعزیر تعیین شده یا مجازات بازدارنده به میزان بازداشت قبلی وی کسر می‌کند.»

تبصره ماده (۲۵۹) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، نیز همین حکم را بیان کرده است. بنابراین نصف مدت حبس را باید ملاک نصف مدت مجازات مذکور در دادنامه دانست و مدت بازداشت تحت قرار تأثیری ندارد، بلکه فقط این مدت از حبس کسر می‌شود.

۶- شرط اعطای عفو مشروط، گذراندن نصف مدت حبس است و حبس به حکم ماده (۱۸) قانون مجازات اسلامی و ماده (۲۵۹) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، از روزی شروع می‌شود که محکوم‌علیه به موجب حکم قطعی قابل اجرا محبوس شده باشد. اصولاً مدت بازداشت موقت تأثیری در حبس ندارد مگر اینکه قانونگذار به آن تصریح کرده باشد و تنها جایی که این تصریح صورت گرفته است تبصره ماده (۱۸) قانون مجازات اسلامی است که مدت بازداشت موقت را قابل احتساب از مدت حبس دانسته است و با توجه به اینکه حکم تبصره موصوف یک استثنا می‌باشد؛ بنابراین باید به همان مورد استثنا اکتفا کرد و نمی‌توان ملاک آن را به موارد دیگر تسری داد.

۷- قیاس این مورد با موارد تشابه نیز اقتضا می‌کند که مدت بازداشت تحت قرار را نتوان جزء نصف مدت حبس دانست، مثلاً در مواردی که محکوم‌علیه مورد عفو قرار می‌گیرد و مجازات او تقلیل پیدا می‌کند ملاک احتساب نصف مدت حبس میزان مجازاتی است که حکم تعیین شده است، نه مقداری که بعد از تقلیل باید تحمل شود.

در اینجا هم ملاک احتساب نصف مدت حبس، مجازاتی است که در دادنامه بیان شده است نه مدتی که متهم تحت قرار بازداشت بوده است.

۸- اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها اقتضا می‌کند که دادرس دادگاه اختیاری در تقلیل مجازات قانونی نداشته باشد و آزادی مشروط یک حکم استثنایی است که به قضات اختیار تقلیل مجازات را داده است. بنابراین، باید دامنه این حکم استثنائی را بسیار محدود تفسیر کرد و به همان مورد منصوص قانونی اکتفا کرده و موارد مشکوک را تحت همان قاعده ممنوعیت دادرس دانست.

احتمال دوم- احتساب مدت بازداشت امکان دارد.

احتمال دیگر آن است که بتوان مدت بازداشت را نیز جزء مدت نصف مجازات قرار داد، زیرا:

۱- تفسیر قانون به نفع متهم اقتضا می‌کند که چنین احتسابی جایز باشد؛ زیرا در اینجا قانون ساکت است و آن را به دو صورت می‌توان تفسیر کرد. یک تفسیر که براساس ظاهر قانون صورت می‌گیرد آن است که احتساب مدت بازداشت در نصف مجازات صحیح نباشد، زیرا ماده (۳۸) قانون مجازات اسلامی، فقط مجازات را مطرح کرده و مجازات با بازداشت تفاوت دارد. تفسیر دیگر که براساس منطق قانون صورت می‌گیرد آن است که این احتساب جایز باشد، زیرا هدف قانونگذار آن است که از محکوم علیه مدتی معادل نصف مدت حبس سلب آزادی شده باشد و این سلب آزادی تفاوتی ندارد که به صورت بازداشت تحت قرار باشد یا به صورت حبس باشد؛ زیرا هدف آن است که محکوم علیه متنبه شود. حال با توجه به اینکه تفسیر دوم به نفع متهم می‌باشد، بهتر است همین تفسیر را برگزیده و چنین احتسابی را جایز بدانیم.

۲- تبصره ماده (۱۸) قانون مجازات اسلامی و تبصره ماده (۲۵۹) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، مدت بازداشت تحت قرار را در اصل مدت حبس مؤثر می‌داند؛ یعنی، اگر متهم مثلاً شش ماه تحت قرار بازداشت باشد و بعداً حکم به شش ماه حبس وی داده شود بلافاصله آزاد می‌شود. پس وقتی مدت بازداشت در اصل حبس تأثیر به طریق اولی در احتساب نصف آن برای برخورداری از آزادی مشروط نیز مؤثر است. از طرفی، قانونگذار در این دو تبصره بازداشت موقت را در حکم مجازات دانسته است بنابراین، باید تمامی احکام مجازات حبس بر آن جاری شود که از جمله این احکام، احتساب آن به عنوان تحمل نصف مجازات برای اعطای آزادی مشروط می‌باشد.

۳- بازداشت تحت قرار و حبس از نظر ماهیت یکسان هستند. بنابراین، احکام یکسانی بر آنها بار می‌شود و همان

گونه که سپری کردن نصف حبس شرط برخورداری از آزادی مشروط را فراهم می‌کند، مدت بازداشت تحت قرار هم این شرط را محقق می‌سازد.

۴- عدالت اقتضا می‌کند که احتساب ایام بازداشت جایز باشد؛ زیرا گرچه آزادی مشروط حقی برای محکوم نیست اما محروم کردن وی از درخواست آزادی مشروط عادلانه نیست و چه بسا فردی که با قرار از وی سلب آزادی شده است به مراتب بیشتر از فردی که همین مدت را به عنوان تحمل مجازات در زندان به سر برده است متنبه شده باشد. پس هدف آزادی مشروط در مورد وی نیز فراهم است. مخالفان احتساب مدت بازداشت تحت قرار عمدتاً به نص قانون اکتفا می‌کنند و واژه مجازات را جدای از بازداشت می‌دانند، اما این تأکید که با روح قانون سازگار نیست و درنهایت به ضررمحکوم تمام می‌شود به آسانی قابل عدول است و جمود برالفاظ تا جایی شایسته است که منتهی به وضع جرم و مجازات نشود. همچنین قیاس این بحث با موارد دیگر هم که جزء ادله مخالفین می‌باشد، در امور کیفری امری ناپسند می‌باشد.

۵- امروزه مسئله کیفرزدایی در رأس سیاستهای کیفری کشورها قرار دارد و عدم احتساب ایام بازداشت تحت قرار یکی از موانع اجرای این سیاست است که نتایج ناشایستی را به همراه دارد.

احتمال سوم- دادگاه اختیار دارد که مدت بازداشت را احتساب کند یا احتساب نکند. احتمال سوم این است که احتساب مدت بازداشت در نصف مدت مجازات از اختیارات دادگاه است. تفاوت این احتمال و احتمال دوم آن است که اگر احتمال دوم را بپذیریم و دادگاهی صرفاً به استناد اینکه احتساب ایام بازداشت ممکن نیست، درخواست محکوم را رد کند استدلال دادگاه مخدوش خواهد بود؛ اما در صورت پذیرش احتمال سوم ایرادی بر تصمیم دادگاه وارد نخواهد بود. دلایلی که احتمال سوم را تقویت می‌کند عبارتند از:

۱- اعطای آزادی مشروط تکلیف دادگاه نیست بلکه حق دادگاه است و محکوم علیه نیز حقی در این زمینه ندارد، بلکه صرفاً یک لطفی است که نسبت به او صورت می گیرد. بنابراین، همان گونه که دادگاه در اصل آزادی مشروط اختیار دارد در احتساب مدت بازداشت نیز اختیار دارد.

۲- فلسفه آزادی مشروط همان گونه که در ماده (۳۸) قانون مجازات اسلامی بیان شده، آن است که فرد زندانی چنانچه بر اثر تحمل حبس اصلاح شده باشد آزاد شود؛ زیرا ادامه حبس او بی فایده است و همان مقدار حبس اعمال شده هدف مجازات را تأمین کرده است و آنچه در اینجا مهم است آن است که دادگاه این مسئله را احراز نماید و احراز این مطلب تنها از طریق اعمال مجازات حبس نیست، بلکه از راه بازداشت تحت قرار هم می توان آن را احراز کرد. پس اگر دادگاه اصلاح متهم تحت قرار را احراز نمود، می تواند حکم به آزادی مشروط به وی بدهد. نتیجه:

از بررسی این احتمال ها و توجیهاتی که برای آنها وجود دارد، ظاهراً چنین استنباط می شود که نمی توان مدت بازداشت تحت قرار را به عنوان نصف مدت مجازات احتساب کرد و حکم به آزادی مشروط محکومی داد که هنوز نصف مدت مجازات خود را به عنوان حبس سپری نکرده است؛ زیرا هم نص قانون چنین اقتضایی دارد و هم فلسفه آزادی مشروط مقتضی آن است، اما به نظر می رسد که احتمال سوم عادلانه تر است و از این راه می توان میان دو احتمال دیگر هم جمع کرد. در این راه نباید از عدول از ظاهر قانون نگران بود بلکه لفظ مجازات را باید اعم از حبس و بازداشت دانست و در مورد فلسفه آزادی مشروط هم که محقق نشدن آن مهمترین دغدغه مخالفان است باید گفت که مراقبت در رفتار زندانیان و اظهار نظر مسئولان زندان در مورد تحقق شرایط آزادی مشروط یکی از راههای پی بردن به آن است؛ اما این راه موضوعیت ندارد و به همین دلیل است که دادگاه می تواند به آن توجهی نکرده و خودش رأساً تصمیم بگیرد. بنابراین، چنانچه دادگاه احراز کند که محکوم در مدت بازداشت تحت قرار اصلاح شده و ادامه حبس ضرورتی ندارد می تواند حکم به آزادی مشروط وی بدهد.

از قضاوت‌های علوی

استنباط از وصیت

مردی ده هزار درهم به شخصی داد و به او وصیت کرد موقعی که پسر بزرگ شد آنچه را که از آنها دوست داری به او بده. و چون پسر «موصی: بزرگ شد، وصی نزد حضرت امیر(علیه السلام) رفت و وصیت «موصی» را بیان داشت و گفت: حالا چقدر باید به فرزند «موصی» بدهم؟
علی(علیه السلام): مایل هستی چقدر به او بدهی؟
- هزار درهم.

- حالا نه هزار درهم که دوست داشته‌ای برای خودت بگذاری، به او بده و هزار درهم را برای خودت بگذار.^(۱)
این هم دزدی است

حضرت امیر(علیه السلام) درباره دو نفر که همدیگر را فروخته و فرار می‌کردند و این عمل را کسب خود قرار داده بودند، فرمود: باید دستشان قطع گردد؛ زیرا آنان هم خود را دزدیده‌اند و هم اموال مردم را!

نظریات مشورتی اداره حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه

مقدمه:

درپیش شماره‌های قبل نشریه پیام آموزش، تعدادی از نظریه‌های مشورتی اداره حقوقی و تدوین قوانین قوه قضائیه جهت اطلاع همکاران محترم قضایی و سایر علاقه‌مندان درج شد. اصولاً مراجعه به آراء و نظریات علمای حقوقی می‌تواند به عنوان یکی از منابع مورد مراجعه اهل فن باشد و چه بسا در موارد سکوت، ابهام و اجمال یا نقص قوانین، نظریه علمای حقوق بتواند طریق صواب را ترسیم نماید.

از طرف دیگر، قاضی مجاز است در محدوده پرونده و موضوعات مطروح شده در آن، قانون را تفسیر نماید و این توانایی چنانچه بر مبنای استدلال صحیح استوار نباشد، ممکن است تفسیر نادرستی را سبب شود. مضافاً پراکندگی، تنوع و تعدد قوانین امکان اطلاع جامع از قوانین ناسخ و منسوخ را دشوار نموده است.

بدین ترتیب، مراجعه به نظریات اداره حقوقی قوه قضائیه که متشکل از قضات و حقوقدانان برجسته می‌باشد، اجتناب‌ناپذیر است که در این شماره نیز نمونه‌های دیگری از نظریه‌های مشورتی مزبور ارائه می‌گردد، فرصت را مغتنم شمرده از کلیه عزیزانی که در رابطه با موضوعات مبتلا به از مرجع یاد شده استعلام داشته‌اند، تقاضا می‌شود تصویری از پرسش و پاسخ مربوط را به آدرس نشریه ارسال دارند.

در پرونده‌هایی که موضوع آنها اتهام صدور چک بلامحل باشد، عدم تقدیم دادخواست ضرر و زیان توسط شاکی خصوصی به طرفیت محکوم علیه، مانع استفاده از مشارالیه از آزادی مشروط نیست و با جمع بودن سایر شرایط قانونی نیاز برای اخذ رضایت به نظر نمی‌رسد.

شماره و تاریخ نظریه ۷/۷۹۰-۱۳۸۱/۱۲/۳

سؤال: با توجه به اینکه طبق بند "۳" ماده (۳۸) قانون مجازات اسلامی صدور حکم آزادی مشروط، منوط به پرداخت ضرر و زیان مدعی خصوصی است. در پرونده‌هایی که موضوع اتهام صدور چک بلامحل باشد و دارنده چک دعوای حقوقی برای مطالبه وجه چک مطرح ننموده ولی بر شکایت کیفری خود باقی باشد، آیا متهم با داشتن شرایط دیگر استحقاق استفاده از آزادی مشروط را دارد یا خیر؟

پاسخ: هر کس برای بار اول به علت ارتکاب جرمی به مجازات حبس محکوم شود و نصف مدت حبس را بگذراند و طبق قسمت اول شرط سوم ماده (۳۸) قانون مجازات اسلامی (اصلاحی ۱۳۷۷/۲/۲۷) قانون مجازات اسلامی «... تا آنجا که استطاعت دارد ضرر و زیان که مورد حکم دادگاه یا موافقت مدعی خصوصی واقع شده بپردازد یا قرار پرداخت آن را بدهد...» در صورت جمع بودن سایر شرایط، دادگاه می‌تواند حکم آزادی مشروط وی را صادر کند. بنابراین، عدم تقدیم دادخواست ضرر و زیان توسط شاکی خصوصی به طرفیت محکوم علیه، مانع استفاده مشارالیه از آزادی مشروط نیست و با جمع بودن سایر شرایط قانونی نیازی برای اخذ رضایت به نظر نمی‌رسد.

در مورد ادارات دولتی، مخاطب اختاریه رئیس اداره است، نه رئیس دفتر و در مورد اشخاص حقوقی، مدیر یا کسی که حق امضاء دارد مخاطب محسوب می‌شود.

شماره و تاریخ نظریه ۱۱۴۶/۸۱-۱۳۸۱/۹/۱۹

سؤال: مادامی که ادارات، نهادهای سازمانها و شرکت‌های دولتی یا شهرداریها، خواننده دعوا بوده و اوراق اختاریه ابلاغ وقت دادرسی مطابق ماده (۷۵) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۹، ابلاغ شده

باشد اما خواننده در هیچ یک از جلسات دادرسی حضور نیافته یا وکیلی اعزام ننموده و لایحه‌ای نیز ارسال ننموده باشند، آیا رأی صادره غیابی می‌باشد یا اینکه رأی صادره حضوری و ابلاغ مذکور واقعی محسوب می‌گردد؟ پاسخ: منظور از ابلاغ واقعی، ابلاغ به شخص مخاطب است به نحوی که از مفاد ابلاغ‌نامه مطلع گردد. بنابراین در ابلاغ اوراق اختاریه، موضوع ماده (۷۵) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، چون مخاطب رئیس اداره یا مؤسسه است، نه رئیس دفتر، لذا ابلاغ به رئیس دفتر نمی‌تواند مصداق ابلاغ واقعی باشد؛ ولی در مورد ماده (۷۶) چون شخص حقوقی مستقیماً نمی‌تواند طرف خطاب واقع شود، مدیر آن مؤسسه حقوقی ای کسی که حق امضاء دارد مخاطب محسوب می‌شود و اگر به شخص مدیر یا کسی که حق امضاء دارد ابلاغ شود این ابلاغ واقعی خواهد بود.

اگر وکیل دادگستری به عنوان مشاور با دستگاههای مورد نظر مقنن همکاری داشته باشد فقط به عنوان وکیل دعاوی می‌تواند در دعا خالت کند نه نماینده حقوقی.

شماره و تاریخ نظریه ۱۳۸۱/۲/۲۹-۷/۱۹۱۲

سؤال: آیا وکلای دادگستری می‌توانند به عنوان نماینده حقوقی از طرف شهرداری یا سایر مراجعی که مجاز به معرفی نماینده به دادگاهها هستند، در دادگاهها شرکت نموده و دفاع نمایند؟

پاسخ: با توجه به شرایط مذکور در بند "۲" ماده (۳۲) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۱، و نظر به اینکه نماینده حقوقی باید از کارمندان اداره حقوقی یا سایر کارمندان رسمی دستگاه مورد نظر مقنن باشد تا بتواند فارغ از شرایطی که وکلای دادگستری باید رعایت کنند از قبیل تنظیم وکالتنامه و الصاق تمبر و... در دعاوی دخالت کند، اگر وکیل دادگستری به عنوان مشاور با دستگاههای مورد نظر مقنن همکاری داشته باشد، فقط به عنوان وکیل دعاوی می‌تواند در دعا خالت کند، نه نماینده حقوقی.

در کلیه نقاط کشور به استثنای شهر تهران مجازات تخلفات رانندگی از ده هزار ریال الی سیصد و پنجاه هزار ریال افزایش یافته و در مقررات بند "۱" ماده (۳) قانون مصوب سال ۱۳۷۳ هیچ تغییری داده نشده است.

شماره و تاریخ نظریه: ۱۳۸۱/۹/۱۹-۱۱/۴/۶/۸

سؤال: تعیین مجازات تخلفات موضوع آیین نامه راهنمایی و رانندگی مصوب ۱۳۴۷ با اصطلاحات بعدی و نیز جداول جرایم موضوع ماده (۲) قانون نحوه رسیدگی به تخلفات و اخذ رانندگی در کلیه نقاط کشور به استثنای شهر تهران، با رعایت بند "۱" ماده (۳) قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب ۱۳۷۳، تعیین می گردد یا با رعایت بند "۲" ماده (۱۸) قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت مصوب ۱۳۸۰؟

پاسخ: به استناد بند "۱" قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت مصوب سال ۱۳۸۰، بند "۳ و ۲" ماده (۳۲) قانون وصول برخی از درآمدهای دولت مصوب سال ۱۳۷۳، اصلاح و مجازات تخلفات رانندگی از ده هزار ریال الی سیصد و پنجاه هزار ریال افزایش یافته است و در مقررات بند "۱" ماده (۳) قانون مصوب سال ۱۳۷۳، هیچ تغییری داده نشده است.

در بعضی از موادی از قانون مجازات اسلامی پرداخت دیه بر عهده بیت المال یا عاقله قرار داده شده است در چنین مواردی و همچنین در صورتی که جانی و مقصر در حادثه فوت نماید بر اساس ماده (۳۱) قانون اجرای احکام باید دیه را به اشخاصی که حکم دیه به نفع آنان صادر شده پرداخت نماید.

شماره و تاریخ نظریه ۱۳۸۱/۲/۱-۷/۹/۰۵

سؤال: در موادی از قانون مجازات اسلامی، مواد (۲۵۵، ۳۳۲، ۳۱۲ و ۳۱۳) پرداخت دیه بر عهده بیت المال یا عاقله قرار داده شده است. در چنین مواردی و همچنین در صورتی که جانی و مقصر در حادثه فوت نماید، آیا صدور حکم به پرداخت دیه از بیت المال یا استیفای آن از عاقله یا ماترک متوفا نیاز به تقدیم دادخواست دارد یا خیر؟ و آیا مرجع رسیدگی کننده می تواند بدون اینکه دسترسی به پرداخت دیه بدهد، پرونده را مختومه نماید؟ پاسخ: چنانچه حکم بر محکومیت متهم به پرداخت دیه صادر شده و محکوم فوت نماید، محکوم له یا محکوم لهم

برای وصول دیه از ماترک متوفا یا عاقله و یا بیت‌المال، نیاز به تقدیم دادخواست ندارند. اجرای احکام بر اساس ماده (۳۱) قانون اجرای احکام باید دیه را به اشخاصی که حکم دیه به نفع آنان صادر شده، پرداخت نماید. در زمانی که یک یا چند شعبه دیگر بدون متصدی باشد، امکان اینکه یک دادرس همزمان در دو شعبه مشغول به خدمت باشد وجود ندارد مگر اینکه اوقات رسیدگی پرونده‌های مورد رسیدگی متفاوت باشد.

شماره وتاریخ نظریه ۱۳۸۱/۲/۷-۷/۱۱۲۲

سؤال: در صورتی که رئیس دادگستری، یکی از دادرسان علی‌البدل را برای تصدی یک شعبه اختصاص دهد، در زمانی که یک یا چند شعبه دیگر بدون متصدی باشد، آیا رئیس دادگستری می‌تواند دادرس مذکور را مأمور رسیدگی به پرونده‌های شعبات دیگر بنماید یا خیر؟ به عبارت دیگر، تصدی دادرس علی‌البدل در یک زمان در چند شعبه مقدور است یا خیر؟

پاسخ: امکان اینکه یک دادرس همزمان در دو شعبه مشغول به خدمت باشد، وجود ندارد، مگر اینکه اوقات رسیدگی پرونده‌های مورد رسیدگی متفاوت باشد و چنانچه چند رئیس شعبه یا دادرس علی‌البدل که تصدی شعبه خاصی را به عهده دارد نمی‌توان ملزم به رسیدگی به پرونده‌های شعبه دیگر نمود مگر در مورد پرونده‌هایی که اقتضای رسیدگی فوری و خارج از نوبت را دارند و آن هم مشروط به اینکه در شعبه دیگر همزمان مشغول رسیدگی نباشد.

شماره وتاریخ نظریه ۱۳۷۹/۸/۱۶-۷/۱۱۳۳

سؤال: آیا در امور مدنی چنانچه گواه با دو بار احضار در دادگاه حاضر نشود، می‌توان برای ادای گواهی او را جلب کرد؟

پاسخ: طبق ماده (۲۴۳) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، اگر گواه با یک بار احضار، که مطابق قانون صورت گرفته باشد، در موعد مقرر حضور نیابد، برای بار دوم احضار می‌شود و چون در این ماده و سایر مواد این قانون، قانونگذار اجازه جلب گواه را در امور مدنی نداده است، لذا در امور مدنی نمی‌توان گواه را جلب نمود.

مواعظ عرفانی از بزرگان دین

از: عالم ربانی، عارف الهی، جمال السالکین آیت الله سیداحمد کربلایی

بسم الله الرحمن الرحيم

زنده باد حضرت دوست، و مرده باد هرچه غیراوست. فدای حقیقت شوم که از او خبر نداری. دستورالعمل آن است که از خود و خودرایی دست برداری، جان من به لب آمد از گفتن این که راه نجات و خلاص در استغراق ذکر الهی و تفکر در معرفت نفس و خودشناسی است، و ذکر و فکر، خود راهنمای تو خواهد شد. «یا من اسمہ دواء و ذکره شفاء» (ای نام او دوا و دردها و یاد او شفابخش جانهاست).

«دوائک فیک ولا تبصر، ودائک منک ولا تشعر»: (درد تو در درون خود توست نمی بینی و داوری تو هم نزد خود توست نمی فهمی). تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز. جناب عالی در همه چیز اهتمام دارید، مگر در همین یک کلمه، پس حالا که چنین است:

تو و تسبیح و مصلی و ره زهد و ورع من و میخانه و ناقوس و ره دیر و کنشت هرگز شنیده شده که زن بچه مرده را گریه تعلیم کنند؟ یا زن آبستن را زاییدن آموزشند؟ بلی نائحه (زن نوحه کننده) را که اجاره کنند یا بازی زاییدن بخواهند درآورند، محتاج به تعلیم و آموختن خواهد بود.

از این فرمایش سرکار، علاوه بر سایر مطالب، معلوم می شود که به ذکر و فکر نپرداخته تا آتش فراق مشتعل گردد و همچنین در مجاهده هم کوتاهی کرده و مغرور شده ای والا مجاهده صادق، علم وجدانی به قباحت اعمال و افعال و سکنات و اخلاق و ملکات می آورد، و اینها از دنائت مرتبه نفس است که حقیقتاً جهنم روحانی است.

اگر کسی خود را فعلاً و حقیقتاً در جهنم دید، محتاج به آموختن تضرع و ابتهال نخواهد بود. «فهم و النار کمن رواها فهم فیها معذبون»^(۱): (متقین مانند کسی هستند که آتش را می بینند و در آن معذب است).

طرفه این که با این همه بی التفاتی، تعجبم که از کجا یک مطلب را خوب فهمیده ای، و آن این است که جهالت این حقیر را خوب فهمیده و به رشوة ناقص نمادند نوشتجات، دل مرا شاد فرموده ای. با وجود این، باز می گویی کشف و شهودی برایم نشده و علمی به حقایق اشیاء نیافته ام. در این خیال بوده باشید!

جرایم رایانه‌ای و اینترنتی

اداره کل آموزشهای مردمی

پیرو تأکید ریاست معظم قوه قضائیه مبنی بر لزوم برخورد با جرایم رایانه‌ای، معاونت آموزش قوه قضائیه، اولین دوره آموزشی خود را در این خصوص برگزار کرد تا زمینه آشنایی قضات با جرایم مزبور فراهم گردد. این دوره به همت دفتر تحقیقات و پژوهشهای قضایی معاونت آموزش قوه قضائیه از تاریخ ۸۱/۱۱/۱۲ شروع به کار کرد. برای آشنایی بیشتر خوانندگان با اهداف و ابعاد آن، با دکتر محمود براتی نیا سرپرست آن دفتر مصاحبه‌ای ترتیب داده‌ایم که مشروح آن به نظر خوانندگان محترم می‌رسد. (درضمن به اطلاع می‌رساند که ادامه موضوع حقوق و رایانه، به دلیل اهمیت مصاحبه جرایم رایانه‌ای و اینترنتی، به شماره آتی موکول می‌گردد).

لطفاً درمورد جرایم رایانه‌ای و اینترنتی و ارتباط آن با قوه قضائیه توضیح مختصری بفرمایید.

به نام خدا. اصولاً هرپدیده اجتماعی به دلیل فرآیند تأثیر و تأثر در جامعه تابع یک سری قوانین و مقررات حقوقی است. رایانه به عنوان یکی از اجزای لاینفک اجتماعی در عصر حاضر، از این اصل پیروی می‌کند. لذا با لحاظ این امر که تعیین عناوین مجرمانه در حیطه مسئولین قانونگذاری می‌باشد، تخطی کاربران آن در رعایت قوانین مربوط منجر به ظهور جرم می‌گردد؛ چرا که رایانه از یکسو می‌تواند ابزار وقوع جرم واقع شود و از سوی دیگر، نقش محیط اعمال جرم را ایفا کند. در اینجاست که قوه قضائیه به عنوان متولی اصلی در رسیدگی به جرایم، وارد عمل می‌گردد.

چه چیزی جرایم رایانه‌ای را از سایر جرایم متمایز می‌سازد؟

اولین مورد، همان طوری که عرض کردم، استعداد رایانه است در اینکه هم به عنوان ابزار جرم مورد استفاده قرار بگیرد و هم اینکه محیط اعمال جرم واقع گردد. دوم اینکه به دلیل گستردگی حضور رایانه در بسیاری از ابعاد زندگی فردی و اجتماعی، جرایم آن نیز در حوزه‌های مختلف حقوق مطرح می‌گردد از جمله: حقوق تجارت، حقوق مالکیت، حقوق بین الملل، حقوق فن‌آوری و تکنولوژی ارتباطات و... و سومین مورد اینکه برخی جرایم رایانه‌ای خصوصاً آن دسته که در محیط اینترنت اتفاق می‌افتد، در فضای مجازی صورت می‌پذیرند.

آیا ممکن است درباره مورد آخر بیشتر توضیح دهید؟

بله. برای روشن‌تر شدن موضوع، مثالی می‌زنم. مثلاً وقتی که فردی از طریق محیط مجازی اینترنت دست به سرقت بانکه‌ها می‌زند، هیچ پولی به صورت حقیقی به سرقت برده نمی‌شود، بلکه فقط از یک حساب بانکی به حساب بانکی دیگر ریخته می‌شود. با این وجود، مرتکبین به این جرم به عنوان سارق بانک تحت تعقیب قرار می‌گیرند. حتی امروزه بسیاری از جاعلان، در فضای مجازی اینترنت مرتکب جرم می‌گردند. به این دسته از جرایم "Cybercrime" یا جرایم مجازی گفته می‌شود.

توضیحات شما درباره فضای اینترنت به عنوان محیط اعمال جرم کامل به نظر می‌رسد، اما لطفاً بفرمایید چگونه از رایانه به عنوان ابزار جرم استفاده می‌شود؟

قبل از پاسخ به سؤال شما، ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که تفاوت‌های اساسی بین جرایم رایانه‌ای رایج در کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه یافته، ناشی از روش استفاده از این ابزار است. در کشورهای توسعه یافته، رایانه از یک وسیله برای سهولت و سرعت در انجام کار، پافراتر نهاده و تبدیل به یک دریچه شده است. دریچه‌ای برای ورود به فضایی بی‌انتهای که علاوه بر امور تخصصی، حتی بسیاری از کارهای شخصی هم در آن فضا صورت می‌گیرد. بنابراین، بعد محیطی رایانه در بروز جرایم در این کشورها بیشتر است. کافی است به

آمار جرایم اینترنتی مراجعه کنید تا متوجه شوید که بیشترین درصد این جرایم در کشورهای توسعه یافته رخ می‌دهد.

در مقابل، در کشورهای در حال توسعه و از جمله ایران، بعد ابزاری رایانه در بروز جرایم نمود بیشتری پیدا می‌کند. مثلاً تکثیر سی‌دی‌های غیرمجاز و یا شکستن قفل نرم افزارها و تکثیر آنها بدون کسب اجازه از پدیدآورندگان آن نرم افزار. در این رابطه، یکی از اهداف دوره مبارزه با جرایم رایانه‌ای و اینترنتی تبیین ابعاد حقوقی مسئله است.

اکنون که به دوره مبارزه با جرایم رایانه‌ای اشاره کردید، لطفاً بفرمایید در این دوره چه مطالبی آموزش داده می‌شود؟

در این دوره مطالب در قالب چند سرفصل بیان شدند:

- ادله اثبات دعوا در محیط‌های دیجیتالی؛

- قراردادهای "On line" و ابعاد بین‌المللی؛

- آموزش حقوق و جرایم رایانه‌ای و اینترنتی که شامل موارد عدیده‌ای می‌شود از جمله: حقوق مالکیت معنوی، کپی رایت، گذری بر قوانین و جرایم رایانه‌ای در جهان، نقش و جایگاه قانونگذار، وظیفه پلیس، نقش تأمین کنندگان خدمات اطلاعاتی، نقش بخش خصوصی و دولت در پیشگیری از اشاعه جرایم رایانه‌ای، مراقبت از رسانه‌های اطلاعاتی کشور، جایگاه نیروهای واکنش سریع، چگونگی تدوین اجرای طرح ملی آموزش عمومی، راهکارهای احتمالی مقابله با جرایم رایانه‌ای، مباحثی از تجارت الکترونیک و...

چه کسانی در این دوره شرکت کرده‌اند؟

فعالاً در مرحله اول، ۲۸ نفر از قضات شهرهای تهران، کرج، شهریار و شهرری در این دوره حضور یافته‌اند. از این میان ۱۶ نفر از دادگاههای بدوی، ۶ نفر از دادگاههای تجدیدنظر، ۴ نفر از دیوان عالی کشور و دو نفر از دیوان عدالت اداری حضور دارند.

ملاک انتخاب این نفرات چه بوده است؟

معیار این بوده که با انتخاب قضات از مراجع مختلف قضایی، آموزش جرایم رایانه‌ای را در تمام سطوح از مرحله بدوی تا دیوان عالی کشور تعمیم دهیم.

آیا برای آموزش سایر قضات در سراسر کشور هم تدبیری اندیشیده شده؟

بله. پرواضح است که در آینده دامنه ارتکاب به جرایم رایانه‌ای وسیع‌تر خواهد شد و چه بسا با توجه به سرعت رشد آن بزودی به حوزه شهرستانها و حتی روستاها نیز سرایت کند. لذا یکی از اهداف برگزاری این دوره تعمیم آموزش

در سطح قضات سراسر کشور است. برای رسیدن به این هدف دو راه در نظر گرفته شده: اول اینکه با تخصصی‌تر شدن کلاسهای آموزشی، در پایان دوره، قضات شرکت کننده قادر خواهند بود که این مطالب را به قضاتی که در سایر مراکز استانها هستند آموزش دهند و در واقع، خودشان نقش یک استاد را ایفا کنند. دوم اینکه تمهیداتی فراهم گردیده تا با تهیه فیلم‌ها و سی‌دی‌هایی که از این کلاسها تهیه شده، به همراه دوازده بولتن آموزشی که در اختیار دادگستری‌های سراسر کشور قرار می‌گیرد، زمینه آموزش غیرحضوری همکاران را نیز فراهم گردد. همان طوری که فرمودید، ملاک سیاستگذاری قوه قضائیه در برگزاری این دوره، آموزش قضات برای آشنایی با جرایم رایانه‌ای بوده است. آیا هدف دیگری را نیز در این ارتباط دنبال می‌کردید؟

در واقع آنچه از ابتدا مد نظر بود، همین مسئله آموزش بوده. ضمن اینکه قصد داریم از طریق اساتید این دوره به آخرین اطلاعات و جدیدترین نظریات علمی مرتبط دست یابیم تا بتوانیم منشا ارائه یک سری از لوایح قضایی باشیم. به عبارت دیگر، زمینه‌هایی فراهم کنیم تا سیستم قانونگذاری در مواردی که قوانین سکوت، اجمال، تعارض و یا ابهام دارند به تدوین قوانین بپردازد و این قوانین برای صدور احکامی که مربوط به جرایم رایانه‌ای و اینترنتی است معیار دستگاه قضایی قرار گیرند.

درباره نحوه برگزاری این دوره لطفاً توضیحاتی ارائه بفرمایید. آیا این کلاسها به روش سنتی اداره می‌شود؟ یعنی استادی مطالب را توضیح می‌دهد و دانشجو یادداشت برداری می‌کند و یا اینکه دروس عملی را هم دربرمی‌گیرد؟

در این دوره، از اساتید دانشگاهی و چهره‌های برجسته قضایی و تعدادی از کارشناسان متبحر به عنوان مدرس بهره برده‌ایم. برخی از کلاسها به صورت عملی و کارگاهی در شرکت ایز ایران برگزار شد. هدف اصلی از تشکیل کارگاهها این بوده که شرکت کنندگان از نزدیک با محیط فنی و مهندسی برای تولید نرم افزارها آشنا گردند. همچنین بعضی از سخت افزارها را از جمله: دیش، ریسور و سکویی که سایت بر روی آنها تعبیه گردیده، مشاهده کنند.

به علاوه قصد داریم تا برخی از جلسات آینده را از طریق سایت معاونت آموزش به صورت غیرحضوری برگزار کنیم. یعنی صرف نظر از بعد مسافت بین استاد و شاگرد، زمینه ارتباط آنها را از طریق اینترنت فراهم سازیم. البته مورد اخیر بیشتر در خصوص کلاسهای رفع اشکال مصداق پیدا می کند. در مورد شیوه تدریس هم در هنگام افتتاح دوره و قبل از شروع کلاسها تعداد دوازده جلد جزوه و بولتن آموزشی در اختیار دانشجویان قرار داده شده تا در کلاسها نیازی به جزوه نویسی نباشد.

آیا دانشجویان که این دوره را می گذرانند، می توانند در خصوص جرایم رایانه ای و اینترنتی قضاوت کنند؟
بله. برای رسیدگی به جرایم مزبور تمهیداتی اندیشیده که امید است این امر گام مهمی در ایجاد پیوند بیشتر بین آموزش و انتصاب محسوب و موجب ارتقای سطح خدمات قضایی گردد.

آیا همه این دانشجویان با رایانه و طریقه استفاده از آن از قبل آشنا بوده اند؟
اکثر این قضات از قبل با روش اپراتوری رایانه آشنایی داشته اند. با این وجود، قبل از شروع این دوره، کلاس آموزش رایانه برای آنها در نظر گرفته شد که در قالب ۴۲ ساعت تدریس، در چهار موضوع مبانی کامپیوتر، سیستم عامل ویندوز، ورد و اینترنت برگزار شد.

با توجه به میزان مشغولیت قضات و نیاز به داشتن تمرکز در کلاسهای آموزش رایانه، این طور به ذهن می رسد که این کلاسها نسبت به جلسات تخصصی آموزش جرایم رایانه ای از استقبال کمتری برخوردار باشد. آیا همین طور است؟

خیر. میزان استقبال قضات از کلاسهای آموزش اپراتوری رایانه بسیار زیاد بوده است.
خیلی جالب است که در این مورد اینقدر با اطمینان صحبت می کنید؛ چرا که لازمه قضاوت در این خصوص داشتن آمار دقیقی از نظرات شرکت کنندگان است.

بله. اتفاقاً در این مورد پرسشنامه ای بین شرکت کنندگان توزیع گردیده که ماحصل نتایج آن رضایت کامل آنها از این کلاسها بوده. چنانچه مایل باشید، می توانم نتایج این نظرسنجی را عرض کنم.
خواهش می کنم لطفاً به اختصار بفرمایید.

اکثر قضات اعلام کرده اند که بیش از سه ساعت در روز از وقتشان را صرف حضور و رفت و آمد در کلاسهای

آموزش رایانه کرده‌اند. با توجه به اینکه حضور در این کلاسها اختیاری بوده، این امر نشان‌دهنده اهمیت کلاسها از نظر آنها بوده است. مضافاً اینکه بیشتر آنها حتی از قبل با اپراتوری رایانه آشنایی داشته‌اند. بیشتر آنها امکانات آموزشی را در سطح خوبی ارزیابی کرده‌اند و از نحوه تقسیم‌بندی مطالب، زمانبندی کلاسها و سطح دانش فنی اساتید رضایت کامل داشته‌اند. بالاخره اینکه همگی این قضاات ابراز تمایل نموده‌اند که در دوره‌های دیگر آموزش رایانه نیز حضور یابند.

اجازه دهید که از بحث کلاسهای آموزشی بگذریم و به مسائل دیگر بپردازیم. امروزه یکی از بحثهای رایج در محافل حقوقی، جرایم بین‌المللی مرتبط با رایانه است. لطفاً در این زمینه توضیحاتی را بیان فرمایید.

برای روشن‌تر شدن قضیه اجازه بدهید که با تفکیک این لغات سریع‌تر به مقصود برسیم. جرایم رایانه‌ای از بعد ماهوی چندان تفاوتی با جرایم داخلی ندارند. در این حالت تنها حوزه ارتکاب جرم عوض می‌شود. به عبارت دیگر، همان طوری که حقوق داخلی، اگر فردی از دیوار منزل دیگران بالا رفته و دست به تحصیل مالی بزند، در حوزه مزبور هم می‌شود با شکستن "Password" وارد فضای شخصی دیگران در محیط اینترنت گردد، که با بررسی عناصر متشکله جرم در فرضی ممکن است، سرقت یا کلاهبرداری صورت گرفته و مجازات قانونی حسب مورد اعمال شود. بنابراین، مثلاً اگر ورود به حسابهای بانکی چه عمومی چه خصوصی از طریق اینترنت از محیط خارج از مرزهای کشور صورت بگیرد، مهم ماهیت این گونه جرایم هستند که مرزهای سیاسی و جغرافیایی قراردادی را درنور دیده و مسلماً باید یک وحدت جهانی برای مقابله با این گونه جرایم هم از حیث مقررات ماهوی و هم-شکلی به وجود آید.

از جمله جزواتی که در این دوره به شرکت کنندگان ارائه شده، اشاره به کنوانسیونها در سطح دنیا از قبیل اتحادیه اروپا است که در حال شکل‌گیری می‌باشد و قصد دارد مجازاتهای جدیدی را در این خصوص وضع کند. این کنوانسیونها قاعدتاً همه کشورها را دعوت می‌کند که با عضویت در آن تعهدات و تکالیف جدیدی را به عهده گیرند. بنابراین، به منظور ایجاد امنیت در این زمینه، مشغول مطالعه هستیم تا در صورت تأمین مصالح و منافع ملی خودمان به عضویت این کنوانسیونها درآییم.

البته در این قسمت باید این تأکید را داشت که هرچند بعضی از جرایم از طریق رایانه سهل‌الارتکاب بوده و ارکان و عناصر متشکله جرمی برای انتساب فعل مجرمانه قابل تعریف است یعنی سرقت یا کلاهبرداری یا خیانت در امانت یا... از طریق رایانه به وقوع می‌پیوندد ولی در نوع نگرش به جرایم رایانه‌ای خلاءهای جدی قانونی وجود دارد که لازم است متولیان امر قانونگذاری تمهیدات لازم را در این خصوص به کار گیرند.

آیا دستگاه قضایی وجوه سیاسی مؤثر اینترنت را هم مدنظر قرار می‌دهد؟ با توجه به اینکه اعمال نفوذ سیاسی در این محیط بسیار زیاد، گسترده و بدون مرز است؟

همان گونه که استحضار دارید، ورود به سیستم اطلاعات مجرمانه دستگاه‌های نظامی و امنیتی هیچ کشوری از طریق اینترنت غیرممکن نیست. لذا هرچند قوانین غیرکافی در این خصوص به وجود آمده است، در کشور ما نیز اگر کسی ورود غیرمجاز به این حوزه‌ها داشته باشد، قوانین داخلی ما از جمله اصول دادرسی در محاکم صالحه در برخورد با جرایم امنیتی و مرتکبانی که ابزار و عوامل تحقق این جرایم را فراهم می‌کنند، وجود دارد.

به عنوان آخرین سؤال، لطفاً بفرمایید که از چه زمانی یک عمل مرتبط با رایانه صورت جرم را پیدا می‌کند؟ چنانکه در فوق اشاره شد، پاسخ به این پرسش مستلزم شناخت و تشکیل عناصر متشکله این گونه جرایم است، ولی در یک نگاه کلی، اصولاً این اعمال به صورت فعل یا ترک فعل تابع اصول کلی مانند اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، وقواعدی چون تعدد، تکرار، شروع به جرم و... قابل مطالعه و بررسی است. اگر در پایان مطلبی دارید بیان فرمایید.

اولاً شایسته است از عنایات جدی حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا جواهری، معاونت آموزش قوه قضاییه، در حمایت از توسعه و تعمیم آموزش‌های تخصصی و نیز کلیه کسانی که ما را در برگزاری این دوره یاری فرموده‌اند، بخصوص دفتر همکاری‌های فناوری ریاست جمهوری و برادران شاغل در واحد آموزشی رایانه، کمال تشکر و قدردانی را بنمایم. ثانیاً با عنایت به اهمیت و جایگاه مواردی که بیان شد، استدعای توجه بیشتر قوای سه گانه کشور در جهت تهیه و تصویب لوایح قانونی برای برخورد با جرایم مذکور را دارد.

از اینکه چنین فرصتی در اختیار ما قرار دادید متشکریم.

بنده هم تشکر می‌کنم.

مواعظ عرفانی از بزرگان دین

از: مفسر کبیر، حکیم الهی، عارف ربانی، فقیه صمدانی آیت الله علامه سید محمد حسین طباطبایی

بسم الله الرحمن الرحيم

(نامه دوم)

سلام علیکم

به عرض شریف می‌رساند: نامه شریف دوم زیارت شد. قبلاً نیز یک نامه دیگری رسیده بود که تاکنون، پاسخ آن نوشته نشده. اصولاً، در زمستان گذشته، در اثر کسالت مزاج و ناراحتی اعصاب، نه تنها نامه جناب عالی، بلکه نامه‌های زیاد دیگری، که در این مدت رسیده تا امروزها، برای هیچ کدام، نتوانسته‌ام جواب بنویسم. امروزها که کمی حالم روبه بهبود است، تدریجاً جواب می‌فرستم. به هر حال، عذر گذشته می‌خواهم. عرض کنم: روشی که برای ما در همه حال و همه شرایط، در حدّ ضرورت است، روش بندگی و به عبارت دیگر، خداشناسی است.

وراه آن طبق آنچه از کتاب و سنت برمی‌آید، همانا یاد خدا و امتثال تکالیف عملی است.

یعنی: همان مراقبه و محاسبه است که در نامه اولی خدمتتان عرض شده.

فعلاً به این ترتیب که هر صبح که از خواب، بیدار می‌شوید، تصمیم بگیرید که خدا را فراموش نخواهید کرد. آنگاه، به طور استمرار، خود را در برابر خدا تصور کنید.

محمد حسین طباطبایی

بازرسی آموزشی

جواد طهماسبی (معاون آموزش دادگستری استان لرستان)

اشاره:

در بازرسیهای به عمل آمده توسط هیأت‌های بازرسی از شعب دادگاههای عمومی و تجدیدنظر، برخی ایرادات قضایی و اداری مشاهده گردیده که در این سلسله مقالات گوشه‌ای از این ایرادات مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. امید است که مورد استفاده قضات و سایر حقوقدانان عزیز قرار گیرد. شاید گامی باشد هرچند قاصر جهت استقرار حاکمیت دقیق‌تر قانون.

۱- بخش قضایی (تلازم در جرایم رشاء و ارتشاء)

ایراد:

راننده متخلف جهت رهایی از مجازات قانونی، وجهی را به مأمورین نیروی انتظامی می‌دهد که مأمورین به قصد گزارش نمودن آن موضوع، وجه را قبول نموده و مراتب را با تنظیم صورتجلسه، به دادگستری اعلام می‌نمایند. در پرونده امر، اتهام راننده «شروع به ارتشاء» قید گردیده است. ملاحظه می‌شود که در این مورد از یک طرف بین جرم رشاء و ارتشاء تفکیک قایل نگردیده‌اند؛ زیرا گرچه لازمه ارتشاء، وجود را شی و لازمه جرم رشاء وجود مرتشی است، اما از طرفی، مرتکبین این عمل مجرمانه، هر کدام مرتکب جرم خاصی، یعنی رشاء و ارتشاء

گردیده‌اند که پس از بحث و بررسی لازم پیرامون عناصر مادی تشکیل دهنده این جرایم و بیان اوضاع و احوال و شرایط خاص آنها، حدود هر جرم روشن خواهد شد.

از طرف دیگر، این مسئله که عمل موردنظر، جرم رشاء تام است، با شروع به رشاء قابل بحث است. لذا در این نوشته برآنیم که تلازم جرایم رشاء و ارتشاء را مورد مذاقه قرار داده تا روشن شود آیا شرط تحقق جرم رشاء، ارتشاء است و یا برعکس؟ و یا اینکه تلازم بین آنها نسبی است، و در این صورت تلازم نسبی بین این دو جرم تا چه حدی است؟

قبل از شروع موضوع اصلی، به توضیح کلیاتی درمورد جرایم رشاء و ارتشاء ناگزیریم.

مقدمه:

رشوه از نظر لغوی از ریشه «رشو» بوده و به معنی گرد و خاشاک است.^(۱) از نظر اصطلاحی؛ یعنی آنچه که به کسی دهند تا کارسازی ناحق نماید.^(۲) شاید ارتباط معنی لغوی و اصطلاحی این واژه از این حیث باشد که همان طوری که کود باعث تقویت زمین می‌گردد، رشوه نیز شخص رشوه گیرنده را در انجام عمل موردنظر مصمم می‌نماید. گرچه موضوع اصلی رشوه رد و بدل شدن مال است اما از آنجایی که این جرم سبب سلب اعتماد عمومی نسبت به کارکنان دولت و نظام اداری می‌گردد و جریان امور را از روند طبیعی خود خارج می‌نماید، حقوقدانان، این جرم را از جمله جرایم علیه آسایش عمومی می‌دانند.

در این جرم همواره دو طرف وجود دارد؛ طرف اول به عنوان رشوه دهنده و طرف دوم، مأمور (مستخدم) دولت به عنوان رشوه گیرنده می‌باشند. رشوه دهنده را راشی و به عمل مجرمانه وی رشاء و رشوه گیرنده را مرتشی و به عمل مجرمانه وی ارتشاء گفته می‌شود. اما اینکه بین مسئولیت کیفری راشی و مرتشی چه ارتباطی وجود دارد و برای تحقق جرایم رشاء و ارتشاء به چه میزان نیاز به مشارکت طرف مقابل است، مسائلی است که پس از مروری بر مقررات قانونی راجع به ارتشاء، در مورد آنها بحث خواهیم کرد.

جرایم رشاء و ارتشاء در قوانین ایران در قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ (۱۳۹ تا ۱۴۸)، به پدیده مجرمانه رشوه اختصاص داشت که به موجب قانون مجازات ارتشاء مصوب تیرماه ۱۳۰۷، تغییراتی در آن به وجود آمد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، موضوع رشوه در مواد (۶۵ تا ۷۰) قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲، مورد توجه قانونگذار قرار گرفت. این مقررات در حال حاضر با قوانین اخیرالتصویب که تشکیل دهنده عنصر قانونی پدیده مجرمانه رشوه خواری می‌باشند، نسخ گردیده‌اند. در حال حاضر، علاوه بر مواردی که قانونگذار به صورت خاص و متفرقه به موضوع رشوه پرداخته است، از جمله ماده (۹۳) قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح مصوب ۱۳۷۱، ماده (۵۸۸) قانون تعزیرات در خصوص رشوه داوران، ممیزان و کارشناسان، ماده (۵۳۹) اخذ رشوه از سوی پزشک برای دادن گواهی خلاف واقع و موارد که به طور عام، عناصر و شرایط و اوضاع و احوال و نهایتاً مجازات این بزه‌ها در آن پیش‌بینی شده است، عبارتند از:

۱- ماده (۳) قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اخلاس و کلاهبرداری مصوب سال ۱۳۶۷ که مقرر می‌دارد: «هریک از مستخدمین و مأمورین دولتی اعم از قضایی واداری یا شوراها یا شهرداریها یا نهادهای انقلابی و به طور کلی قوای سه گانه و همچنین نیروهای مسلح یا شرکت‌های دولتی یا سازمان‌های دولتی یا وابسته به دولت یا مأمورین به خدمات عمومی، خواه رسمی یا غیررسمی، برای انجام دادن یا انجام ندادن امری که مربوط به سازمانهای مزبور می‌باشند، وجه یا مال یا سند پرداخت وجه مربوط به وظایف آنها بوده یا آنکه مربوط به مأمور دیگری در آن سازمان باشد، خواه آن کار را انجام داده یا نداده و انجام آن برطبق حقانیت و وظیفه بوده یا نبوده باشد و یا درانجام یا عدم انجام آن مؤثر بوده یا نبوده باشد، به ترتیب ذیل مجازات می‌گردد...»

۲- ماده (۵۹۰) قانون تعزیرات:

«اگر رشوه به صورت وجه نقد نباشد بلکه مالی بلاعوض یا به مقدار فاحشی ارزاتر از قیمت به مستخدمین دولتی اعم از قضایی و اداری به طور مستقیم یا غیرمستقیم منتقل شود یا برای همان مقاصد، مالی به مقدار فاحش گرانتر از قیمت مستخدمین یا مأمورین، مستقیم یا غیرمستقیم، خریداری گردد، مستخدمین و مأمورین مزبور مرتشی و طرف معامله راشی محسوب می‌شود.»

۳- ماده (۵۹۲) قانون مجازات اسلامی

«هرکس عالماً و عامداً برای اقدام امری یا امتناع از انجام امری که از وظایف اشخاص مذکور در ماده (۳) قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۷/۹/۱۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌باشد، وجه یا مالی یا سند پرداخت وجه یا تسلیم مال را مستقیم یا غیرمستقیم بدهد، درحکم راشی است و به عنوان مجازات، علاوه بر ضبط مال ناشی از ارتشاء، به حبس از شش ماه تا سه سال و یا تا هفتاد و چهار ضربه شلاق محکوم می‌شود.»

بررسی کلی جرایم ارتشاء که دربرگیرنده عنصر قانونی و مادی و عنصر روانی این جرایم و تبیین مجازات مقرر قانونی در هر وضعیت خاص، و نیز بحث پیرامون صور خاص رشوه در مقررات مختلف باشد، از حوصله این مقال خارج است. لذا از آنجایی که ایراد بیان شده در صدر نوشته ناشی از عدم برداشت صحیح از مقررات راجع به رشوه از حیث تفکیک بین جرم رشاء و ارتشاء است و این موضوع نیز با عنصر مادی و شرایط تشکیل دهنده این جرایم مرتبط است، صرفاً به بررسی عنصر مادی صور عام این جرم بسنده می‌شود؛ تا شرایط تحقق هر کدام از دو بزه رشاء و ارتشاء جدای از دیگری و از طرفی هم مرتبط با آن مشخص گردد.

عنصر مادی جرایم رشاء و ارتشاء

عنصر مادی جرایم رشاء و ارتشاء عموماً در سه ماده فوق باید مورد توجه قرار گیرد. با بررسی این موارد ملاحظه می‌گردد عملیات فیزیکی لازم برای تحقق جرم رشاء عبارتند از:

۱- دادن مال یا وجه یا سند پرداخت وجه به طور مستقیم یا غیرمستقیم؛

۲- انجام معامله صوری با مبلغ غیر واقعی.

همین اعمال برای تحقق جرم ارتشاء عبارتند از:

۱- قبول کردن مال یا وجه یا سند پرداخت وجه به طور مستقیم یا غیرمستقیم؛

۲- انجام معامله صوری با مبلغ غیر واقعی.

صرف دادن مال یا سند پرداخت وجه برای تحقق جرم رشاء کافی نیست، بلکه جرم در صورتی تحقق پیدا می کند که مرتشی مال یا وجه یا سند را اخذ نماید. به عبارت بهتر، صرف دادن مال یا سند پرداخت یا وجه بدون اخذ طرف مقابل، عمل «دادن» تحقق پیدا نکرده؛ بلکه در حد پیشنهاد باقی مانده است. در مورد معامله نیز همین وضعیت حاکم است. معامله طبق مقررات قانون مدنی با «ایجاب و قبول» منعقد می گردد. صرف اقدام راشی، یعنی پیشنهاد برای وقوع معامله و حتی ایجاب معامله کافی نیست؛ زیرا معامله ای واقع نشده است، در صورتی که مرتشی ایجاب راشی را قبول کند، معامله تحقق پیدا کرده و در آن زمان می توان عنصر مادی جرایم رشاء و ارتشاء را تمام محسوب نمود.

مشکل از اینجا ناشی می شود که در حقوق ایران، صرف پیشنهاد یا در مورد ماده (۵۹۲)، صرف ایجاب معامله، برای تحقق جرم رشاء کافی نیست؛ زیرا «دادن» همراه با «اخذ کردن» مفهوم پیدا می نماید و چنانچه در پی «دادن»، «اخذی»، صورت بگیرد، «دادن» تحقق پیدا نکرده و در حد پیشنهاد باقی مانده است. وجود ایجاب با «قبول» دارای اعتبار حقوقی است و صرف ایجاب، معامله محسوب نمی شود لذا در این موارد می توان گفت، فرایند تحقق جرم در حد شروع به جرم است.

بر اساس «قانون عقوبات» مصر، رشوه دادن و گرفتن در مورد «موظف عمومی»؛ یعنی کارمند دولت، پیش بینی شده است. لیکن برخلاف قانون ایران که تنها قبول نمودن به معنی «اخذ» مال را شرط تحقیق رشاء دانسته است، «قانون عقوبات» مصر، رکن مادی جرم را عبارت از هریک از سه فعل «درخواست»، «قبول» یا «اخذ»

وعده یا هدیه‌ای برای دیگری می‌داند. «درخواست» عملی یک جانبه از سوی مرتشی می‌باشد که بدون نیاز به قبول شدن از سوی طرف مقابل، موجب تحقق عنصر مادی جرم ارتشاء از لحاظ قانون مصر می‌گردد. ازسوی دیگر، «قبول» مستلزم وجود ایجاب یا پیشنهادی از سوی طرف و «اخذ» نیز به معنی دریافت عملی هدیه داده شده از سوی طرف مقابل می‌باشد.^(۳)

براین اساس طبق مقررات کشور مصر، جرم رشاء و ارتشاء هرکدام ممکن است بدون ارتباط با دیگری به طور تام صورت گیرد؛ زیرا صرف «پیشنهاد» بدون قبول دیگری و بدون رد و بدل شدن مال، جرم تام رشاء یا ارتشاء است. (حسب مورد، یعنی اینکه پیشنهاد دهنده چه کسی باشد). حال آنکه درحقوق ایران، حتی توافق به اخذ مال نیز کافی نیست؛ بلکه جرم زمانی ارتکاب یافته محسوب می‌گردد که مال یا وجه یا سند پرداخت، اخذ شده باشد. و دروضعیتی که عنصرمادی جرم وقوع معامله است، صرف وقوع معامله بدون رد بدل شدن مورد معامله برای وقوع جرم کافی است؛ زیرا در ماده (۵۹۰)، «خریداری گردد» را کافی دانسته است و صرف قبول معامله، سبب ایجاد تملک می‌گردد و تحویل مورد معامله، شرط صحت آن نیست مگر در مورد معاملات خاص.^(۴)

این ارتباط و وابستگی نزدیک بین جرایم رشاء و ارتشاء درحقوق ایران، در مواردی تحقق یکی را منوط به تحقق دیگری دانسته است و سبب تلازم آنها گردیده؛ ولی این تلازم همیشگی نبوده و در مواردی نیز بدون اینکه راشی یا مرتشی مسئولیت کیفری داشته باشند، ممکن است طرف مقابل مسئولی باشد. حال محدوده این ارتباط تا چه حدی است، موضوع بحث ذیل می‌باشد.

حدود تلازم جرایم رشاء و ارتشاء

مسئله‌ای که در اینجا مطرح است، این است که آیا تحقق جرم رشاء و ارتشاء در همه حالات با هم تلازم دارد یعنی وقوع یکی را منوط به تحقق دیگری است یا می‌توان بدون تحقق جرم ارتشاء، جرم رشاء را قابل تحقق دانست.

اداره حقوقی طی نظریه مشورتی شماره ۷/۸۷۱۱ مورخ ۱۳۷۴/۱۲/۹، اعلام نموده است که: «در جرایم ارتشاء چنانچه متهم به اخذ رشوه به علل غیر مشخص از جرم انتسابی، برائت حاصل نماید، محکوم کردن راشی به همان جرم قابل توجیه نخواهد بود. زیرا بین عمل راشی و مرتشی ملازمه وجود دارد و با انتفای یکی، دیگری نیز منتفی می‌شود.»^(۵) دیوان عالی کشور نیز در رأی شماره ۱۰۰ مورخ ۱۳۲۲/۶/۱ شعبه دوم، در این خصوص اظهار داشته: «ارتشاء عبارت از این است که کارمند دولتی یا مملکتی یا بلدی، وجه یا مالی به منظور انجام دادن یا انجام ندادن امری که... مربوط به وظیفه اوست از کسی بگیرد، و اگر دهنده وجه در حقیقت قصد دادن رشوه را

به مشارالیه نداشته باشد تأثیری در رفع مسئولیت کیفری او ندارد، چنانکه بالعکس، اگر کسی به منظور انجام وظیفه یا عدم انجام وظیفه... چیزی به کارمند دولت و مملکتی و بلدی بدهد و محقق شود که گیرنده آن بدون قصد انجام منظور او به اغراض دیگری از قبیل اطلاع دادن به مقامات مربوطه و اعلام جرم بردهنده آن، گرفته و به هیچ وجه قصد ارتشاء نداشته است، در این صورت دهنده وجه، راشی محسوب می شود بدون اینکه گیرنده آن مرتشی شناخته شود و به عبارت آخری، بین راشی و مرتشی ملازمه دایمی نیست و به طور مختلف ممکن است دادن رشوه به وجود عناصر قانونی آن تحقق پیدا کند بدون اینکه مرتشی در بین باید و بالعکس.^(۶)

با توجه به توضیحات قبلی و نظرات ارشادی فوق، می توان چنین نتیجه گرفت که بین تحقق مسئولیت کیفری در جرم رشاء و ارتشاء علیرغم وجود ارتباط تنگاتنگ، همواره ملازمه وجود ندارد؛ زیرا چنانچه مرتشی به علل مشخصی مثل اضطرار و اکراه یا صوری بودن اخذ مال به قصد گزارش به مقامات مسئول و... براءت حاصل نماید، مانع از محکومیت راشی نیست، زیرا عمل «دادن وجه یا مال یا سند پرداخت» با «اخذ» مرتشی (گرچه به طور صوری ناشی از اضطرار و اکراه و...) کامل شده است و با فرض تکمیل بودن عنصر روانی جرم رشاء، دلیلی برای عدم این جرم و یا قایل شدن به شروع جرم، وجود ندارد، مرتکب این جرم «تمام آنچه را که به عنوان اعمال فیزیکی و یا به عبارتی، عنصر مادی "جرم" باید انجام دهد»، انجام داده است بدیهی است جرم رشاء از جرایم مقید نبوده که تحقق آن منوط به حصول نتیجه خاصی باشد. لذا همین که فرایند ارتکاب جرم از سوی مرتکب به خط پایان که عبارت است از «دادن مال» و «اخذ مرتشی» رسید، جرم تحقق یافته محسوب می - گردد. صورت مغایر زمانی است که عدم مسئولیت مرتشی به عللی غیر از علل شخص باشد؛ مثلاً مرتشی مستخدم دولت نباشد، یا مورد رشوه فاقد مالیت باشد، یا وجه از سوی مستخدم دولت که در سازمانی غیر از سازمان مورد نظر راشی شاغل است، اخذ شده باشد. مثلاً مستخدم وزارت دادگستری از شخصی وجه دریافت نماید که کاروی را در وزارت خارجه انجام دهد...

در تمام این موارد، چون شرایط وارکان مورد نیاز برای «پدیده مجرمانه رشوه‌خواری» به شرح مقررات مربوط وجود ندارد، لذا وقوع هیچ کدام از جرایم رشاء و ارتشاء قابل تصور نیست.

نتیجه‌گیری:

رشاء و ارتشاء جرم هستند که قانونگذار در موارد قانونی و جزایی برای آنها مجازات تعیین نموده است. به رغم ارتباط و وابستگی خاصی که بین این جرایم وجود دارد، نباید چنین پنداشته شود که تحقق هریک ملازم با وقوع دیگری است، و یا عدم تحقق هریک جرم ملازم با انتفای جرم دیگر است. لیکن ممکن است شرایط و عناصر و اوضاع و احوال ضروری برای تحقق یکی موجود، اما در مورد دیگری ناقص باشد. بدیهی است شرایط هر یک از جرایم فوق صرفاً برای تحقق آن جرم کافی است، گرچه ممکن است بعضی از این شرایط عبارت باشد از اقدام طرف مقابل، مثل مسئله «اخذ» از سوی مرتشی برای تحقق جرم رشاء. لذا مسئولیت کیفری راشی منوط به مسئولیت کیفری مرتشی نیست و برعکس. با عنایت به مقررات ماده (۳) قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری و ماده (۵۹۲) قانون مجازات اسلامی، راشی بتهایی و به عنوان مرتکب جرم تام قابل تعقیب است، بدون در نظر گرفتن اینکه مرتشی مسئولیت کیفری دارد یا خیر. مگر اینکه فقدان مسئولیت کیفری مرتشی به نحوی باشد که موضوع را فاقد شرایط پیش‌بینی شده در قانون نماید. در این صورت، پدیده مجرمانه رشوه‌خواری که مشتمل بر جرایم رشاء و ارتشاء است، قابل تصور نمی‌باشد. گرچه موضوع شروع به جرم و یا جرم محال را می‌توان در این صورت مطرح نمود، اما در فرضی که شرایط قانونی حاکم است و راشی نیز تمام آنچه را که باید توسط وی برای تحقق عمل مجرمانه صورت بپذیرد، انجام داده است و مرتشی نیز با اخذ مال یا قبول معامله، عمل دادن مال یا نوع معامله توسط راشی را تکمیل نموده، جایی برای مطرح نمودن شروع به جرم نیست، بلکه جرم تام رشاء صورت گرفته است.

۲- بخش اداری (وظایف مدیران دفاتر)

ایراد:

در مورد امور حسبی، هزینه دادرسی دعاوی غیرمالی اخذ شده است؛ یعنی این امور از حیث پرداخت هزینه دادرسی از زمره دعاوی غیرمالی محسوب شده‌اند.

توضیح:

امور حسبی از حیث دادرسی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف- دسته اول شامل امور ذیل است که مستفاد از ماده (۳۷۵) قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹/۴/۲ و اصلاحی

مصوب ۱۳۴۵/۳/۱۷ و بند "۱۰" تبصره ۹۱ قانون بودجه سال ۱۳۶۷، هزینه دادرسی درمورد آنها پانصد ریال است.

۱- درخواست تسلیم اموال غایب به ورثه؛

۲- درخواست حکم موت فرضی؛

۳- درخواست تحریر، تصفیه، تقسیم، مهر و موم ترکه و برداشتن مهر و موم؛

۴- درخواست تصدیق انحصار وراثت.

ب- دسته دوم موادی است که نیاز به پرداخت هزینه دادرسی نیست و عموماً درخواست‌ها توسط دادستان صورت می‌پذیرد؛ یعنی درخواست نصب قیم، درخواست ضم امین، اعلام یا قبول ترکه، درخواست عزل امین و قیم.

پی‌نوشتها:

۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ص ۴۶۳.

۲- معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۱۶۵۸.

۳- به نقل از: میرمحمد صادقی، دکتر حسین، جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، چاپ دوم، ۱۳۸۱، ص ۳۶۹.

۴- مثل عقد هبه به بیع صرف، حق انتفاع و وقف.

۵- به نقل از: میرمحمد صادقی، دکتر حسین، همان منبع، ص ۳۷۳.

۶- متین، مجموعه رویه قضایی، ص ۱۱.

مواعظ عرفانی از بزرگان دین

از: مفسر کبیر، حکیم الهی، عارف ربانی، فقیه صمدانی آیت الله علامه سید محمد حسین طباطبایی
(نامه سوم)

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر عزیز!

حالتی که به شما رخ می‌دهد، حالت «جذبه» است. لازم است که به مراقبت بپردازید و با تمامی قوا، به سوی خدای متعال توجه کنید و خود را در برابر حق ببینید و تصور کنید.

و ضمناً روزانه، اقلّاً با خدای خود عزّاسمه ساعتی خلوت کرده و به ذکر او مشغول باشید. با استخاره، یکی از دو ذکر شریف: «لا اله الا الله» روزی هزار مرتبه، یا هزار و هفتصد و پنجاه مرتبه، اگر توانستید سه هزار مرتبه مشغول شوید.

و در خوردن و نوشیدن، حرف زدن، معاشرت و خواب از افراط و تفریط بپرهیزید. فرصت را غنیمت شمرد، چنانکه می‌فرماید: «ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات، الا فتعروا لها و لا تعرضوا عنها» و فقکم الله و ایاکم انشاءالله.

محمد حسین طباطبایی

آموزش رایانه

(قسمت سوم)

DVD و CD-ROM

تا همین اواخر، استفاده از دیسکت، اصلی‌ترین روش انتقال برنامه‌ها بر روی رایانه بود. اما امروزه، نرم افزارها اغلب روی (Compact Disk Read-Memory) ارائه و توزیع می‌شوند. CD-ROM از نظر ظاهر فیزیکی کاملاً شبیه به CD موسیقی بوده و تشخیص آنها از هم دشوار می‌باشد. در حقیقت، تمام ابزارهای خوانش CD در رایانه های مختلف، قادر به اجرای CD موسیقی می‌باشند.

انتقال از دیسکت به CD-ROM به عنوان رسانه مورد استفاده برای توزیع نرم افزارها، زمانی مطرح شد که فضای مورد نیاز برای سیستمهای نرم افزاری مدرن افزایش پیدا کرد. این افزایش فضا ناشی از افزایش توانایی و امکانات نرم افزارها، گرافیکی تر شدن آنها و وجود احتمالی سایر عناصر چند رسانه‌ای در آنها بود. به هر ترتیب، واقعیت این است که یک CD-ROM، به تنهایی قادر است اطلاعاتی معادل با ۴۶۰ دیسکت (حدود ۶۵۰ مگابایت) را در خود نگهداری کند.

امروزه درایوهای CD-ROM (بخشی از رایانه که اطلاعات CD-ROM را می‌خواند) به یکی از قسمت‌های استاندارد تمامی رایانه‌های جدید تبدیل شده‌اند. تنها معیاری که برای سنجش کارایی این درایوها وجود دارد، سرعت آنها می‌باشد. سرعت درایوهای CD-ROM به صورت مضربی از سرعت یک دستگاه اجرای CD موسیقی (که با حرف X از آن یاد می‌شود) بیان می‌گردد. با توجه به این موضوع، امروزه سرعت 36X یا 40X برای یک رادیو CD-ROM طبیعی می‌باشد.

محدودیت CD-ROM استاندارد این است که تنها یک بار امکان ثبت (نوشتن) اطلاعات روی آنها وجود دارد؛ این در حالی است که محدودیتی برای تعداد دفعات خواندن از روی CD-ROM وجود ندارد. البته یکی از انواع جدیدتر CD-ROM که با نام CD-RW⁽¹⁾ از آن یاد می‌شود، این امکان را در اختیار شما قرار می‌دهد که همانند هارد دیسک یا فلاپی دیسک، بیش از یک بار اطلاعات دلخواه خود را روی آن ثبت نمایید.

CD-ROM

دیسکی که نوعاً می‌توان ۵۰ مگابایت اطلاعات را بر روی آن ذخیره نمود. در حالی که تنها یک بار می‌توان اطلاعات مورد نظر را روی CD-ROM استاندارد ذخیره نمود، دیسک‌های CD-RW این امکان را در اختیار شما قرار می‌دهند که اطلاعات دلخواه خود را بیش از یک بار در آنها ذخیره کنید.

امروزه دیسک‌های (DVD (Versatile Disks Digital)؛ CD-ROM سبقت گرفته‌اند. ظاهر DVD شبیه

CD-ROM بوده و تنها تفاوت آنها در ظرفیت بالای آنها می‌باشد (ظرفیت دیسک‌ها DVD تا ۳/۹ گیگا بایت می‌باشد). برای ضبط کردن اطلاعات بر روی CD، لازم است سخت‌افزاری موسوم به (Burner CD) CD-Writer در اختیار داشته باشید. این وسیله، اطلاعات را به صورت حفره‌های کوچکی که توسط اشعه لیزر بر روی سطح CD شناسایی می‌شوند، کد بندی می‌کند.

نوارهای مغناطیسی (که معمولاً در کاستهای متفاوت از کاستهای موسیقی قرار داده می‌شوند) برای توزیع

نرم افزارها و نگهداری نسخه های پشتیبان از اطلاعات حجیم مورد استفاده قرار می گیرند. نکته مهم در رابطه با نوارهای مغناطیسی این است که امکان دسترسی تصادفی به اطلاعات موجود در آنها وجود ندارد. به عبارت دیگر، رایانه مجبور است برای یافتن بخش مورد نظر از اطلاعات روی یک نوار، کل اطلاعات را از ابتدا تا انتهای نوار بخواند. به همین دلیل، نوارهای مغناطیسی در کاربردهای طبیعی روزمره کمتر مفید واقع می شوند.

دیسک های Zip و غیره

امروزه استقبال از دیسک های قابل جابه جایی با ظرفیت بالا، برای نگهداری نسخه های پشتیبان و نیز انتقال فایل های بزرگ بین رایانه ها، در حال افزایش می باشد. برخی از این دیسک ها از فناوری مغناطیسی و برخی دیگر از فناوری لیزر سود می جویند. عمومی ترین این وسایل، درایوهای Zip هستند که به درگاه موازی رایانه (همان درگاهی که چاپگر نیز به آن متصل می شود) وصل می شوند و ظرفیتی معادل ۱۰۰ تا ۲۵۰ مگا بایت را روی دیسک های قابل جابه جایی ارائه می کنند.

خارج از جعبه: وسایل ضروری

هروسیله ای که خارج از واحد سیستم (جعبه بژیا خاکستر رنگی موسوم به Case) قرار داشته باشد، وسیله جانبی نامیده می شود (البته این جمله قدری فریبنده است؛ چرا که از نظر فنی، تمام منابع ذخیره سازی ثانویه، از قبیل دیسک ها، CD-ROM و... را نیز می توان به عنوان وسایل جانبی در نظر گرفت). در اغلب سیستم های رایانه ای، وسیله جانبی ضروری موسوم به صفحه کلید^(۲)، ماوس^(۳) و صفحه نمایش^(۴) وجود دارند (دو مورد اول برای ورود اطلاعات و سومی برای خروج اطلاعات به کار می روند).

صفحه کلید

(صفحه کلید شامل مجموعه ای از کلیدهاست که چیدمان آنها همانند ماشین تایپ بوده و شما (کاربر) را قادر

می‌سازد، اطلاعات و فرمانهای دلخواه خود را وارد رایانه کنید.)

کلیدهای صفحه کلید رایانه از سه نوع زیر هستند:

- کلیدهای الفبایی و عددی^(۵): این نوع کلیدها، شامل کلیدهای مربوط به حروف الفبا و اعداد می‌باشند.
- کلیدهای نقطه گذاری: این نوع کلیدها، شامل کلیدهایی از قبیل ویرگول، نقطه، سمی کالن و... می‌باشند.
- کلیدهای خاص: این نوع کلیدها، شامل کلیدهای تابعی^(۶)، کلیدهای کنترلی، کلیدهای جهتی، کلید Caps Lock و... می‌باشند.

صفحه نمایش

ظاهر صفحه نمایش کامپیوتر، شبیه به تلویزیون است. به صفحه نمایش رایانه، مانیتور^(۷) (به معنی آگاهی دهنده) نیز گفته می‌شود؛ چرا که از آن برای آگاهی یافتن از وقایعی که در رایانه شما در حال وقوع هستند، استفاده می‌کنید. در عین حال، گاهی به صفحه نمایش، واحد نمایش بصری^(۸) (VDU) نیز اطلاق می‌شود. اغلب برنامه‌ها به نحوی طراحی شده‌اند که گویی کاربر، اطلاعات را به طور مستقیم از صفحه کلید به روی مانیتور وارد می‌کند. اما واقعیت این است که شما اطلاعات را به داخل پردازشگر وارد می‌کنید و سپس پردازشگر، از طریق نمایش اطلاعات در صفحه نمایش، به شما نشان می‌دهد که چه اطلاعاتی را دریافت کرده است. همچنین، اکثر برنامه‌ها بازخورد مستمری از روند پیشرفت عملیات و نیز، اطلاعات حاصل شده را در صفحه نمایش به شما نشان می‌دهند. ملاحظه می‌کنید که صفحه نمایش یا همان مانیتور، نقش بسیار مهم و انکارناپذیری در فرایند به کارگیری یک سیستم رایانه‌ای دارد.

ماوس

بسیاری از برنامه‌ها، خود را به صورت رابط گرافیکی کاربر^(۹) (GUI) به شما نشان می‌دهند. یک GUI، برنامه‌ها، فایل‌ها و کارکردهای آنها را به صورت تصاویری در صفحه نمایش رایانه نشان می‌دهد. هر GUI، حاوی یک اشاره‌گر^(۱۰) است که می‌توانید آن را در صفحه نمایش خود به حرکت درآورید. هنگامی که اشاره‌گر روی هر قسمت خاص از GUI قرار می‌گیرد، تغییر شکل داده و به این ترتیب به شما اعلام می‌کند که باید چه کاری انجام دهید. در این حالت، شما باید عمل مورد نظر خود را انجام دهید تا برنامه، متناسب با آن به شما پاسخ دهد. ماوس ابزاری است که به کمک آن می‌توانید اشاره‌گر را در صفحه نمایش به حرکت درآورید. دروجه تحتانی ماوس، گوی کوچکی جاسازی شده است که با جهت و راستای جابه‌جایی ماوس روی سطح میز را تشخیص

داده و این جابه‌جایی را عیناً به اشاره‌گر منتقل می‌کند. بدین ترتیب که اگر ماوس را به سمت چپ، راست، بالا یا پایین حرکت دهید، اشاره‌گر نیز (به ترتیب) به سمت چپ، راست، بالا یا پایین جابه‌جا می‌شود. توجه داشته باشید، گوی زیر ماوس (و در نتیجه، اشاره‌گر) تنها در صورتی جابه‌جا می‌شود که سطح تحتانی ماوس با سطح میز در تماس باشد. بنابراین، برای جابه‌جا کردن اشاره‌گر در یک فاصله طولانی، کافی است ماوس را به طور پی‌درپی و با جهتی ثابت، در مسیری کوتاه به حرکت درآورید. در این حالت، پس از هر حرکت کوتاه ماوس، لازم است آن را از روی سطح میز بلند کرده، به نقطه ابتدای حرکت بازگردانده، مجدداً روی سطح میز گذاشته و حرکت کوتاه بعدی را انجام دهید.

ماوس دارای دو یا سه دکمه در وجه فوقانی خود می‌باشد. این دکمه‌ها برای ارسال علامت به رایانه‌ای است که اشاره‌گر آن تحت فرمان ماوس شما می‌باشد. به عمل فشردن هریک از دکمه‌های ماوس، کلیک کردن و به دو بار فشردن سریع هریک از آنها دابل کلیک کردن گفته می‌شود.

استفاده از ماوس (یا هروسیله دیگری که برای کنترل اشاره‌گر قابل استفاده باشد) کار کردن با رایانه را تسهیل می‌کند؛ اما به ندرت پیش می‌آید که استفاده از ماوس اجتناب‌ناپذیر و ضروری باشد. بسیاری از برنامه‌ها این امکان را در اختیار شما قرار می‌دهند که با استفاده از کلیدهای خاصی از صفحه کلید یا ترکیبی از کلیدهای صفحه کلید، اشاره‌گر را جابه‌جا کرده و انتخاب‌های دلخواه خود را انجام دهید. برخی از کاربران استفاده از صفحه کلید را برای جابه‌جا کردن اشاره‌گر و انتخاب گزینه‌ها ترجیح می‌دهند، این دسته از کاربران تمام کارهای خود را از طریق صفحه کلید انجام می‌دهند و نیازی به جابه‌جا کردن مکرر دست خود، بین صفحه کلید و ماوس ندارند. سایر وسایل کنترل اشاره‌گر

هرچند ماوسها مرسوم‌ترین وسایل کنترل اشاره‌گر هستند، اما برخی از ابزارهای دیگر نیز برای این کار وجود دارند که ذیلاً به معرفی آنها می‌پردازیم:

- گوی مسیریاب [Trackball]: این وسیله شبیه یک ماوس پشت و رو شده است. برای جابه‌جا کردن اشاره‌گر به کمک این وسیله، لازم است گویی را که در وجه فوقانی آن قرار دارد، با انگشتان خود حرکت دهید. استفاده از گویهای مسیریاب در مواقعی مفید می‌باشد که سطح میز کار شما محدود است.
- جوی استیک و کنترلرهای بازی [Joystick & Game Controllers]: این وسایل نیز همان کارهای ماوس یا گوی مسیریاب را انجام می‌دهند، با این تفاوت که به طور خاص برای به کارگیری در بازیها و محیطهای شبیه سازی شده مفید می‌باشند.

- **Touchpad:** اغلب رایانه‌ای پر تابل دارای وسیله‌ای هستند که داخل صفحه کلید جاسازی شده و برای جابه‌جا کردن اشاره‌گر به کار می‌رود. این وسیله یا به شکل یک جوی استیک کوچک بوده و یا به شکل صفحه قابل لمسی است که نسبت به فشار انگشتان شما حساس بوده و حرکت آنها را احساس می‌کند. این صفحه Touchpad نامیده می‌شود.
- **قلم نوری [Light Pen]:** وسیله‌ای به شکل یک قلم است که با نزدیک شدن به صفحه نمایش، می‌تواند هم برای ترسیم اشکال دلخواه و هم برای کنترل آیکون‌ها یا گزینه‌های نمایش یافته در صفحه نمایش، مورد استفاده قرار گیرد.
- **TouchScreen:** این وسیله را اغلب می‌توان در کیوسک‌های اطلاعات عمومی مشاهده کرد. نحوه به کارگیری این وسیله بدین گونه است که کاربر برای انتخاب هریک از گزینه‌های پیشنهاد شده در صفحه نمایش، به سادگی آن را با انگشت خود در صفحه نمایش لمس می‌نماید.
- **لوح گرافیکی [Graphics Table]:** این وسیله شامل صفحه تختی است که حرکت یک سوزن (قلم) پلاستیکی را بر روی خود تشخیص داده و شناسایی می‌کند. هرچند لوح‌های گرافیکی نوعاً برای کاربردهای هنری و طراحی مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما امروزه استفاده از انواع کوچکتر آنها در رایانه‌های «جیبی» در حال شیوع است. این دسته از لوح‌های گرافیکی (که به عنوان دستیار دیجیتالی شخصی یا PDA^(۱۱) شناخته می‌شوند) معمولاً کوچکتر از آن هستند که امکان تایپ کردن را در اختیار شما قرار دهند.

خارج از جعبه: وسایل انتخابی

بدون استفاده از تجهیزاتی که در قسمت قبل معرفی کردیم، انجام کار مفید به وسیله رایانه دشوار خواهد بود. در عین حال، برخی وسایل نیز وجود دارند که هرچند استفاده از آنها ضروری نمی‌باشد، اما امروزه از آنها به عنوان قسمت‌های طبیعی یک سیستم رایانه‌ای، در منزل، مدرسه یا دفتر کار استفاده می‌شود. این وسایل عبارتند

از: چاپگر^(۱۲)، مودم^(۱۳)، بلندگوهای سیستم^(۱۴)؛ همچنین برخی دیگر از وسایل نظیر اسکنر، دوربین دیجیتال و میکروفن که تا دو سه سال قبل تجهیزاتی عجیب و مرموز به شمار می‌رفتند، امروزه در حال تبدیل به اجزای «طبیعی» یک سیستم رایانه‌ای هستند.

چاپگرها

امروزه در بازار رایانه، انواع متعددی از چاپگرها برای فروش عرضه می‌شوند که در اینجا قصد داریم به معرفی دو مورد از معروفترین آنها بپردازیم:

* چاپگرهای لیزری^(۱۵): فناوری مورد استفاده در این دسته از چاپگرها، شبیه به فناوری است که در دستگاههای فتوکپی، برای انتقال تصویر یک صفحه کاغذ بر روی یک صفحه کاغذ سفید استفاده می‌شود. در چاپگرهای لیزری، تصویر مورد نظر تحت دستورالعملهای صادر شده از سوی رایانه، بر روی صفحه کاغذ به چاپ می‌رسد.

* چاپگرهای جوهرافشان^(۱۶): این دسته از چاپگرها دارای یک «قلم» متحرک «نوک نگارش»^(۱۷) هستند که به همراه خود، یک فشنگ (کارتريج) جوهر دارد. قلم مزبور دارای حرکت رفت و برگشتی بر روی صفحه کاغذ است که تحت کنترل رایانه انجام می‌شود. در حین انجام این حرکت، مرتباً مقدار بسیار کمی جوهر به طور دقیق در نقاط مقتضی پاشیده شده و در نهایت، آنچه بر روی صفحه کاغذ مشاهده خواهد شد، تصویری است که دستور چاپ آن توسط کاربر صادر شده است. در عین حال، گهگاه ممکن است با دسته سوم چاپگرها، موسوم به چاپگرهای ضربه‌ای^(۱۸) نیز مواجه شوید. عملکرد این دسته از چاپگرها شباهت زیادی به ماشین تایپ دارد. چاپگرهای ضربه‌ای، کاراکترهای مورد نظر را از طریق ضرباتی که به واسطه یک نوار آغشته به جوهر (یا پوشیده با کربن) بر روی سطح کاغذ وارد می‌شوند، حک می‌کنند. در عین حال، انواع متعددی از چاپگرهای ضربه‌ای

وجود دارد که ممکن است تکنیک مورد استفاده درهریک از آنها برای ثبت علایم برروی کاغذ، نسبت به دیگری قدری متفاوت باشد. برخی از این انواع عبارتند از: چاپگرهای Dor Matrix، چاپگرهای Daisy Wheel و چاپگرهای خطی. به هر حال، امروزه این نوع چاپگرها تنها در برخی کاربردهای خاص، از قبیل ماشین‌های ثبت خرید و فروش در فروشگاهها و چاپ زمان ورود روی بلیتهای یک پارکینگ اتومبیل مورد استفاده قرار می‌گیرند. کاربرد دیگر این نوع چاپگرها برای چاپ انبوهی از اسناد که خالی از تصاویر و عناصر گرافیکی هستند (مثلاً صورتحساب مشتریان بانکها، فرمهای مالیات، قبضه‌های آب، برق و تلفن) می‌باشد. یکی دیگر از انواع تجهیزات چاپ، وسیله‌ای به نام رسام یا پلاتر^(۱۹) است که دربرخی از کاربردهای تخصصی، از قبیل چاپ نقشه‌های معماری یا مهندسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اغلب رسامها برای چاپ دقیق نقشه‌های بزرگ طراحی شده‌اند و دارای قیمت نسبتاً بالایی نیز هستند. نحوه انتخاب یک چاپگر

برخی از عواملی که باید در هنگام خرید یک چاپگر مورد توجه قرار دهید، به قرار زیر می‌باشند:

- * سرعت خروجی: اغلب چاپگرهای لیزری قادرند بین ۸ تا ۱۲ صفحه را در یک دقیقه چاپ کنند. این سرعت ممکن است به محتوایی که در حال چاپ کردن آن هستید نیز بستگی داشته باشد؛ برای مثال، صفحاتی که شامل تصاویر گرافیکی بوده و یا مشتمل بر متنهایی با فونتهای مختلف هستند، کندتر چاپ خواهند شد. به هر ترتیب، اگر به چاپگر سریعتری نیاز دارید، باید خود را برای پرداخت پول بیشتر آماده کنید.
- چاپگرهای جوهرافشان عموماً کندتر از چاپگرهای لیزری هستند؛ اما سرعت آنها به محتوایی که مشغول چاپ آن هستید، بستگی ندارد. هنگامی که سندی را به کمک یک چاپگر جوهرافشان چاپ می‌کنید، ممکن است کیفیت چاپ دچار تغییر شود. چرا که عمل چاپ به وسیله یک نوک نگارش متحرک انجام می‌شود.

*رنگ: اگر مایلید محتویات موردنظر شما به صورت رنگی چاپ شوند، باید یک چاپگر رنگی تهیه کنید. چاپگرهای لیزری رنگی بسیار گران هستند؛ اما چاپگرهای جوهرافشان رنگی تنها کمی گرانتر از انواع سیاه و سفید آنها می‌باشند.

برخی از چاپگرهای رنگی از سه جوهر و برخی دیگر، از چهار جوهر متفاوت برای تولید خروجی خود استفاده می‌کنند. در این میان، برخی از این چاپگرها تنها دارای یک کارتریج هستند که شامل ترکیب سه یا چهار رنگ مذکور می‌باشد و برخی دیگر، به ازای هر رنگ خود، یک کارتریج جداگانه دارند. انتخاب شما را از میان انواع این چاپگرها، به کاربردی بستگی دارد که چاپگر را برای آن خریداری می‌کنید. اگر تنها گاهی احتیاج به چاپ رنگی پیدا می‌کنید، چاپگری را انتخاب نمایید که حتماً یک کارتریج جدا برای رنگ سیاه داشته باشد؛ چرا که چگالی (شدت) چاپ رنگ سیاه درحالتی که از یک کارتریج یا (فقط) رنگ سیاه استفاده می‌کنید، بسیار بیشتر از چگالی این رنگ درحالتی است که از یک کارتریج با رنگهای متعدد سود می‌جوئید. اگر از این کارتریج که حاوی ترکیب چهاررنگ مختلف است برای چاپ (فقط) رنگ سیاه استفاده کنید، علاوه بر رنگ سیاه، سایر رنگهای کارتریج مزبور نیز مصرف خواهند شد.

*هزینه اجزایی که مصرف می‌شوند: هزینه اولیه خرید یک چاپگر تنها یکی از هزینه‌هایی است که برای استفاده از آن باید تقبل کنید. یکی از هزینه‌های دیگر عبارت است از هزینه خرید کارتریج جوهر (برای چاپگرهای جوهرافشان) یا کارتریج تونر (برای چاپگرهای لیزری) که به تدریج مستهلک شده و باید به طور مرتب تعویض شود. بنابراین، شایسته است که قبل از اتخاذ تصمیم نهایی برای خرید یک چاپگر، هزینه هر صفحه چاپ را نیز با توجه به قیمت کارتریج چاپگر مزبور محاسبه نمایید.

مودم

مودم برای برقراری ارتباط بین رایانه شما و شبکه (خط) تلفن مورد استفاده قرار می‌گیرد. پس از برقراری این ارتباط قادر خواهید بود، پیامهای الکترونیکی^(۲۰) دلخواه خود را برای افراد مختلف ارسال کرده و از اینترنت استفاده کنید. اغلب رایانه‌ای که امروزه خریداری می‌شوند، حاوی یک مودم هستند که از قبل در واحد سیستم (Case) نصب شده است. در عین حال، مودم می‌تواند یک وسیله خارجی باشد که از طریق یک کابل به رایانه متصل شده است. اکثر مودمها قادرند رایانه شما را به نحوی تنظیم کنند که همانند یک ماشین فکس عمل کند (در این صورت، تنها قادر به ارسال فکسهایی خواهید بود که تنها شامل متن باشند؛ مگر اینکه یک اسکنر هم داشته باشید).

مالتی مدیا

رایانه‌ها می‌توانند تمام انواع داده‌هایی را که امکان تبدیل آنها به ارقام وجود دارد، از قبیل موزیکها، تصاویر، ترسیمات متحرک، تصاویر ویدیویی و گفتارها، به کار بسته و دستکاری کنند. وجود این قابلیت، منجر به رشد و تعالی برنامه‌های کاربردی متعددی شده است که به واسطه آنها می‌توان متنها، تصاویر ویدیویی و اصوات را به منظور ارائه بسته‌های مختلف آموزشی، اطلاعاتی یا سرگرمی ترکیب کرد. با توجه به این موضوع، برنامه‌های کاربردی مزبور را در برنامه‌های کاربردی چندرسانه‌ای^(۲۱) نامیده و به رایانه‌ای که قادر به اجرای آنها می‌باشد، اغلب رایانه چند رسانه‌ای گفته می‌شود. امروزه اکثر رایانه‌ها قادر به اجرای این برنامه‌های کاربردی هستند. با این وصف، اگر استفاده از برنامه‌های کاربردی چند رسانه‌ای اصلی‌ترین موضوع مورد علاقه شما می‌باشد، بهتر است از رایانه‌ای استفاده کنید که دارای صفحه نمایش بزرگتری بوده و قابلیت‌های پیشرفته‌تری در رابطه با تولید صدا و نمایش تصاویر ویدیویی داشته باشد. به علاوه، برخی تجهیزات جانبی تخصصی نیز در زمینه کاربردهای چندرسانه‌ای موجود هستند که ذیلاً به معرفی آنها خواهیم پرداخت.

اسکنر

عملکرد اسکنر را می‌توان به نیمه اول عملکرد یک دستگاه فتوکپی تشبیه کرد^(۲۲)؛ چرا که اسکنر قادر است تصویری از یک عکس، نقاشی، یا متن را که داخل آن قرار می‌دهید، در رایانه شما کپی کند. به این ترتیب، قادر خواهید بود، تصویر مزبور را با استفاده از یک برنامه رایانه‌ای دستکاری کرده و یا (مانند قسمت دوم عملکرد یک دستگاه فتوکپی) به چاپ برسانید. این امکان در اختیار شما قرار دارد، برای وارد کردن نقاشی یا عکس موجود در یک روزنامه در رایانه خود، از یک اسکنر استفاده کنید. همچنین می‌توانید با استفاده از نرم‌افزار optical Character Recognition (OCR) متن موجود در یک صفحه کاغذ را با حفظ ماهیت متنی آن شناسایی کرده و تمام یا بخشی از آن را در یک سند واژه پردازی به کار بندید، بدون اینکه نیازی به تایپ مجدد آن داشته باشید.

ادامه دارد...

پی‌نوشتها:

- ۱-CD-Rewritable
- ۲-KeyBoard
- ۳-Mouse
- ۴-Screen
- ۵-Alphanumeric
- ۶-Function Keys
- ۷-Monitor
- ۸-Visual Display Unit
- ۹-Graphical
- ۱۰-Pointer
- ۱۱-Personal Digital Assistants
- ۱۲-Printer
- ۱۳-Modem
- ۱۴-Loudspeakers
- ۱۵-Laser Printers
- ۱۶-Inkjet Printers
- ۱۷-Write Head
- ۱۸-Impact Printers
- ۱۹-Plotter
- ۲۰-E-mails
- ۲۱-Multimedia Applications

۲۲-دستگاه فتوکپی، ابتدا تصویری از محتوای صفحه کاغذ وارد شده را تولید کرده(نیمه اول) و سپس آن را برروی یک صفحه کاغذ سفید منتقل می کند(نیمه دوم).

دستور العمل های اخلاقی

از: مجتهد صالحه، سالک مفسره وزاهده محدثه:

بانو علویه امین اصفهانی

آنچه به اعتقاد من مایه خوشبختی، کامیابی، کمال ورستگاری است، به برادران و خواهران دینی ام توصیه می کنم و از خدای تعالی، توفیق دستیابی به آن را برای خود و همه برادران و خواهران مؤمن خواستارم. سفارش می کنم تورابه پروای خدا، پروایی سزاوار خداوندیش. با تمام وجود، روی به سوی او دارو تمام همت خود را وقف ساحت قدسش نما. هیچ حالی از حالات، به گاه آسانی و سختی، تندرستی و بیماری، خوشی و ناخوشی، سازگاری و ناسازگاری، نیازویی نیازی، به مقدار یک پلک به هم زدن، از خدای سبحان، غافل مشو. دایم با زبان و دل، به یاد او باش، به ویژه به هنگام انجام فرمانها و ترک نهی های او، جل شأنه.

چونان که امام صادق، درضمن سخنانی به ابی عبید، می فرماید: «وذكر الله كثيراً أما أنى لا أعنى: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و الله اكبر، وان كان منه، ولكن ذكر الله عند ما احلّ و حرم، ان كان طاعة عمل بها وان كان معصية تركها».^(۱)

منظور آیه شریفه که فرمود: مدام خدا را به یاد داشته باشید، گفتن ذکر «سبحان الله و الحمد لله ولا اله الا الله و الله اكبر» نیست، گرچه آن هم ذکر است؛ بلکه ذکر خدا آن است که در برخورد با حلال و حرام، او را به یاد آورید، اگر فرمانی است او را اطاعت کنید و اگر گناهی است واپس روید.

مدام این آیه از سوره نور را آویزه دل بدارید: «رجال لا تلهيهم تجارة عن ذكر الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب والأبصار ليجزيهم الله أحسن ما عملوا ويزيدهم من فضله والله يزرق من يشاء بغير حساب».^(۲)

زیرا کارها، با تقوا پذیرفته می‌شود چونان که خدای تعالی فرود: «أما يتقبل الله من المتقين»^(۳) با تقوا نفس کمال می‌یابد و به مرتبه عبودیتی که باطن و کنه آن رسیدن به مقام ربوبیت است نائل می‌شود. به وسیله همین تقواست که دانش نصیب انسان می‌گردد. «و اتقوا الله و يعلمكم الله».^(۴)

علمی که خاستگاه آن تقوا باشد، غیر از دانشی است که با کسب و تعلیم به دست آید؛ چه، دانش نظری از سنخ نقوش است و آن را نور و روشنایی نیست. همان طور که شیخ بهایی آن را سروده است:

علم رسمی سربسر قیل است وقال / نه از او کیفیتی حاصل نه حال

اما علمی که از راه تقوا نصیب گردد، نوری است که خدا در قلب هر کدام از بندگان بخواند می‌افکند. تو را به فراگیری معرفت خدای عزوجل و کسب محبت او، و اشتیاق به دیدارش توصیه می‌کنم؛ چه، کسی جز این راه به کامیابی و سعادت نرسد، آن را که معرفت نیست اگر اعمال جن و انس داشته باشد، کارهایش بی‌محتوا و بی-بهاست؛ همان طور که روایات بسیاری گویای آن است.

در تحصیل معرفت الهی، کسب تقوا و خشنودی او تلاش کن و در این مهم، نستوه باش. بدان! اهل تقوا را مکانی مطمئن در مجلسی پسندیده، نزد خدای تواناست. پیوند قلبی و ایمان خود را با خدا، پیامبران و جانشینان او استوار ساز؛ زیرا هر که به خدا پیوندد، به دستگیره محکم و ناگسستنی دست یافته است.

عمل صالح و شایسته انجام بده. بدان! خدای عزوجل کار هیچ مردوزنی را ضایع نمی‌کند.

اعمال و رفتار را برای خدا خالص کن و درقبال آن کارها مزدی مطلب؛ بلکه کارهای خالصت را نردبان لقا و دیدار خدای تعالی کن، همان طور که گوینده والا مقام فرمود: «فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه أحداً».^(۵) «هرکس لقاء حق را می جوید باید عمل صالح و شایسته انجام دهد و در عبودیت پروردگار، هیچ کس و هیچ چیز را شریک قرار ندهد».

در همه کارهایت به خدا توکل کن؛ زیرا هرکس امورش را به خدا بسپارد، خداوند او را بس است. به آنچه از او رسد خشنود و به فرمانهای او سرسپار.

بدان! منزل رضا و تسلیم بس بزرگ است، هرکس بدان مقام برسد به کامیابی عظیمی دست یافته است. بر بلاها و پیشامدهای ناگوار صبور باش؛ زیرا خداوند مزد صابران را بی کم و کاست می دهد.

بدان! راه وصول به عرفان الهی و رسیدن به مقام رضا، جز با پیروی پیامبر نشاید. دوستی و ولایت اهل بیت رسول را به دست آور؛ زیرا آنان دست آویز محکم و ریسمان استوار الهی و کشتی نجات اویند. هرکس به آنان توسل جوید به ساحل نجات رسد و هرکس از آنان جدا شود، از جایی که خود نداند تباه و هلاک گردد؛ زیرا با محبت و اطاعت آنان، سالک، راه نجات و پیروزی را پوید، سلوک بدون راهنمایی آنان ناممکن است.

در حدیث آمده است: «بنا عرف الله و بنا عبدالله، لولانا ما عرف الله».^(۶)

پیامبر در حدیثی مشهور فرمود: «وما نودی بشيء من الولاية».^(۷)

گرد محرمات و مکروهات مرو، بلکه میل به چیزهای شبه دار مکن؛ زیرا آلوده شدن به کارهای حرام، راه خدا را بر رویت ببندد، و حجاب بین تو و پروردگارت گردد. بی شک، انجام مکروهات و ارتکاب چیزهای شبه دار، به پرتگاه افتادن در حرام الهی و مایه هلاکت ناگهانی است، و ترک کارهای شبه دار عامل نجات از حرام هاست، فرایض را نیکو بپای دار و نفس خود را بر انجام مستحبات دینی و نوامیس الهی و کارهای شایسته وادار کن.

در صحت کارها و وظایف دینی‌ات بکوش و آنها را تا درجه پذیرش درگاه حق، بالا ببر؛ آنسان که شایستگی عرضه به ساحت قدس او را بیابد و مورد لطف و عنایت او قرار بگیرد. با خواسته‌های نفسانی‌ات مبارزه کن. او را از اخلاق ناپسند پاک کن و به صفات خوب و پسندیده بیارای. با تمام توانت از غفلت و بطالت بپرهیز. هر صبح و شام از نفس خود حساب بکش و کارهای او را نظارت کن؛ مبدا یک چشم برهم زدن از جاده اطاعت کنار رود. جان، مال و تمام نیرویت را در راه رضای خدا به کار بگیر.

خود، وصی خویش باش. با ثروت و دارایی‌هایت چنان کن که دوست داری پس از مرگت، با آن کنند. همان طور که امیرمؤمنان فرمود: «یا ابن آدم! کن وصی نفسک و اعمل فی مالک ما تؤثر ان یعمل فیه».

و به فرزند خود، امام حسن، توصیه می‌کند: «یا بنی لا تخلفن وراثتک شیاً من الدنیا فانک تخلفه لاحد رجلین اما رجل عمل فیه بطاعة الله فسعد بما شقیته به و اما رجل عمل فیه بمعصیه الله فشقی بما جمعت له فکنت عوناً له علی معصیته و لیس أحد هذین حقیقاً أن تؤثره علی نفسک و تحمل له علی وزرک»^(۸) «پسرکم! چیزی از دنیا به جا منه؛ پس آن را برای یکی از دو کس خواهی نهاد: یا مردی که آن را در طاعت خدا به کاربرد، پس به چیزی که تو بدان بدبخت شده‌ای نیکبخت شود، و یا مردی که به نافرمانی خدا در آن کار کند و بدانچه تو برای او فراهم کرده‌ای بدبخت شود، پس در آن نافرمانی او را یار باشی و هیچ یک از این دو درخور او نبود که بر خود مقدمش داری».

نیز از آن حضرت روایت شده است: «لیس لاحد من دنیا الا ما أنفقه علی اخراه» برای هر کس از دنیا آن چیزی باقی می‌ماند که در راه آخرت صرف کند.

در سامان‌دهی امور مؤمنان و مسلمانان بسیار بکوش. در این زمینه امام صادق (ع) از پیامبر (ص)، چنین نقل کرده است: «من اصبح ولا یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم»^(۹).

مسلمان نیست کسی که شب را به صبح برد و در فکر سامان بخشیدن به امور مسلمانان نباشد.

البته روایات بسیاری در این زمینه رسیده است. به همه مخلوقات خدای سبحان، ممنوع و غیرممنوعت نیکویی کن. با پیران، چونان یک فرزند باش، جوانان را چون یک برادر و کودکان را چونان پدر باش. آنچه را برای خود دوست داری برای دیگران دوست بدار و آنچه را برای خود روا نمی‌داری بر دیگران روا مدار. حق هر صاحب حقی را به گونه‌ای مناسب ادا کن، با آنان مدارا کن، بلکه با دشمنان نیز مدارا کن. تا می‌توانی لغزشها و عیبهای آنان را پوشیده دار.

مبادا به دنیا دل ببندی، چه شیفگی دنیا مصدر هر خطایی است. از نفس اماره خطاکار غافل، اشتباه‌گر، بازیگر، و شهوت‌گرای زینت‌خواه بر حذر باش؛ زیرا آن دشمن‌ترین دشمنان توست. روایات شاهد بر این مدعاست. از فریب آرزوهای دراز مربوط به این زندگی مادی بپرهیز و کار آخرت را برای دستیابی به آن آرزوها، به تأخیر مینداز؛ دنیایی که خدای سبحان، آن و طالبانش را مذمت کرده و به طالبان او وعده آتش را داده است. خداوند تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «انّ الذین لا یرجوا لقاءنا ورضوا بالحیاء الدنیا واطمأنوا بها والذین هم عن آیاتنا غافلون، اولئک ماواهمل النار بما کانوا یکسبون»^(۱۰)

با سرکوبی خواسته‌هایش به نفس خود را رنج‌افکن، با لذتها و هوسهایش برخورد کن. تا از بردگی نفس اماره آزاد گردی و از دامهای شیطان مکار در امان مانی. عمری را که تنها سرمایه توست غنیمت دان و در تجارتی سودمند او را به کارگیر تا گرفتار خسران و زیان نگردی.

آگاه باش! هیچ کس بدوی ریاضتهای توان‌فرسا و جهادی دشوار، چون تهذیب اخلاق، پیراستن جان از پستیها و آراستن آن به صفات والا و ترک رسمها و عاداتها و فارغ ساختن قلب از غیر حق و مداومت بر یاد خدای واحد قهار و مراقبت هوشیارانه بر این مهم، به مقام موحدان، متوکلان، صالحان و متقین دست نیابد. با این ریاضتها و کوششها نفس مهیای تابش انوار معرفت و یقین می‌گردد و در پرتو این انوار و شناخت، از بستر طبیعت و ماده به مقام والای علین عروج و پرواز می‌کند.

پس تا فرصت است، پیش از سپری شدن مهلت و فرسایش توان جسمی، از این مرکب تن در کسب غنا و بی‌نیازی جاودان بهره‌گیر.

بترس از ماندن جان در چاه طبیعت و سرگرم شدن به این خانه فریب و غرور. مباد از آنان باشی که در آخرت دردمندانه گویند: «ربّ ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت.»^(۱۱) پروردگارا مرا به دنیا برگردان تا در فرصت باقی‌مانده، کارهای شایسته کنم.

چنین پاسخ می‌شنوید: «کلا انها کلمه هو قائلها ومن روائهم برزخ الی یوم یبعثون».^(۱۳) چنین نیست؛ این حرفی است که او می‌زند و گرنه اهل عمل نمی‌باشد.

این اندک گفتار برای صاحبان قلب بس است. همه اینها از عنایت پروردگارم است، تا مرا بیازماید که سپاسگزارم یا ناسپاس. بی‌شک خدا بی‌نیاز از جهانها و جهانیان است.

«اللهم ثبتنی وجميع أخوانی واخواتی من المؤمنین والمؤمنات علی کلمه الاخلاص وهب لنا من لدنک رحمه وقنا عذاب النار».

پی‌نوشت‌ها:

۱- مشکاء الانوار، ۵۴.

۲- نور، آیه ۳۷ «پاک مردانی که هیچ کسب و تجارت آنان را از یاد خدا غافل نگرداند و نماز بپا داشته و زکات فقیران را می‌دهند و از روزی که دل و دیده‌ها در آن روز حیران و مضطرب است، ترسان و هراسان هستند.»

۳- مائده، آیه ۲۷.

۴- بقره، آیه ۲۸۲.

۵- کهف، آیه ۱۱۰.

۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۷- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱.

۸- نهج البلاغه، حکمت ۴۱۶.

۹- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۳.

۱۰- یونس، آیات ۷ و ۸.

۱۱- المؤمنون، آیه ۱۰۰.

سرقت آب، برق، گاز و تلفن

علی باقرپور آذریان

(مدرس دانشگاه وقاضی دیوان عدالت اداری)

قبل از تصویب قانون تعزیرات اسلامی در سال ۱۳۷۵، درخصوص صدق عنوان سرقت در استفاده غیرمجاز از آب و برق و گاز و تلفن، اختلاف نظر وجود داشت؛ به نحوی که این اختلاف با گذشت بیش از شش سال از آن تاریخ، در بین محاکم حتی دادگاههای تجدیدنظر وجود دارد. این امر، نگارنده را برآن داشت با توجه به تاریخچه موجود، نسبت به تحلیل حقوقی آن اقدام نماید.

الف) سرقت برق:

با اختراع نیروی برق و استفاده وسیع از آن و نصب و بهره‌برداری از شبکه‌های توزیع برق شهری، دادگاهها با مشکل جدیدی در زمینه بهره‌برداری غیرمجاز از سیم‌های برق مواجه گردیدند و رویه قضایی کشورهای مختلف در این زمینه، نظریه‌های مختلفی اتخاذ نموده‌اند. به عنوان مثال، دادگاههای کشور فرانسه نیروی برق را قابل سرقت دانسته‌اند. رأی غالب دادگاهها در آلمان نیز مبتنی بر قابل سرقت بودن نیروی برق بوده است. قانونگذار انگلستان در ماده (۱۰) قانون سرقت مصوب ۱۹۱۶ م، بر ربایش نیروی برق به عنوان یکی از انواع سرقت تصریح کرده است. رویه قضایی مصر نیز ربایش نیروی برق را سرقت دانسته است.

قبلاً دادگاههای ایران نیز نسبت به اینکه آیا ربایش نیروی الکتریسیته سرقت محسوب می‌شود یا خیر، تردید داشتند، تا اینکه دیوان عالی کشور در برخی از آرای خود، ربایش برق را سرقت محسوب کرد. برای اولین بار، شعبه پنجم دیوان عالی کشور طی حکم شماره ۳۰۰۸ مورخ ۱۳۱۹/۹/۲۰ اعلام نمود: «شمول سرقت به اعمال

مرتکبین، مادام که تعریفی در قانون از آن نشده است، مرجع تشخیص آن عرف و عادت است». به علاوه، تعریفی که در لغت از سرقت شده است و از طرفی، برق در عرف و عادت، مال بوده و خرید و فروش می-شود و ربودن آن بدون حق و اجازه به طور خفا سرقت است.

تردید دادگاهها در این زمینه با تصویب قانون مجازات پیشه‌وران و فروشندگانی که کالای خود را مخفی می‌کنند یا گران می‌فروشند، طی مورخ ۱۳۲۲/۶/۱۷ مرتفع شد؛ چرا که تبصره (۱) این ماده واحده صراحتاً برق را کالا محسوب داشته و بیان می‌دارد: «برق که به مصرف روشنائی و سایر مصارف عمومی می‌رسد جزء کالا محسوب بوده و... مشمول همین قانون است». بنابراین، ربایش چنین «کالایی» باید سرقت محسوب شود. (ب) سرقت آب

درباره ربایش آب نیز بحث‌های زیادی دایر بر تحقق یا عدم تحقق سرقت آب مطرح بوده است و منشأ اختلاف نظر به لحاظ وجود تردید در اطلاق مال بر آب بوده، که در این باره آن گونه که در بحث سرقت برق نیز اشاره شد، قانون مجازات پیشه‌وران مصوب ۱۳۲۲، صراحتاً آب را جزء کالا محسوب کرده است.

به علاوه، ماده (۶۸۴) قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۵۷، نیز به صراحت از «سرقت آب» سخن گفته است. پیش‌تر نیز قانونگذار در ماده (۲۶۲) قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴ و ماده (۱۳۳) قانون تعزیرات ۱۳۶۲، صراحتاً سرقت آب را مورد حکم قرار داده بود. هر چند این مواد ناظر به موردی است که سرقت آب منجر به خشک شدن حاصل یا تاختن یا باغ میوه... دیگری گردد، ولی در هر صورت از این مواد، امکان سرقت آب را از نظر قانونی می‌توان استنباط کرد.

با این وجود، شعبه پنجم دیوان عالی کشور در سنوات ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ اعلام نموده است: «اصل آب قابل تملک نیست بلکه به تبعیت مجرا، مال غیر منقول شناخته می‌شود. و تا وقتی که به حيازت مالک در نیامده، قطع یا تصرف در آن سرقت محسوب نمی‌شود.» اما شعبه دوم دیوان عالی کشور در رأی شماره ۳۳۰۵ مورخ ۱۳۱۹/۱۰/۸، سرقت آب را تأیید کرده است (طبق ماده (۱۲) قانون مدنی، مال غیر منقول آن است که از محلی به محل دیگر نتوان نقل کرد و این تعریف شامل آب نمی‌شود تا از لحاظ عدم شمول مواد و احکام راجع به دزدی نسبت به اموالی که مستقلاً غیر منقول محسوب می‌شود، بتوان گفت که عنوان دزدی بر عمل صادق نیست و اشیایی هم که طبق مواد (۱۲) تا (۲۲) قانون مزبور از حیث پاره‌ای احکام ملحق به مال غیر منقول گردیده است، مانند آسیاب، لوله آب، آئینه، پرده نقاشی، مجسمه و نظایر اینها که در بنا به کار گرفته باشند، چنانچه ربوده

شوند، مشمول مواد راجع به دزدی خواهد بود و ماده (۲۶۲) قانون مجازات عمومی را هم که می‌گوید: «هرکس به وسیله سرقت آب، حاصل را بخشکند» می‌توان مؤید این نظر دانست. بنابراین، اگر عمل متهم، بردن آب به طور مخفیانه و از مجرای متعلق به غیر باشد، بر حسب عرف و عادت، ربودن مال غیر محسوب می‌شود و با این وصف، عمل مشمول مواد مربوط به دزدی خواهد بود.»

لذا، به رغم اینکه مجرا غیر منقول است، آبی که از این طریق ربوده می‌شود مشمول عنوان سرقت است و به اعتبار مجرا، آب تبدیل به غیر منقول نمی‌شود؛ زیرا، آب ذاتاً غیر منقول نیست و از نظر حقوق مدنی به تبع مجرا و به دلیل عوارض، غیر منقول فرض می‌شود، از این رو می‌تواند موضوع جرم سرقت باشد؛ چرا که با خارج کردن از ممر و مجرا، قابل نقل و انتقال می‌شود.

از میان فقه‌های مذاهب اسلامی، ابوحنیفه، رئیس مذهب حنفی و احمد بن حنبل، رئیس مذهب حنبلی، با استناد به روایتی از پیامبر اسلام (ص) که مردم را در آب شریک می‌داند، سرقت آب را به دلیل وجود شبهه شرکت، مستوجب حد ندانسته‌اند.

بالاخره با تصویب قانون تعزیرات اسلامی در سال ۱۳۷۵، قانونگذار طی ماده (۶۶۰) از همان قانون، نه تنها مهر تأیید بر نظریه قابل سرقت بودن آب و برق گذاشت، بلکه استفاده غیر مجاز از تلفن و گاز را نیز مشمول عنوان سرقت قرار داد، که ماده مزبور مقرر می‌دارد: «هرکس بدون پرداخت حق انشعاب و اخذ انشعاب آب و برق و گاز و تلفن مبادرت به استفاده غیر مجاز از آب و برق و تلفن و گاز نماید، علاوه بر جبران خسارت وارده، به تحمل حبس تا سه سال محکوم خواهد شد.»

با امعان نظریه ماده مرقوم، مطلب جدیدی در باب عنصر معنوی جرم مزبور به غیر از آنچه در باب سرقت مطرح است، به نظر نمی‌رسد؛ لیکن برای تحقق عنصر مادی این جرم، سه خصوصیت ذیل ضرورت دارد:

❖ عدم پرداخت حق انشعاب؛

❖ عدم اخذ انشعاب؛

❖ استفاده غیر مجاز.

نکته ۱: با توجه به عدم استعمال عنوان سرقت از ناحیه قانونگذار، چگونه استفاده غیر مجاز از موارد مذکور در ماده (۶۶۰) محمول بر سرقت است؟

اولاً: قانونگذار، ماده مزبور را در فصل بیست و یکم که ناظر بر سرقت و ربودن مال غیر است، آورده است.

ثانیاً: هر چند قانونگذار به جای استعمال کلمه «سرقت»، از کلمه «استفاده غیر مجاز» استفاده کرده است، ولی با توجه به ماده (۶۶۱) از همان قانون مقرر می‌دارد: «در سایر موارد که سرقت مقرون به شرایط مذکور در موارد فوق

نباشد...»، ماده (۶۶۰) نیز داخل در دایره سرقت قرار می‌گیرد؛ زیرا اگر متعلق اراده قانونگذار غیراین بود، ماده مزبور را متعاقب ماده (۶۶۱) ذکر می‌کرد. بنابراین، تعبیر «استفاده غیرمجاز» محمول بر مسامحه است.

نکته ۲: ملاک تعیین حداقل مجازات با توجه به عدم تعیین آن در ماده (۶۶۰) چیست؟ ممکن است استدلال شود که، با توجه به اینکه سرقت آب، برق، گاز و تلفن نسبت به ماده (۶۶۱) مشدد بوده و حداقل حبس موضوع ماده اخیر سه ماه و یک روز است در نتیجه، به لحاظ رعایت جنبه مشدد سرقت موضوع ماده (۶۶۰)، حداقل مجازات این ماده را به سه ماه و یک روز حمل نمود.

ولی اصل قانونی بودن جرایم و مجازات و تفسیر به نفع متهم در موارد تردید، ما را از پذیرش چنین استدلالی منع می‌نماید، البته ملاکی دراصل سی و دوم قانون اساسی از ناحیه قانونگذار ارئه شده است که «...در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایلی بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد...»، پس بازداشت بیش از یک روز دلیل قانونی می‌خواهد، لذا حداقل حبس موضوع ماده یاد شده یک روز است.

نکته ۳: ماده (۶۶۰) قانون تعزیرات ناظر به استفاده غیرمجاز از انرژیهای مذکور در ماده و عهده شرکت‌های موزع می‌باشد. سؤال قابل طرح اینکه آیا استفاده غیرمجاز از انرژیهای معنونه و عهده اشخاص حقیقی نیز واجد ضمانت اجرایی کیفری است؟

با توجه به تحلیل ماده (۶۶۰) قانون تعزیرات که عقیده بر قابل سرقت بودن آب، برق، گاز و تلفن به عنوان موضوع جرم سرقت گردید؛ لذا دلیلی بر خروج آن در مواقعی که مالباخته اشخاص حقیقی باشند وجود ندارد. توضیح اینکه: مرتکب به استناد مواد دیگری غیر از ماده (۶۶۰)، از جمله ماده (۶۶۱) همان قانون قابل تعقیب و مجازات می‌باشد.

نظریات و پاسخهای تحقیقی مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه (قم)

اشاره:

قوانین و مقررات در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران یا به طور مستقیم از فقه اسلامی گرفته شده است یا براساس قانون اساسی، که نباید مخالفتی با موازین اسلامی داشته باشد. بنابراین، آگاهی از موازین فقهی در دو زمینه مذکور، ضرورتی اجتناب ناپذیر است. مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه که به منظور انجام پژوهشهای فقهی مورد نیاز دستگاه قضایی انجام وظیفه می نماید، در واقع می تواند حلقه ربطی باشد میان حوزه غنی فقهی شیعه و دستگاه قضایی، تا از یک سو نیازها و مشکلات فقهی قوه قضائیه را به محافل علمی حوزه منتقل کند و از دیگر سو با بهره گیری از ذخایر فقه و حوزه، نیاز و مشکلات فقهی دستگاه قضایی را مرتفع سازد و نسبت به سؤالات و ابهامات محاکم دادگستری نیز پاسخ فقهی مناسب ارائه دهد. مهمتر آنکه حرکت به سوی اهداف عالی قوه قضائیه، حضرت آیت ا... هاشمی شاهرودی می باشد؛ در بسیاری موارد امکانپذیر نیست مگر با انجام پژوهشهای کاربردی و بنیادی. سلسله مطالبی که در پی خواهد آمد، در بردارنده سؤالات فقهی، قضایی در امور کیفری و حقوقی به همراه پاسخ آنها می باشد. لازم به توضیح است گرچه برخی از پاسخها به صورت کوتاه در ذیل سؤالات آمده است، اما هر پاسخ در بردارنده یک نتیجه علمی از یک کار تحقیقاتی است که با پژوهشهای محققین گروههای تخصصی تحقیقات جزایی و تحقیقات حقوقی پذیرفته است و در برخی موارد، به لحاظ نبود سابقه بحث در کتابهای فقهی، از محضر فقهای عظام استفتا شده است. لذا همکاران محترم در قوه قضائیه می توانند با ارسال سؤالات و ابهامات خود در برخورد با مسائل فقهی - قضایی، پاسخ آن را در حد توان و بضاعت علمی ما، از ما دریافت نمایند. امید آنکه با نظرات و انتقادهای سازنده خود، این مرکز را در ارائه کارها و آثار مفیدتر یاری نماید.

سؤال: اگر شخصی در اثر تصادف با یک موتورسیکلت فوت شود و قاتل فرار کند، اولاً: آیا مورد از موارد ماده (۲۵۵) قانون مجازات اسلامی محسوب می‌شود یا خیر؟ و بر فرض مثبت بودن پاسخ، اگر قتل در ماههای حرام باشد، تغلیظ در مورد پرداخت دیه شامل بیت‌المال نیز می‌شود یا خیر؟

پاسخ بخش اول سؤال:

مورد سؤال از مواردی است که به قتل رسیدن شخصی محرز است و نه تنها به قاتل دسترسی نداریم بلکه قاتل نیز فرد خاصی که بعد از شناسایی فرار کرده باشد نیست در نتیجه، از نظر مبنای فقهی به نظر می‌رسد مقتولی که در شارع عام پیدا شود در صورتی که قتل مستند به شخص خاص یا جماعت خاصی نباشد یا براساس گفته مرحوم خوبی مستند به قریه خاصی نباشد، دیه آن از بیت‌المال باید پرداخت شود.^(۱)

مرحوم صاحب جواهر در توضیح کلام مرحوم محقق حلی در خصوص پیدا شدن جسد مقتولی در شهر بزرگ، خیابان یا بیابانی می‌فرماید:^(۲)

در صورتی که لوث نسبت به اشخاص یا جمع معینی حاصل نشود دیه مقتول باید از بیت‌المال پرداخت گردد؛ در این مسأله من مخالفی نیافتم بلکه ابن زهره در کتاب "غنیه" ادعای اجماع کرده است.^(۳) علاوه بر این، روایات مستفیضه یا متواتری بر این مطلب داریم. برای نمونه به برخی از روایات اشاره می‌گردد:

۱- خبر عبدالملک از امام صادق علیه السلام «ان امیر المؤمنین علیه السلام قال: من مات فی زحام الناس یوم او یوم عرفه او علی جسر لا یعلمون من قتله فدیته من بیت‌المال.»^(۴)

۲- خبر عبدالله بن سنان و عبدالله بن بکیر از امام صادق علیه السلام:

«قال: قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی رجل وجد مقتولاً لا یدری من قتله، قال: ان کان عرف له اولیاء یطلبون دیتة اعطوا دیتة من بیت مال المسلمین ولا یبطل دم امرء مسلم...»^(۵)

نتیجه: از مجموع کلمات فقهاء و روایات معتبر استفاده می‌شود که در موضوع سؤال چنانچه شخص خاص یا جمع معینی مظنون نباشند و موضوع به حد لوث نرسیده باشد، دیه مقتول باید از بیت‌المال پرداخت گردد.

و همچنین روایاتی که دلالت دارند بر این که خون مسلمانان هیچ گاه نباید هدر رود (لا یبطل دم امرء مسلم) خود

دلیل آن است که بیت‌المال باید دیه مزبور را بپردازد.

علاوه بر آن چه گفته شد، دو دلیل دیگر بر این نظر می‌توان ارائه داد:

۱- اطلاق ماده (۲۵۵) قانون مجازات اسلامی: آنچه در صدر ماده در خصوص پیدا شدن جسد مقتول در معابر عمومی ذکر گردیده، مطلق است و در نتیجه شامل فرض سؤال می‌گردد.

۲- حکمت وضع ماده: در توجیه علت پرداخت دیه از سوی بیت‌المال در فرض ماده، گفته شده است که چون دولت، مسئول برقراری حفظ نظم و امنیت در جامعه است و در صورت ارتکاب جرم، این دولت است که می‌بایست در صدد کشف جرم و تعقیب مجرم برآید؛ پس در این گونه موارد دولت به وظیفه خود عمل نکرده است و باید خسارت وارد بر شهروندان را از بیت‌المال جبران نماید.

پاسخ بخش دوم سؤال:

در خصوص تغلیظ دیه در فرض سؤال، نکات زیر قابل تأمل است:

۱- قتل مفروض سؤال، خطائی یا خطاء شبیه به عمد است. اینکه آیات تغلیظ دیه فرض‌های قتل خطائی یا خطای شبیه عمد را شامل می‌شود یا نه، اطلاق کلام بسیاری از فقهاء، خواه از قدما یا از متأخرین و معاصرین، دلالت بر این شمول دارد.^(۶) و بسیاری از این اطلاقات در سیاق به گونه‌ای است که مانند تصریح به این شمول و عمومیت است.^(۷) به طوری که بعضی از فقهای عظام تصریح به این شمول دارند:

مرحوم شیخ طوسی در "خلاف" آورده‌اند که: «دیة خطا در ماههای حرام تغلیظ می‌شود و دلیل آن را هم اجماع و اخبار قرار داده و در نهایت می‌فرمایند که طریق احتیاط هم همین است.»^(۸)

حتی مرحوم شیخ در "مبسوط" در خصوص تغلیظ دیه در ماههای حرام تصریح کرده‌اند که دیه در خطای محض نیز علاوه بر عمد و شبه عمد تغلیظ می‌شود.^(۹)

مرحوم صاحب ریاض^(۱۰) نیز قائل به عمومیت تغلیظ دیه در انواع قتل هستند و در رد این قول که به علت اقتضای

اصل (اصل برائت) و مستند اکثر فتاوا مبنی بر انتهایک (هتک شدن ماه حرام)، تغلیظ اختصاص به عمد دارد، می‌فرماید: ابن ادریس^(۱۱) تصریح دارد که: دیه در عمد محض و عمد خطائی تغلیظ می‌شود و در خطای محض تخفیف پیدا می‌کند مگر در دو موضع یکی در مکان و دیگری در زمان، پس مکان مانند حرم و زمان مانند ماههای حرام که نزد ما تخفیف پیدا نمی‌کند و همچنان مغضله است و حتی در خطای محض در این موارد، دیه و ثلث دیه واجب است.

صاحب ریاض در ادامه می‌فرماید: ظاهر کلام ابن ادریس، ادعای اجماع بر تغلیظ دیه به شکل عام است و نزدیک به همین است آنچه را که ابن زهره در "غنیه"^(۱۲) فرموده و از کلام ایشان هم ادعای اجماع به شکل عام فهمیده می‌شود... ولذا برخی از متأخرین تصریح دارند به عموم تغلیظ دیه در هر سه مورد (عمد، شبه عمد و خطای محض) و برای اثبات این مطلب ادعای وجود اجماع و نص را دارند.

لازم به ذکر است تا جایی که ملاحظه گردید، تنها کسی که قائل به اختصاص تغلیظ دیه به قتل عمد است، مرحوم فاضل هندی در "کشف اللثام" است ایشان می‌فرماید: «ظاهر آن است که تغلیظ دیه به قتل عمد اختصاص دارد، همان گونه که عبارت کتاب "نهایه" هم به همین مطلب اشاره دارد. از سوی دیگر، فقها استدلال کرده‌اند که تغلیظ دیه به جهت شکستن حرمت ماههای حرام است حال آنکه در قتل خطائی چنین مطلبی متصور نیست. و همچنین در موارد مشکوک اصل آن است که زیاده‌تر از اصل دیه، امر دیگری برعهده شخص نباشد و نسبت به زائد حکم به برائت می‌شود.»^(۱۳)

ظاهراً کلامی که از صاحب ریاض در نقل قول به اختصاص دیه به قتل عمد با تغییر «قیل» گذشت، ناظر به همین کلام فاضل هندی است. در رد کلام مرحوم فاضل هندی علاوه بر ادعای اجماع، عدم خلاف و اطلاق بعض روایات و نص بعضی از روایات در خصوص تغلیظ دیه در قتل خطائی، ممکن است گفته شود که تعلیل به هتک شدن ماه حرام:

اولاً: موجب تخصیص حکم به قتل عمد نمی‌شود؛ زیرا تصور هتک ماه حرام به واسطه قتل ولو خطایی و حتی خطای محض، دور از ذهن نیست، گرچه قاتل در این نوع از قتل و شکسته شدن حرمت ماه گناهگار نبوده باشد و همان گونه که مرحوم صاحب جواهر فرموده‌اند، دلیل این مطلب آنکه کفاره براو واجب می‌شود.^(۱۴)

ثانیاً: این تعلیل در نص نیامده و ممکن است به عنوان حکمت در کلام بعضی از فقها آمده باشد.

ثالثاً: تصریح به عمومیت در کلام بعضی از فقهاء و وجود اطلاق در کلام برخی دیگر از فقهاء، به مانند تصریح بوده و جایی برای تمسک به مثل این تعلیل در کلام آنها باقی نمی‌ماند. همان گونه که تمسک به اصل، با وجود اطلاق نصوص و نص خاص در محل بحث، جایی ندارد.

همچنین مرحوم آیت الله خویی بعد از این که می‌فرماید: خلافتی میان فقها نیست که دیه قتل در ماههای حرام چه عمدی بوده باشد و چه خطایی، مجموع دیه کامل و یک سوم آن می‌باشد، ادعای اجماع غیرواحدی را بر این مطلب نقل کرده و می‌فرماید: بر این مطلب روایاتی دلالت دارند که یکی از آنها «صحیحہ کلب الاسدی» و دیگری روایت «صحیحہ زراره» می‌باشد.^(۱۵)

در صحیحہ کلب الاسدی آمده است که: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقتل في الشهر الحرام ما ديته؟ قال عليه السلام: ديه وثلث.^(۱۶)

و در صحیحہ زراره نیز آمده است که: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل قتل رجلاً خطأ في الشهر الحرام، فقال عليه السلام: عليه الدية و صوم شهرين متتابعين من اشهر الحرام...^(۱۷)

و نظیر این روایت را شیخ صدوق با سند صحیح از زراره نقل فرموده و در آن آمده است عن ابی عبد الله عليه اسلام قال: عليه دية و ثلث...^(۱۸)

همچنین در صحیحہ دیگری از زراره آمده است که: قلت لابی جعفر عليه السلام رجل قتل في الحرم؟ قال: عليه دية وثلث و بصوم شهرين متتابعين من الشهر الحرام.^(۱۹)

چنانچه روشن است، بعض این روایات نص در تغلیظ دیه در قتل خطایی و بعضی دیگر از این جهت اطلاق دارند که اطلاق آن در این مورد قابل تمسک است و اثبات تغلیظ دیه به واسطه آن ممکن است.

صاحب فقه الصادق نیز با این که در تعلیل تغلیظ دیه آورده‌اند که «لانتهاکه الحرمه»، با وجود این تصریح دارند که دیه قتل در ماههای حرام، چه از نوع عمد آن و چه از نوع قتل خطایی، دیه کامل به اضافه یک سوم آن می‌باشد و علاوه بر عدم خلاف و اجماع، به روایت‌های مذکور تمسک کرده‌اند.^(۲۰)

در این مورد فتاوی مراجع تقلید عبارتند از:

۱- آیت الله بهجت: بنابر احوط شامل قتل غیر عمدی هم است.^(۲۱)

۲- آیت الله فاضل لنکرانی: تغلیظ اختصاص به قتل عمد نداشته و در سایر انواع قتل هم جاری می‌شود.^(۲۲)

۳- آیت الله مکارم شیرازی: تفاوتی نمی‌کند.^(۲۳)

۴- آیت الله صافی: تغلیظ دیه در قتل خطاء، محل اشکال است و احوط در زائد بردیه معمولی مصلحه است.^(۲۴)

۵- آیت الله موسوی اردبیلی: شامل می‌شود.^(۲۵)

ماده ۲۹۹ ق.م.ا نیز از این جهت عام است و در آن آمده است که:

«دیه قتل در صورتی که صدمه و فوت هر دو در یکی از چهار ماه حرام (رجب - ذی‌قعدة - ذی‌حجه - محرم) و یا

در حرم مکه معظمه واقع شود، علاوه بر یکی از موارد شش گانه مذکور در ماده (۲۹۷) به عنوان تشدید مجازات باید یک سوم هرنوعی که انتخاب کرده است اضافه شود...»

و مطابق نظریه شماره ۷/۶۰۳۹ مورخ ۷۱/۷/۲۰ اداره حقوقی قوه قضائیه، تغلیظ دیه ارتباطی با نوع قتل ندارد.
۲- با توجه به این که دیه در قتل شبه عمد و حتی خطای محض هم تغلیظ می شود، چنانچه پرداخت دیه متوجه بیت المال بوده باشد دیه تغلیظاً پرداخت گردد اعم از اینکه قتل از نوع عمد، شبه عمد و یا خطای محض بوده باشد؛ زیرا:

الف- صحیحه کلید الاسدی: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقتل في الشهر الحرام ما ديته؟ قال عليه السلام: دية و ثلث.^(۲۶)

چنانچه ملاحظه می شود، این روایت علاوه بر این جهت نوع قتل اطلاق دارد و در بحث قبل گذشت، از جهت پرداخت کننده آن نیز مطلق است و توسط هر شخص یا شخصیتی که بخواهد این دیه را پرداخت کند، مقدار آن دیه کامله به اضافه ثلث دیه است و این مقدار دیه کسی است که در ماه حرام به قتل می رسد.
اما این که گفته شده تغلیظ دیه به جهت تشدید مجازات جانی است که حرمت ماه حرام را هتک کرده است، پس تغلیظ مختص به صورتی است که دیه توسط خود جانی پرداخت می شود، نه در صورتی که بر عهده بیت المال بیابد، ظاهراً تمام نیست؛ زیرا:

اولاً: دلیل معتبری از ادله نداریم که تغلیظ دیه به جهت تشدید مجازات است، به گونه ای که موجب تخصیص اطلاق این دلیل شود و بر فرض شک هم اطلاق همچنان محکم است تا تخصیص ثابت شود مگر کسی ادعا کند که تناسب حکم و موضوع مانع از انعقاد چنین اطلاقی از اول می باشد و العهده علی المدعی.
البته انصاف آن است که به تناسب حکم و موضوع، استفاده می شود که هتک حرمت ماه حرام در تغلیظ دیه دخیل است. لیکن همان طور که گذشت، هتک حرمت ممکن است به طور غیر عمد و یا خطای محض صورت بگیرد. و لذا اگر چه موجب تغلیظ دیه است لیکن انجام دهنده آن گناهکار نبوده و وجهی هم برای اختصاص

تغلیظ به او نمی‌ماند، بلکه جبران این هتک با پرداخت بیشتری در دیه پیش‌بینی شده است. علاوه بر این، هتک اختصاص به حرمت ماه حرام و حق الله هم ندارد، بلکه جنبه حق الناس آن نیز باید مورد توجه قرار گیرد، و آن این که مسلمانی در ماه حرام به واسطه قتل مورد تعرض قرار گرفته و این چیزی بیشتر از اصل تعرض به آن مسلمان است که با پرداخت اضافی در دیه جبران می‌شود و شاید بتوان گفت زیاده در دیه به خاطر تعرض و هتکی است که نسبت به حق الناس روا داشته شده نه به جهت حق الهی آن؛ لذا این زیاده در دیه قرار گرفته و متعلق به مقتول و وارث اوست، و جبران هتک حرمت حق خدای سبحان به واسطه جعل كفاره صورت گرفته است. بنابراین دیدگاه، بسیار روشن است که جایی برای تأمل در پرداخت زاید بر دیه از طرف بیت‌المال نمی‌ماند و یا احتمال این که تغلیظ دیه به این جهت بوده باشد نه به جهت مجازات جانی، بازوجهی برای اختصاص نیست.

ثانیاً: بر فرض آن که تغلیظ به جهت مجازات جانی بوده باشد، باز موجب تخصیص حکم تغلیظ نخواهد بود، زیرا دلیلی وجود ندارد که مجازات مجرم علت منحصره در بین بوده باشد، به گونه‌ای که وجوداً و عدماً حکم دائر مدار آن باشد.

ثالثاً: بر فرض آن که تغلیظ دیه به جهت مجازات جانی بوده باشد و علت منحصره هم داشته باشد، باز موجب تخصیص حکم نخواهد بود؛ زیرا چنانچه خواهد آمد، روایات خاصه دال بر این مطلب هستند که، در مواردی که دیه متوجه بیت‌المال می‌باشد، پرداخت آن از بیت‌المال فقط به جهت هدر رفتن خون مسلم نیست بلکه گویا نفس جنایت متوجه حکومت شده و جنایت جانی بر امام است. لذا حتی اگر برای مجازات جانی هم بوده باشد، بیت‌المال و حکومت باید این مجازات را تحمل کند و در مقام جبران آن برآید.

ب- دقت در روایاتی که پرداخت دیه را در مواردی بر عهده عاقله، ضامن جریره و یا بیت‌المال و امام قرار داده، می‌رساند که اولاً: نفس دیه‌ای که بر جانی می‌باشد بر عهده بیت‌المال، امام و نحو آن است. لذا در جایی که دیه مغلظه است همان بر عهده بیت‌المال قرار می‌گیرد و از ناحیه جانی توسط حاکم پرداخت می‌گردد.

فی روایه عن امیرالمؤمنین علی علیه السلام: «...فان لم یکن لفلان بن فلان (ای القاتل بالقتل الخطایی) قرابه ... فَرَدَه الی مع رسولی فلان بن فلان انشاءالله فانا ولیّه والمودّی عنه ولا یبطل دم امریء مسلم»^(۳۷)

جمله «انا ولیّه وانا المودّی عنه» در کلام امام، ظهور دارد که همان مقدار و چیزی را که باید جانی پرداخت می-کرد، من از ناحیه او پرداخت می-کنم، بلکه نص در این معناست.

عن ابن بصیر قال سألت ابا عبد الله علیه السلام: «عن رجل قتل رجلاً متعمداً ثم هرب القاتل فلم یقدّر علیه قال ان كان له مال اخذت الدیة من ماله والا فمن الاقرب فالاقرب وان لم یکن له قرابه اده الامام فانه لا یبطل دم امریء مسلم»^(۳۸)

ظهیر این روایت نیز در همین است که همان دیه در صورت نداشتن مال، از اقربای قاتل گرفته می-شود و در صورت نداشتن فامیل، امام همان را «اداه الامام» پرداخت می-کند. (با توجه به ضمیر در «اداه»)

عن احد هما علیهما السلام «انه قال فی الرجل اذا قتل رجلاً خطأ فمات قبل ان یخرج الی اولیاء المقتول من الدیة، انّ الدیة علی ورثته فان لم یکن له عاقله فعلى الوالی من بیت المال»^(۳۹).

نحوه استدلال به همان نحوی است که در بالا گذشت با این تفاوت که در این روایت، تعلیل «ولا یبطل دم امریء مسلم» وجود ندارد و لذا جایی برای توهم و مناقشه به واسطه وجود این تعلیل باقی نمی-گذارد. کما اینکه اصل توهم و مناقشه در روایات بالا مردود است؛ زیرا در صورت وقوع جنایت در ماههای حرام، معلوم است که دیه تغلیظاً از اموال جانی برداشته می-شود و چنانچه در صورت پرداخت عاقله و یا بیت المال، این مقدار تقلیل پیدا می-کند، این فرق باید بیان می-شد و واگذار کردن این بیان به مثل تعلیل آمده در روایت قبل «لا یبطل دم امریء مسلم» و یا به مثل تناسب حکم و موضوع، قابل قبول نیست. علاوه بر این که نفس این دو مطلب برای چنین دلالتی در خصوص بحث ما مردود است، که بعضی از آن گذشت و به بعضی دیگر در ادامه بحث اشاره خواهد شد.

ج- از بعض روایات استفاده می-شود که پرداخت دیه توسط عاقله و یا ضامن جریره و یا بیت المال به نکته مقابله است و از آن جهت که مثلاً ارث کسی که وارث ندارد و یا دیه کسی که ولی ندارد، به بیت المال تعلق می-گیرد. لذا دیه کسی هم که جنایتی کرده و فرار می-کند و یا قدرت پرداخت ندارد و یا... باید از بیت المال پرداخت گردد و به روشنی در این باب می-توان قاعده «من له الغنم فعليه الغرم» را استنباط کرد.

بعضی از روایات عبارتند از:

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «لیس بین اهل الذمه معاقله فیما یجنون من قتل او جراحه انما یؤخذ ذلك من اموالهم فان لم یکن لهم مال رجعت الجنایه علی امام المسلمین لانهم یؤدون الیه الجزیه کما یؤدی العبد الضریه الی سیده...»^(۳۰)

عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجل مسلم قتل وله اب نصرانی لمن تكون دیته؟ قال: «تؤخذ دیته وتجعل فی بیت مال المسلمین لان جنایتیه علی بیت مال المسلمین»^(۳۱)

حال اگر این قتل در ماههای حرام اتفاق افتاده باشد، آیا دیه آن با تغلیظ به بیت المال داده نمی شود؟ قطعاً، ولو جانی این دیه را به بیت المال بدهد باید آن را تغلیظاً پرداخت کند. پس چگونه است جایی که جنایت بر بیت المال قراردادده می شود و مسلمانی در ماه حرام کشته شده که بیت المال باید آن را پرداخت کند فقط ملتزم به پرداخت دیه عادی بوده باشد؟! با این که مسئله مطابق این روایات تعبدی نیست و نص روایت، مقابله را مطرح فرموده است و آن را تعلیل قرار داده است.

عن ابی عبدالله علیه السلام «قال، قلت له مکاتب اشتری نفسه وخلف مالا قیمته مائه الف ولا وارث له قال: یرثه من یری جریرته قال: قلت: من الظامن لجریرته؟ قال: الضامن الجرائر المسلمین.»^(۳۲)

د- مطابق بعض روایات، هر جا ولایت ثابت شود، میراث مولی علیه برای والی و جریره و معقله اش هم بر والی ثابت می شود.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «من لجأ الی قوم فاقروا بولایتیه کان لهم میراثه وعلیهم معقله.»^(۳۳)

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «اذا ولی الرجل فله میراثه وعلیه معقلته.»^(۳۴)

وعن ابی عبیده (ایوب) قال: «سألت ابا عبدالله (عن رجل اسلم فتوالی الی رجل من المسلمین قال: ان ضمن عقله و جنایتیه ورثه و کان مولا ه.»^(۳۵)

و از آنجا که امام ولی کسی است که ولی ندارد، در مواردی که دیه از بیت المال به آن جهت پرداخت می شود که شخص اقارب و ولی ندارد، به همان ادله ای که در قتل خطای محض گذشت که دیه باید تغلیظاً پرداخت شود، پرداخت آن از بیت المال با تغلیظ خواهد بود. البته قابلیت تعمیم این دلیل به تمام مواردی که دیه از بیت المال پرداخت می شود در صورتی خواهد بود که بپذیریم در کل مواردی که ارث افراد به امام و بیت المال می رسد و یا پرداخت دیه از ناحیه جانی از بیت المال انجام می گیرد به خاطر ولی بودن امام بر این افراد است، کما این که در بعضی از روایات در چنین مواردی امام فرموده است «انا ولیّه والمؤدی عنه»^(۳۶) و همچنین در روایتی با تمسک به آیه شریفه «النبی ولی بالمؤمنین من انفسهم» به این نکته اشاره شده است و فرموده اند که بر همین اساس امام ضامن جریره مسلمانان می باشد.

هـ- در مواردی که دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود، لسان ادله به گونه‌ای است که گویا نفس آن جنایت متوجه بیت‌المال و امام است.

عن ابی عبدالله علیه السّلام لیس فیما بین اهل الذمّة معاقله فیما یجنون من قتل او جراحه انما یؤخذ ذلک من اموالهم فان لم یکن لهم مال رجعت الجنایة علی امام المسلمین...^(۳۷)

عن ابی عبدالله علیه السّلام فی رجل مسلم قتل وله اب نصرانی لمن تكون دیتة؟ قال: «تؤخذ دیتة و تجعل فی بیت مال المسلمین لان جنایتة علی بیت مال المسلمین»^(۳۸)

در نتیجه، از آن جا که نفس جنایت بر بیت‌المال و امام برگردانده شده، شبهه‌ای در پرداخت تغلیظی دیه از بیت‌المال باقی نمی‌ماند.

در خصوص مورد سؤال، استفتائاتی از محضر مراجع عظام از طرف مرکز فقهی صورت گرفته که در ذیل می‌آید.
سؤال:

با توجه به این که دیه در ماههای حرام و مکّه معظمه تغلیظ می‌گردد، بفرمایید:

الف) آیا حکم تغلیظ دیه مختص به جایی است یا در مواردی که دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود نیز تغلیظ می‌گردد؟

ب) در موارد پرداخت دیه توسط عاقله حکم چیست؟

ج) آیا می‌توان گفت تغلیظ دیه یک نوع تشدید مجازات است و تشدید مجازات باید مختص به فرد جانی باشد، نه عاقله و بیت‌المال؟

جواب:

حضرت آیت الله بهجت (مد ظله العالی)

الحاق مکّه به ماههای حرام احوط است و آنچه در سؤال آمده فرقی نمی‌کند و دیه تغلیظ می‌شود و الله العالم.

حضرت آیت الله فاضل لنکرانی (مد ظله العالی)

الف- از ادله استفاده می‌شود که دیه در اشهر حرم تغلیظ می‌شود و فرقی نمی‌کند که چه کسی دیه را بپردازد.

ب- تغلیظ می‌شود.

ج- خیر.

حضرت آیت الله نوری همدانی (مد ظله العالی)

الف وب- فرقی میان آنها نیست و در هر حال دیه تغلیظ می‌گردد.

ج- از جواب‌های قبل روشن شد.

حضرت آیت الله مکارم شیرازی (مدظله العالی)^(۳۹)

الف- در مورد بیت‌المال تغلیظ نیست.

ب- در آن هم تغلیظ نیست.

ج- از جواب‌های بالا روشن شد.

حضرت آیت الله اردبیلی (مدظله العالی)

الف وب وج: دلیل تغلیظ دیه اطلاق دارد و شامل موارد مذکور در سؤال می‌شود.

سؤال:

با عنایت به اینکه دیه قتل در ماه‌های حرام و مکّه معظمه تغلیظ می‌شود، بفرمایید:

الف) آیا حکم فوق اختصاص به مواردی دارد که جانی مسئول پرداخت دیه است یا شامل موارد پرداخت دیه

توسط عاقله نیز می‌گردد؟

ب) مواردی که بیت‌المال مسئول پرداخت دیه باشد، آیا حکم فوق جاری می‌گردد؟^(۴۰)

جواب:

حضرت آیت الله صافی گلپایگانی (مدظله العالی)

الف- بعید نیست حکم مذکور در قتل شبه عمد نیز ثابت باشد و در قتل خطأ، بهتر است که طرفین مصالحه نمایند

و حکم به وجوب تغلیظ مشکل است.

ب- تغلیظ در مورد مذکوره ثابت نیست والله العالم.

از آن چه گذشته به خوبی روشن می‌شود که نظریه شماره ۷/۴۱۰۵ مورخ ۱۳۷۶/۷/۲۳ اداره حقوقی قوه قضائیه که

در آن آمده است: «ماده (۲۹۹) قانون مجازات اسلامی که تصریح به تشدید مجازات می‌نماید ظهور دارد به

مواردی که پرداخت دیه بر عهده جانی باشد زیرا تشدید مجازات غیرجانی (مثلاً عاقله یا بیت‌المال) معنا

ندارد.» صحیح به نظر نمی‌رسد و تشدید مجازات بودن تغلیظ دیه منافاتی با پرداخت دیه مغلظه از ناحیه عاقله و

بیت‌المال ندارد.

علاوه بر این، پیشنهاد می‌شود با توجه به ادله، از آن جا که تقیید «به عنوان تشدید مجازات» و خصوصاً حصر این

قید، در ماده (۲۹۹) ق.م.ا. دلیل متقنی ندارد، بلکه ادله برخلاف آن می باشد، این قید از متن ماده (۲۹۹) ق.م.ا. حذف گردد تا حکم به همان شکلی که در لسان ائمه هدی (علیهم السلام) است، مطلق گذاشته شود.

پی نوشتها:

- ۱- سید ابوالقاسم خویی، مبانی تکلمة المنهاج، ج ۲، ص ۱۱۶؛ سید محمد صادق روحانی، تکلمة المنهاج الصالحین، ص ۸۵.
- ۲- شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۲، ص ۲۳۶ به بعد.
- ۳- ابن زهره الحلبي، غنیه النزوع الی علمی الاصول والفروع، ص ۴۱۵.
- ۴- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۹، ص ۱۱۰، باب ۶ از ابواب دعوی القتل وما یشبه به، ج ۵.
- ۵- همان، ص ۱۰۹، حدیث ۱، همچنین برای اطلاعات بیشتر به احادیث ۲ و ۳ و ۴ باب ۶ و احادیث باب ۸ از ابواب دعوی القتل وما یشبه به رجوع شود.
- ۶- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۱۵، مرحوم مجلسی، ملاذ الاحکام، ج ۱۵، ص ۴۵۴؛ محقق اردبیلی، مجمع القائده والبرهان، ج ۱۴، ص ۲۲۱.
- ۷- شهید اول و ثانی بعد از اینکه عنوان دیه در قتل عمد و دیه در قتل خطائی را ذکر می کنند بلافاصله می فرمایند: (ولو قتل فی الشهر الحرام) وهو احد الاربع ذوالقعدة وذوالحجة و المحرم و رجب (و فی الحرم) الشریف المکی (زید علیه ثلاث دية) من ای الاجناس کان لمستحق الاصل (تغلیظاً) علیه لانتهاک حرمتها اما تغلیظها بالقتل فی اشهر الحرم فاجماعی وبه نصوص كثيرة... والتغلیظ مختص بدیه النفس فلا یشبه فی الطرف وان اوجب الدیه للاصل. (الروضه البهیة، ج ۱۰، ص ۱۸۲-۱۸۴)
- چنانچه روشن است، اطلاق در کلام فقهای نظیر شهید که بلافاصله بعد از تعیین مقدار دیه در انواع قتل به شل مطلق می فرمایند که (ولو قتل فی الشهر الحرام زید علیه ثلاث دية) ظهورش بلکه بالاتر، تصریح در انواع قتل دارد، خصوصاً که مقدار دیه در قتل خطائی در آخر آورده شده است و به ویژه که تصریح دارند که تغلیظ مختص به دیه نفس است که نشان می دهد اگر این تغلیظ اختصاص به قتل عمد می داشت، بیان می کردند. مرحوم صاحب شرایع و شهید ثانی در شرح شرایع نیز به همین طریق مشی کرده اند، بلکه بعد از تصریح و بیان مقدار دیه در خطای محض آورده اند که (ولو قتل الشهر الحرام الزمه دية وثلاثاً من الی الاجناس کان تغلیظاً ... و لا يعرف التغلیظ فی الاطراف) (و شهید ثانی در شرح آن می فرمایند: (تغلیظ الدیه بالقتل فی اشهر الحرم موضع وفاق وبه نصوص كثيرة) و گویا تغلیظ دیه در مطلق قتل در اشهر الحرم از مسلمات فقهی است. (مسالك الافهام، ج ۱۵، ص ۳۲۰)
- ۸- مسئله ۶: دیه الخطاء تغلظ فی اشهر الحرم و فی الحرم... دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم (الکافی ۷، ۲۸۱، ح ۶ و التهذیب ۱۰: ۲۱۵) و ایضاً طریقه الاحتیاط، مسئله ۷: اذا ثبت انها تغلظ فی هذه المواضع فالتغلیظ هو ان يلزم دية و ثلاث من ای اجناس الدیات کان... (خلاف، ج ۵، ص ۲۲۲ و ۲۲۳)
- ۹- قد ذکرنا الدیه تغلظ فی العمد المحض و عمد الخطا و تخفف فی الخطا المحض فهذه مخفقه ابدأ الا فی ثلاثه مواضع: المكان والزمان والرحم.
- اما المكان فالحرم والزمان فالاشهر الحرم بأن یقتل ذا رحم بالنسب کالابوين والاخوة والاخوات واولادهم وفيه خلاف (المبسوط، ج ۷، ص ۱۱۶)
- ۱۰- سید علی طباطبائی، ریاض المسائل، چاپ سنگی، ج ۲، ص ۵۳۰ (قبل والظاهر اختصاص التغلیظ بالعمد للأصل واختصاص اکثر الفتاوی به من حيث التعلیل بالانتهاک وفيه نظر فان مقتضى الخبرین العموم به صرح الحلی فقال: قد ذکرنا ان الدیه تغلظ فی العمد المحض و عمد الخطا و تخفف فی الخطا المحض ابدأ الا فی موضعین: المكان والزمان فالمكان: الحرم والزمان: الاشهر الحرم فعندنا انها تغلظ بان توجب دية وثلاثاً و ظاهره کما ترى دعوی الاجماع علیه ایضاً و قریب منه ابن زهره حيث اطلق الحكم ولم یحلل بما یوجب التقیید بالعمد فقال: و یحب علی القاتل فی الحرم او الشهر الحرام دية وثلاث ای ان قال: کل ذلك بدلیل اجماع الطائفة ومثله فی الاطلاق عبارة الفاضل فی التحریر والارشاد ولذا صرح بالعموم للثلاثة بعض متأخری الاصحاب مدعیاً علیه النص والاجماع.)

- ۱۱- ابن ادریس حلی، السرائر، موسسه النشر الاسلامی، ج ۳، ص ۳۲۳.
- ۱۲- ابن زهره الحلبي، پیشین، ص ۴۱۴.
- ۱۳- «الظاهر اختصاص ذلك بالعمد كما تشعر به عبارة النهاية وتعليل الاصحاب بالانتهاك ويدل عليه الاصل فيقتصر في خلافة على اليقين» (فاضل هندی، كشف اللثام، چاپ سنگی، ج ۲، ص ۴۹۶)
- ۱۴- شیخ محمد حسن نجفی، پیشین، ج ۴۳، ص ۳۸.
- ۱۵- سید ابوالقاسم خویی، مبانی تکلمه المنهاج، ج ۲، ص ۲۰۰.
- ۱۶- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۴۹، ج ۱- شیخ کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۸۱، ج ۶- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۷۹، ج ۹.
- ۱۷- همان، ص ۱۵۰، ج ۴.
- ۱۸- همان ص ۱۵۰، ج ۵.
- ۱۹- شیخ حر عاملی، پیشین، ج ۳.
- ۲۰- سید محمد صادق روحانی، فقه الصادق، ج ۲۶، ص ۱۹۱.
- ۲۱- گنجینه آرای فقهی- قضایی مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، کد ۵۸.
- ۲۲- همان.
- ۲۳- همان.
- ۲۴- همان.
- ۲۵- همان.
- ۲۶- شیخ حر عاملی، پیشین، شیخ صدوق، پیشین.
- ۲۷- شیخ حر عاملی، پیشین، ص ۳۰۱، ج ۱.
- ۲۸- همان، ص ۳۰۳، ج ۱.
- ۲۹- همان، ص ۳۰۴، ج ۱.
- ۳۰- شیخ حر عاملی، پیشین، ص ۳۰۰، ج ۱.
- ۳۱- همان، ج ۱۷، ص ۳۸۳، ج ۶.
- ۳۲- همان، ص ۵۴۵، ج ۱.
- ۳۳- همان، ج ۱۹، ص ۳۰۴، ج ۱.
- ۳۴- همان، ج ۱۷، ص ۵۴۶، ج ۲ و ۴.
- ۳۵- همان، ج ۵.
- ۳۶- همان، ج ۱۹، ص ۳۰۳، ج ۱.
- ۳۷- همان، ص ۳۰۰، ج ۱.
- ۳۸- همان، ج ۱۷، ص ۳۸۳، ج ۶.
- ۳۹- پاسخ قسمت دوم سؤال به محضر حضرت آیت الله مکارم شیرازی برای بهره‌مندی از دیدگاههای ایشان ارسال شد و معظم له در این باره چنین مرقوم فرمودند:
باسمه تعالی
«از ارسال جزوه محققانه آن مرکز محترم در مورد تغلیظ دیه متشکر شدیم. از آنجا که بخش اول جزوه، هماهنگ با فتوای ماست که معتقدیم در مسأله تغلیظ تفاوتی بین انواع قتل نیست هر چند، نسبت به تفاوت در غیر قتل عمد احتیاط مستحب به مصالحه در مقدار تفاوت کرده‌ایم. در این قسمت بحثی نیست و اما نسبت به بیت‌المال با توجه به این تغلیظ برخلاف اصل است و قدر متیقن آن غیر بیت‌المال است و اطلاقات ادله از بیت‌المال انصراف دارد و فلسفه تغلیظ در مورد بیت‌المال جاری نیست، ما تغلیظ ر در مورد بیت‌المال جاری نمی‌دانیم.»
- ۴۰- اینترنت

افراط در استعمال کلمات و اصطلاحات عربی و بی‌توجهی به ساختار نگارش زبان فارسی

افراط در استعمال کلمات و اصطلاحات عربی و بی‌توجهی به ساختار نگارش زبان فارسی، فهم نوشته را دشوار می‌سازد. برای به دست دادن نمونه‌ای از این نوشته‌ها، هیچ مکتوبی گویاتر از متن ترجمه‌ای نیست که علامه علی اکبر دهخدا به طنز در یکی از مکاتیب روزنامه «صوراسرافیل» آورده است.^(۱) مقدمه طنز وی آن است که نامه-ای به زبان عربی به دفتر مجله واصل می‌شود و او ترجمه آن را به فارسی از یکی از افاضل درخواست می‌نماید. «عصری آقا آمد صورت ترجمه داد به من. چنانچه بعضی از آقایان مسبقند، من از اول یک کوره سوادى داشتم، اول یک قدری نگاه کردم، دیدم هیچ سر نمی‌افتم، عینک گذاشتم دیدم سر نمی‌افتم، بردم دم آفتاب نگاه داشتم دیدم سر نمی‌افتم، هرچه کردم دیدم یک کلمه‌اش را سر نمی‌افتم. مشهدی او یار قلی حاضر بود، آقا فرمود: نمی‌توانی بخوانی بده مشهدی بخواند. مشهدی گرفت یک قدری نگاه کرد، گفت ما را دست انداختی! من زبان فارسی را هم به زحمت می‌خوانم تو به من زبان عبری می‌گویی بخوان! آقا فرمود: مؤمن! زبان عبری کدام است؟ این اصلش به بزبان عربی بود، کبابی دخواست به من فارسی ترجمه کردم. او یار قلی کمی مات مات به صورت آقا نگاه کرد و گفت: آقا اختیار دارید راست است که ما عوامیم اما ریشمان را که در آسیاب سفید نکرده‌ایم. بنده خودم در جوانی کمی از زبان عبری سر رشته داشتم این زبان عبری است... آقا فرمود: خیر تو نمی‌فهمی، این زبان فارسی است.

دیدم الآن است که او یار قلی به آقا بگوید شما خودتان نمی‌فهمید و آن وقت نزاع در بگیرد. گفتم: مشهدی! من و شما عوامیم ما چه می‌فهمیم. آقا لابد عملش از ما زیادتر است، بهتر از ما می‌فهمد. صورت ترجمه ارائه شده این بود:

«ای کاتبین صوراسرافیل چه چیز است مر شما را که نمی‌نویسید جریده خودتان را همچنانی که سزاوار است مر شما را که بنویسید آن را و چه چیز است مر شما را با کاغذ لوق و امرداد و تمتع از غیر یائسات در صورت تیقن به عدم حفظ مرئه مرعه خود را و در صورت دیدن ما آنان را که الان از حجره دیگر خارج شده‌اند. حالی کونی که می‌توانید بنویسید مطالبی عداى آنها را.

پس به تحقیق ثابت شد ما را به دلایل قویمه به درستی که آنچنان اشخاصی که می‌نویسند جراید خود را مثل شما، آنانند عدوما و عدوهای ما آنانند البته عدو خدا.

پس حالا می‌گوییم مر شما را که اگر هرآینه مداومت کننده باشید شما بر توهین اعمال ما یعنی اشاعه کفر و زندقه. پس زود است که می‌بینید باس ما را هرآینه تهدید می‌کنیم شما را اولاً تهدید کردنی. و هرآینه می‌زنیم شما را در ثانی زدن شدیدی، و هرآینه تکفیر می‌کنیم شما را در ثالث و رابع کشتن کلاب و خنازیر و هرآینه آویزان می‌کنیم شما را بر شاخه‌های درخت توت آنچنانی که در مدرسه ماست تا بدانید که نیست مرعامیان را بر عالمین سبیلی. والسلام»

پی‌نوشت:

۱- علی اکبر دهخدا، چرندوپرند، کانون معرفت، از شماره ۱۶، روزنامه صوراسرافیل، ص ۵۰ تا ۵۳.

مصطلحات حقوقی و قضایی*

اجاره مترادفه

در عقدهای اجاره‌ای که دراز مدت است برای مقابله با نوسان قیمت‌ها، یک عقد اجاره را به چند نفر اجاره متصل و پی‌درپی (= مترادف) درمی‌آورند به‌طوری که پایان مدت اولین عقد اجاره، متصل به آغاز مدت دومین اجاره باشد و هکذا. برای مقابله با قانون مالک و مستأجر سابق (مصوب ۱۳۳۹) از اجارات مترادفه استفاده می‌شد. منابع: دائر المعارف حقوق تعهدات ۳۰/۱، لسان‌الحکام ۹۴، ردالمختار ۷/۶. الفتاوی الکاملیه ۱۹۸.

اجاره

در لغت به معنی زنه‌ار دادن، پناه دادن، امان دادن، رهانیدن است. اصطلاحاً عقدی است برای واگذاری منافع به عوض، به نظرم مدت، عنصر آن نیست ولی قانون مدنی مدت را عنصر آن شمرده است. منافع اجاره ممکن است خدمات و یا منافع مادی چون سنگ معدن نمک و فیروزه باشد. به هر حال باید منافع عقلایی باشد پس اجاره میمون و خرس برای تماشای در معابر وسیله دوره گردان باطل است. منافع باید مشروع باشد پس اجیر شدن برای ترور آدم‌ربایی فاسد است. اجاره برای کارهای هنری و تألیف کتاب درسی است. لازم نیست که اول مدت اجاره متصل به زمان عقد اجاره باشد و ممکن است تعیین آغاز مدت لازم نیست که اول مدت اجاره متصل به زمان عقد اجاره باشد و ممکن است تعیین آغاز مدت بسته به نظر مؤجر و مستأجر و یا ثالث باشد در ظرف معقول.

اگر مؤجر از اجرای تعهدش امتناع ورزد مستأجر باید الزام او را به اجراء، از دادگاه بخواهد. اگر اجبار او متعذر باشد او حق فسخ اجاره را دارد (مواد ۲۳۸-۳۷۶-۴۷۶ ق.م). همین حکم در موردی جاری است که مؤجر در اثناء مدت اجاره مانع بهره‌برداری مستأجر گردد. امتناع مستأجر از اجرای تعهدش هم همین حکم را دارد. عقد اجاره تا زمان صدور حکم دادگاه مستصحب است. دلیل خیار فسخ (= خیار تعذر تسلیم) قاعده لا ضرر است.

اگر در عقد اجاره محل تسلیم عوضین را نگفته باشند عرف مسلم باید رعایت شود. در صورت نبودن عرف مسلم باید در محل انعقاد اجاره عوضین تسلیم شود (مواد ۲۸۰-۳۷۵ ق.م). اگر ثالثی پیش از تسلیم عین مستأجره آن را تلف کند و یا مانع تسلیم گردد (مثلاً غصب کند) عقد اجاره مستصحب است و مستأجر می‌تواند فسخ اجاره کند و اجاره بها را پس بگیرد یا از دادگاه خسارت خود را از ثالث بخواهد و اجرت‌المسمی را. اگر ثالثی بعد از قبض عین مستأجره مزاحم مستأجر گردد مستأجر می‌تواند در دادگاه از او خسارت بگیرد یا صدور حکم حق اجاره را ندارد.

اتلاف عین مستأجره توسط مؤجر قبل از قبض، به مستأجر حق می‌دهد که اجاره را فسخ، به مستأجر حق می‌دهد که اجاره را فسخ کند و اجرت‌المسمی را پس بگیرد یا فسخ نکند و خسارت وارده را بخواهد. اتلاف آن به دست مستأجر قبل از قبض در حکم قبض اوست و باید تمام اجاره بها را بدهد. آنچه که درباره اتلاف عن مستأجره قبل از قبض گفته شد در مورد اتلاف بعد از قبض و پیش از شروع بهره‌برداری و نیز اتلاف در اثناء مدت بهره‌برداری هم مجزی است. به هر حال فسخ اجاره به علت اتلاف در اثناء مدت بهره‌برداری، از تاریخ اتلاف خواهد بود و اثر قهقراپی ندارد.

*** تلف مورد اجاره قبل از قبض**

تلف عین مستأجره صور گوناگون دارد:

۱- قبل از قبض، ۲- بعد از قبض و قبل از شروع بهره‌برداری، ۳- پس از شروع به بهره‌برداری و قبل از ختم مدت اجاره، از آنجا که عقد اجاره بارزترین عقود مستمر است مباحثی که این‌جا می‌آید الگو برای سایر عقود مستمر هم هست. اما ماده (۳۸۷ ق.م.) مختص بیع است و شامل عقود دیگر نیست پس در مسائل سه گانه بالا مواد عام باب تعهدات قانون مدنی باید رعایت شود که تلف را موجب معاف شدن از اجرای تعهد می‌داند، نه موجب انحلال عقد (ماده ۲۹ ق.م.). بنابراین این ماده، مستأجر حق ندارد اجاره بها را به علت تلف عین مستأجره پس بگیرد. زیرا مؤجر تقصیری نکرده (در تسلیم) و علت تلف عین مستأجره خارج از حیطه اقتدار او بوده است و کسی را به تعهد محال نمی‌توان مکلف کرد (دائر المعارف حقوق تعهدات ۱/۹۶۴/۱۵). همین نتیجه را گروهی از فقهای امامیه هم قبول کرده‌اند با استدلال دیگر، گفته‌اند: عقد اجاره از حین عقد مملک عوضین است، و چون تلف منافع (به تبع تلف عین مستأجره) در مالکیت مستأجر صورت گرفته است پس به حساب او باید نهاده شود و در نتیجه، حقی بر اجاره بها ندارد. (جواهر ۴/۵۴۴/۳۰). شاید نویسنده قانون مدنی مایل به این نظر بوده است که در باب اجاره به خلاف باب بیع (ماده ۳۸۷ ق.م.) سکوت اختیار کرده است، به خصوص که آن ماده مستند به حدیثی است که اختصاص به بیع داده شده است و در مانحن فیه اضطراب آرا را دیده می‌شود (در فقه).

به نظر من در عقود تملیکی معوض، دو عامل ذیل اساسی و پایه است که نادیده نباید گرفت:

الف- تملیک در برابر تملک، و این در تاریخ عقد صورت می‌گیرد.

ب- تسلیم در برابر تسلیم که همراه قبض و اقباض است. عامل اول مقدمه است و عامل دوم هدف. پس اگر یک طرف عقد، به علت تلف مورد عقد (مثلاً عین مستأجره) قادر به تسلیم نباشد طرف مقابل هم معاف تسلیم و اگر قبلاً تسلیم کرده حق استرداد دارد.

باید دانست که اقباض در اجاره از سوی مؤجر همانا تسلیم عین مستأجره است به استمرار در طول مدت

اجاره، پس اگر عین مستأجره در اثناء مدت اجاره تلف شود و از همان تاریخ تلف، مستأجر معاف از تسلیم اجاره بهاست یعنی عقد از آن تاریخ خود به خود منفسخ است. اگر بخشی از عین مستأجره در اثناء مدت تلف گردد مستأجر نسبت به باقی مدت، خیار تبعض صفقه دارد. صاحب جواهر الکلام در مسئله تلف عین مستأجره قبل از قبض تردید بسیار ابراز کرده است.

اگر مستأجر دچار عذر (عام یا خاص) گردد به طوری که نتواند از عین مستأجره بهره‌ور گردد اقباض عین مستأجره به او مقدور نیست، پس او هم معاف از تسلیم بهاست.

در عقد اجاره کافی است که مؤجر، مالک منافع عین مستأجره باشد و مالک بودن عین آن، ضرورت ندارد. اگر موجر دارای حق انتفاع غیر قائم به شخص باشد (چنانچه در وقف متحمل است) به نظر می‌رسد که اجاره آن، خالی از اشکال باشد. با وفات مؤجر یا مستأجر، اجاره منحل نمی‌شود مگر آنکه شرط مباشرت انتفاع شده باشد.

عقد اجاره مانع عملیات اداره عین مستأجره از سوی مؤجر نمی‌باشد ولی حتی المقدور نباید مزاحم انتفاع مستأجر گردد. در صورت مزاحمت دو حق، حق مؤجر مقدم است و مستأجر هم حق فسخ اجاره را دارد. هزینه اداره بر مؤجر است مگر در تعمیرات جزئی به هر حال رعایت عرف محل ضروری است. مستأجر نباید مورد اجاره را در غیر مقصد اجاره صرف کند. در صورت تخلف، مؤجر حق دارد از دادگاه منع او را بخواهد. اگر این کار مقدور نباشد مؤجر حق فسخ دارد.

شرط ضمان مستأجر در عقد اجاره درست است و گرنه (در فرض عدم اشتراط) مستأجر به علت اینکه امین است فقط در صورت تعدی و تفریط ضامن است. (جواهر ۱/۵۳۰/۴ - ۱۶ و ۳۰/۵۳۳) در عرف عصر حاضر مباشرت انتفاع مستأجر، مفروض ضمن العقد است خواه در امکان مسکونی باشد خواه نه. عقد اجاره در موارد ذیل منحل است:

اول- در صورت به کار بردن یکی از خيارات به جز خياراتی که اختصاص به عقد بيع دارد (جواهرالكلام ۳۵/۲۹/۵۳۰/۴ و ص ۳۳-۲۵/۵۳۱ و ص ۴/۵۵۳-۱۸-۲۵).

دوم- سپری شدن مدت اجاره (ماده ۴۹۴ ق.م.ا). در مورد امکان کسب و پیشه، اجرای ماده (۴۹۴) مشکلات دارد که باید به ترتیب خاص عمل کرد. اما در مورد امکان مسکونی، اجرای ماده مذکور چنانکه در اروپا هم معمول است موقعی میسر است که سلامت اقتصادی تأمین شده باشد. اقتصاد سالم اقتضاء دارد که شرکت‌های ساختمانی در سراسر کشور، فعال باشند، در حدود تقاضای خریداران مسکن، ساختمان و آپارتمان به بازار عرضه کنند، و این موقعی میسر است که مشتریان مسکن بتوانند با تکیه به درآمد ناشی از نیروهای کار خود وام خرید مسکن از بانکها و مؤسسات استقراضی بگیرند؛ داشتن نیروی کار محتاج به مهارت فنی و آموزش در مؤسسات آموزشی (اعم از دانشگاه‌ها و غیره) است؛ تربیت چنان نیروهایی باید دارندگان آن نیروها را جذب کند؛ دولت فقط بخش مختصری از این نیروها را جذب می‌کند (استخدام دولتی)، عمده نیروها را باید بازار جذب کند. با این توضیح می‌بینیم که همه مسائل به هم بستگی دارند. در چنین محیط زندگی، مشاهده می‌شود که مستأجر منزل مسکونی در پایان مدت اجاره قبلاً محل جدید را اجاره کرده و نقل مکان می‌کند و مستأجر جدید، درست روز بعد از تخلیه مسکن، به آن مسکن اسباب‌کشی می‌کند بدون اینکه مسکن مورد اجاره حتی یک روز بدون مستأجر باشد.

سوم- اقاله عقد اجاره که بسته به رضای طرفین عقد اجاره است.

چهارم- وجود سایر اسباب انحلال مانند تعذر تسلیم و تلف قبل از قبض (ر.ک. انحلال عقد).

منابع: جواهرالكلام ۱/۵۲۷/۴ و ۵۲۸-۵۴۰-۵۴۳-۵۴۸. عروه الوثقی ۴۶۳. اثنی عشریه ۱۴۵. المجموع ۲۵۸/۱۴-۲۸۴-۲۹۳. دائر المعارف حقوق تعهدات ۵۲/۳۱/۱. سیوطی، اعجاز القرآن ۲۱/۲، الحاوری ۱۶۴/۱-۱۹۶. جامع‌الشتات ۷۷. ارث ۱/ شماره ۳۷ تا ۴۱. ابن عابدین، رسائل ۳۳/۱-۳۱۴. عقد ضمان، تألیف راقم این سطور، شماره ۹۰-۹۸-۲۷۱-۳۶۹. وصیت از راقم ابن سطور ۱۷۳-۱۷۴-۴۹-۵۰-۱۶۱. حقوق تعهدات از ابن نویسنده ۱/ شماره ۵۷. ابن اثیر، نهاییه ۳۱۳/۱. نهاییه طوسی ۴۵۱. تهذیب اللغة ۱۷۹/۱۱. مجمع‌البحرین ۲۰۸-۲۱۸.

* اجاره احشام

این قسم اجاره، برای بهره‌برداری از شیر حیوان مورد اجاره است که عقد منحه نامیده می‌شود. اجاره‌ای است صحیح و مشروع؛ اجاره بهای آن ممکن است فقط تعلیف حیوان و یا مختلط از تعلیف و غیره باشد، یعنی مستأجر، علفه حیوان را بدهد و از شیر او کلاً یا بعضاً بهره‌ور گردد. ممکن است مؤجر، تعهد تعلیف کند.

منابع: دائر المعارف حقوق تعهدات ۳۵/۱

* اجاره از قرار

یعنی اجاره‌ای که مال‌الاجاره از قرار شبی یا هفته‌ای یا ماهی یا سالی و مانند اینها معین شده باشد ولی اول و آخر مدت اجاره را ذکر نکنند و یا فقط اول آن را ذکر کنند مانند اجاره دوچرخه از قرار ساعتی فلان مبلغ که معمول است، اجاره تاکسی از قرار ساعتی فلان مبلغ، اجاره اتاق به دانشجویان در تهران معمولاً از قرار ماهی است و با رسیدن فصل تابستان و تعطیل دانشگاه‌ها اجاره منحل می‌شود. اراضی خراج را در قدیم، دولتها به این صورت اجاره می‌دادند (ماده ۵۰۱ ق.م.). دلیلی در دست نیست که مدت معلوم، عنصر عقد اجاره به‌طور عام و در همه اصناف اجاره باشد؛ پس به موجب اصل حاکمیت قراردادهای این گونه اجاره صحیح است و در عرف و سیره هم شاهدی بر آن است.

منابع: جواهر ۲۴/۵۳۴/۴. سیوطی، الاشباه و النظائر ۹۹. الماوردی الاحکام السلطانیة ۱۷۴.

* اجاره اشجار

گونه‌ای از اجاره اشیاء است. اجاره اشجار برای استفاده از میوه و یا برگ آنها (مانند برگ توت و چای) صحیح است. اجاره از عقود مسامحه است و پاره‌ای از مسامحات در آن، قابل اغماض است.

منابع: دائر المعارف حقوق تعهدات ۳۵/۱.

* اجازه اشخاص

(سر فصل ماده ۵۱۲ ق.م.) مؤجر در این قسم اجاره، شخص حقیقی و حقوقی است که نیروهای کارش را برابر مزد واگذار می‌کند. طرف را مستأجر گویند؛ مؤجر را اجیر نامند؛ مال‌الاجاره را اجرت خوانند. ماده ۵۱۳ ق.

م.

منابع: دائر الامعارف حقوق تعهدات ۳۶/۱.

* اجاره اشياء

(= اجاره اعيان) مورد اجاره مال منقول و يا غيرمنقول است كه آن را عين مستأجره گويند. مورد اجاره ممكن است عين مشخص و يا كلي در ذمه باشد كه در مورد فروش بليت هواپيما و كشتي و اتومبيل مساري مي توان ديد. اكثر مباحث اجاره گرد اين قسم اجاره مي گردد اما با پيدايش مباحث مهم كار و كارگري و وضع قانون كار، مقررات اجاره اشخاص (اجاره انسان) رونق بيشترى يافته است.

منابع: دائر المعارف تعهدات ۳۷/۱. رهن و صلح ۲۶-۱۰۰. المجموع ۲۵۹/۱۴-۲۶۱-۲۸۶. وافى ۱۲۶/۳-۱۲۷-۱۳۹. ردالمختار ۴۷/۶-۵۱. ابن رجب، القواعد ۴۶. فرهنگ اصطلاحات اجتماعى و اقتصادى ۱۵۲-۱۵۷.

* اجاره اعمال

(- اجاره خدمات- اجاره اشخاص- اجاره انسان- اجاره نفس- اجاره كار) كه در برابر اجاره اعيان و اجاره حيوان به كار رفته است (رك. اجاره اشخاص). اجاره دايه براى شير دادن كودك (اجاره ظئر) هم گونه اى از اجاره اعمال است.

اجاره اعمال دو قسم است: اول- اجاره خاص. دوم- اجاره مطلق. قرارداد كار، اخص از اجاره اعمال است زيرا در قرارداد كار، رابطه تبعيت (Subordination) بين كارگر و كارفرما هست و حال آنكه اين رابطه در اكثر اقسام اجاره اعمال نيست، مانند خياطى كه براى مشترى لباس مي دوزد.

زن و شوهردار بى اذن شوهر مي تواند نيروى كارش را به اجاره دهد تا آنجا كه با حقوق زوجيت منافات نداشته باشد. اجير به محض ختم كار، مستحق اجرت است (رك. اجرت بر واجب).

منابع: دائر المعارف حقوق تعهدات ۳۶/۱-۵۴-۵۷. اين غائم بغدادى. مجمع الضمانات ۲۸-۳۷ جواهر ۵۳۰/۴-۵۳۲-۵۳۶-۳۴۵-۱۴/۵۳۵. مفتاح الكرامه ۱۷۸/۴ وافى، سوم ۲۵-۱۲۸.

* اجاره اعيان

(= جاره اشياء، اجاره اموال) قبل از توسعه مسائل كار و كارگري و قانون كار، اهم اقسام اجاره بود و اكثر مباحث حقوق مدنى و فقه گرد آن دور مي زند. در واژه اجاره شرح جامع آورده شد كه اهم مباحث را دربر دارد.

منابع: جواهر ۵۴۵/۳ و ۵۴۶/۵-۱۷-۳۳ و ۵۴۷/۳-۱۰.

*** اجاره اموال**

همان اجاره اشیاء یا اجاره اعیان است که در برابر اجاره اشخاص (= اجاره انسان، اجاره خدمات) و اجاره حیوان به کار می‌رود. به آن واژه‌ها بنگرید.

*** اجاره انسان**

(اجاره اعمال، اجاره خدمات) موضوع این اجاره کار مؤجر است یعنی او نیروی کارش را به اجاره می‌دهد و عوض می‌گیرد. این واژه در اعم از قرارداد کار به مار رفته است.
منابع: دائر الاالمعارف حقوق تعهدات، اول ۴۱. شعائر اشرفی ۲۸۰.

*** اجاره انههار**

موضوع این قسم اجاره نهر، چشمه، رودخانه، چاه عمق است برای آبیاری و یا صید ماهی و غوص. اجاره قنات هم صحیح است. حنیفه اجاره شیلات را درست نمی‌دانند بی دلیل قانع کننده.
منابع: جواهر ۵۵۰/۴. ردالمختار ۶۳/۶.

*** اجاره باطل**

اگر اجاره باطل باشد مستأجر باید اجرت‌المثل منافع عین مستأجره را که منصرف شده به مؤجر بدهد، هرچند که منافع مستوفات باشد. (ماده ۳۲۰ ق. م.) مؤجر هم باید اجاره بها را رد کند خواه جهل به فساد اجاره، در میان باشد خواه نه (ماده ۳۶۵-۶۵۴ ق. م.).
منابع: دائر الاالمعارف حقوق تعهدات ۴۲/۱. جواهر ۳/۹۷۴/۶.

*** اجاره به ثالث**

در اجاره اشیاء، اجاره عین مستأجره به شخص ثالث است. این قسم اجاره را اجاره ثانی، اجاره فرعی، اجاره مستأجر به مستأجر هم گویند. در عرف مسلم کنونی این قسم اجاره بدون تصریح در سند اجاره، غیرنافذ و فضولی است.

*** اجاره برای احداث**

یعنی اجاره برای احداث اعیان، مانند اجاره زمین برای احداث خانه، باغ، گورستان، مدرسه، تأسیسات بازی تنیس یا فوتبال. این را استحکار هم نامیده‌اند. حاکم بر این قسم اجاره عقل و عرف است.
منابع: دائر المعارف حقوق تعهدات ۴۲/۱. مقام الفضل ۱۶. جواهر ۱۸/۵۵۰/۴.

*** اجاره به شرط مباشرت**

یعنی اجاره‌ای که در آن تصریح کنند که فقط خود مستأجر حق بهره‌برداری از مورد اجاره را دارد. پس اگر مستأجر در اثناء مدت اجاره بمیرد حالت تعذر شرط، پیش می‌آید و مؤجر، حق فسخ دارد (ماده ۲۴۰ ق.م. در ماده ۴۹۷ ق.م. فرق بین قید و شرط نهاده و فوت مستأجر را در فرض مذکور موجب انحلال عقد اجاره شمرده است. در عصر ما عدم اجاره به ثالث، عرف حاکم بر عقد اجاره است.

*** اجاره بندی**

تعیین اجاره برای مستغلات متعدد که به صورت مجموعه ساختمانی است از طرف مالکان و یا قانون. حالت عموم مجموعی در مورد اجاره‌ها شرط تحقق این واژه است.

*** اجاره بها**

عوض منافع در اجاره اعیان و حیوانات است که اجرت المسمی نامیده می‌شود. و مال الاجاره هم منصرف به آن است. در برابر بهره بها (= اجرت المثل) به کار رفته است.

منابع: دانشنامه حقوقی ۵۸۴/۳ - ۵۸۸. فرهنگ اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی ۲۲۸. ترمینولوژی حقوق.

*** اجاره چاه**

هرگونه چاه را از عمیق و نیمه عمیق را برای آبیاری و نوشیدن آب می‌توان اجاره داد.

منابع: جواهر ۱/۵۴۹/۴.

*** اجاره حق انتفاع**

دلیلی نیست که حتماً مؤجر مالک منافع عین مستأجره باشد کافی است که دارای حق انتفاعی باشد که عرفاً قابل اجاره است، چنانکه عقیده گروهی در مورد اقطاع و تیولها همین بوده است.

منابع: حقوق اموال ۱۷۶ - ۱۷۷. دائر المعارف حقوق تعهدات ۴۴/۱. فلسفه فرهنگ و هنر ۱۸/۷۵.

*** اجاره حیوان**

عقد اجاره‌ای است که مورد آن، حیوان باشد. اهداف آن گوناگون است: حمل و نقل بار و مسافر، بهره گرفتن از شیر و پشم و نتاج و مصرف جفت‌گیری (= ضراب الفحل). اجاره دادن سگ مسابقه آیا درست است؟ اجاره دادن میمون و خرس برای تماشا در معابر درست نیست. مؤجر باید لوازم متعارف حیوان (= پالان، زین، افسار، توبره، دهنه، عنان و مانند اینها) را بدهد؛ اینها از توابع مورد اجاره است و نیاز به تصریح در عقد نیست. برخی معتقدند که اجاره حیوان برای لقاح مورد نهی است.

منابع: ابن اثیر، نهاییه ۲۳۴/۳. مجمع البحرین ۱۰۸. جواهر ۵۳۴/۴ - ۵۴۹. وافی، سوم ۳۱ - ۱۲۶. حقوق تعهدات ۴۴/۱ -

۴۵. اغاثه الیهقان ۳۷/۲. ترمینولوژی حقوق.

ادامه دارد...

* (برگرفته از: کتاب «مبسوط در ترمینولوژی حقوق» تألیف استاد دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی)

مواعظ عرفانی از بزرگان دین

از: مفسر کبیر، حکیم الهی، عارف ربانی، فقیه صمدانی
آیت الله علامه سید محمدحسین طباطبائی

بسم الله الرحمن الرحيم

(نامه اول)

سلام علیکم

برای موفق شدن و رسیدن به منظوری که در پشت ورقه مرقوم داشته‌اید، لازم است همتی برآورده و توبه نموده، به مراقبه و محاسبه پردازید. به این نحو که هر روزه که طرف صبح که از خواب بیدار می‌شوید، قصد جدی کنید که هر عملی که پیش می‌آید، رضای خدا عزاسمه را مراعات خواهم کرد. آن وقت در هر کاری که می‌خواهید انجام دهید، نفع آخرت را منظور خواهید داشت، به طوری که اگر نفع اخروی نداشته باشد، انجام نخواهید داد، هر چه باشد. و همین حال تا شب، وقت خواب، ادامه خواهید داد.

وقت خواب، چهار – پنج دقیقه‌ای در کارهایی که روز انجام داده‌اید، فکر کرده و یکی یکی از نظر خواهید گذرانید، هر کدام مطابق رضای خدا انجام یافته، شکر بکنید و ه کدام، تخلف شده استغفار بکنید. و این رویه را هر روز ادامه بدهید. این روش اگر چه در بادی (آغاز) حال، سخت و ذائقه نفس تلخ می‌باشد، ولی کلید نجات و رستگاری است.

و هر شب پیش از خواب، توانستید سور مسبحات یعنی: سوره حدید و حشر و صف و جمعه و تغابن را بخوانید و اگر توانستید، تنها سوره حشر را بخوانید و پس از بیست روز، از حال اشتغال، حالات خود را برای بنده رد نامه بنویسید. انشاء الله موفق خواهید بود.

محمدحسین طباطبائی

نقد و بررسی قوانین

«کاهش ارزش پول»
مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه (قم)

اشاره: در راستای تحقق بخشیدن به منویات ریاست محترم معظم قوه قضاییه، حضرت آیت الله هاشمی شاهرودی (دام عزه) مبنی بر توسعه قضایی و عملی ساختن اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه بخشی از قوانین موضوعه را اعم از کیفری و حقوقی مورد مطالعه و ارزیابی قرار داده که اینک حاصل تلاش‌ها و پژوهش‌های به عمل آمده به صورت مقالات در نشریه «پیام آموزش» منتشر می‌گردد تا علاوه بر ارتقای سطح علمی و حقوقی قضات، زمینه پژوهش و تحقیق را برای پژوهشگران، به ویژه کارآموزان قضایی و دانشجویان حقوق فراهم آورد که آن نیز به نوبه خود می‌تواند روند اصلاح قانون را بهبود بخشد.

ماده قانونی: ماده (۵۲۲) قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی: «در دعاوی که موضوع آن دین و از نوع وجه رایج بوده و با مطالبه داین و تمکن مدیون، مدیون امتناع از پرداخت نموده، در صورت تغییر فاحش قیمت سالانه از زمان سررسید تا هنگام پرداخت و پس از مطالبه طلبکار، دادگاه با رعایت تناسب تغییر شاخص سالانه که توسط بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران تعیین می‌گردد، محاسبه و مورد حکم قرار خواهد داد؛ مگر اینکه طرفین به نحو دیگر مطالبه نمایند.»

نوع اشکال: ابهام.

توضیح: ماده فوق یکی از نوآوریهای قانون آیین دادرسی جدید است و در آیین دادرسی سابق وجود

نداشته است. تحولات اقتصادی سال‌های اخیر که موجب کاهش ارزش پول و بالا رفتن نرخ تورم شد، تبعات فراوانی را به دنبال داشته است. علم حقوق نیز از تأثیرات آن به دور نمانده است. این تأثیرات در ابواب مختلف حقوقی (تعهدات، ضمانات و جنایات) قابل مطالعه است. تصویب ماده ذکر شده در سال ۱۳۷۹، یکی از پی‌آمدهای تحولات فوق است. پیش از طرح اشکالات و سؤالات مربوط به قانون فوق، مبانی احتمالی لزوم جبران کاهش ارزش پول بیان می‌شود.

الف- مبانی احتمالی لزوم جبران کاهش ارزش پول:

مشکل کاهش ارزش پول در باب دیون و تعهدات از دو طریق قابل حل است. این دو طریق به اختصار مورد مطالعه قرار می‌گیرد:

۱- تعذر ادای مثل:

همان‌طور که می‌دانیم، هرگاه آنچه که در ذمه است از اموات مثلی باشد، در درجه اول باید مثل آن را ادا نمود.

هرگاه وام گیرنده مثل مالی را که وام گرفته است رد کند، تعهد او ساقط شده است، حتی اگر قیمت آن ترقی یا تنزیل کرده باشد.^(۱) در فرض فوق، هرگاه مثل متعذر و نایاب شود، باید قیمت آن را ادا نمود. در این مورد اختلافی وجود ندارد؛ گرچه از لحاظ اینکه قیمت چه زمانی باید محاسبه شود (زمان تعذر یا زمان مطالبه یا زمان پرداخت) اختلاف نظر دیده می‌شود.^(۲) از حیث فقهی، درهم و دینار از اموال مثلی به شمار می‌آیند و تابع احکام فوق است.^(۳)

لکن در مورد ماهیت پول امروزی بین فقیهان معاصر وحدت نظر وجود ندارد. عده‌ای آن را از اموال مثلی و عده‌ای آن را از اموال قیمی می‌دانند. بعضی نیز گفته‌اند: مثلی یا قیمتی بودن از اوصاف کالا است، درحالی که پول کالا محسوب نمی‌شود، لذا می‌توان آن را مثلی یا قیمتی به شمار آورد.^(۴)

عده‌ای دیگر گفته‌اند: پول از اموالی مثلی است، لکن قدرت خرید از اوصاف دخیل در مثلیت است.^(۵) در فرض اخیر، هرگاه قدرت خرید پولی از بین برود یا از آن به‌طور فاحش کاسته گردد، دیگر نمی‌توان رقم فعلی را مثل رقم به ذمه آمده به حساب آورد.

در صورتی که دیدگاه اخیر اثبات شود، در این صورت مدیون باید قیمت مال به ذمه آمده را بپردازد، زیرا

مثل نایاب محسوب می‌گردد. در این قبیل موارد نمی‌توان داین را مجبور نمود که همان مبلغ عددی را بپذیرد؛ به جهت اینکه مدیون باید همان چیزی را ادا کند که به ذمه آمده است و فرض این است که رقم فعلی به دلیل از دست دادن ارزش و قدرت خرید، همان رقم به ذمه آمده نیست. بعضی از حقوقدانان از این مسئله به لزوم وحدت بین موضوع تعهد و موضوع تأدیه یاد کرده‌اند.^(۶)

۲- خسارت:

یکی دیگر از راه‌های جبران کاهش ارزش پول در مورد تعهدات و دیون مالی، مسئله خسارت است. البته مقصود از خسارت در این مورد، خسارت قراردادی باید ارکان یا شرایط آن جمع شود. مانند آنچه که در ماده (۲۲۶) قانون مدنی آمده است که می‌گوید: «در مورد عدم ایفای تعهدات از طرف یکی از متعاملین، طرف دیگر نمی‌تواند ادعای خسارت نماید، مگر اینکه برای ایفای تعهد، مدت معینی مقرر شده و مدت مزبور منقضی شده باشد؛ و اگر برای ایفای تعهد مدتی مقرر نبوده، طرف وقتی می‌تواند ادعای خسارت نماید که اختیار موقع انجام با او بوده و ثابت نماید که انجام تعهد را مطالبه کرده است.» و یا مانند آنچه که در ماده (۵۲۰) قانون آیین دادرسی جدید آمده است که می‌گوید: «درخصوص مطالبه خسارت وارده، خواهان باید این جهت را ثابت نماید که زیان وارده بلاواسطه ناشی از عدم انجام تعهد یا تأخیر آن و یا عدم تسلیم خواسته بوده است؛ در غیر این صورت، دادگاه دعوای مطالبه خسارت را رد خواهد کرد.»

بنابراین، اگر تعهد مؤجل باشد، انقضای اجل و عدم ایفای تعهد شرط مطالبه خسارت است، و اگر عندالمطالبه باشد، اثبات مطالبه مورد تعهد توسط خواهان شرط درخواست خسارت است، و در هر دو صورت، در صورتی خوانده محکوم به پرداخت خسارت می‌شود که خواهان رابطه سببیت بین نقض تعهد یا تأخیر در آن را با ایراد ضرر ثابت نماید.

ب- سؤالات مربوط به ماده (۵۲۲) قانون آیین دادرسی:

۱- رابطه بین ماده (۵۲۲) و ماده (۶۵۰) قانون مدنی چیست؟

در ماده (۶۵۰) آمده است: «مقتضی باید مثل مالی را که قرض کرده است رد کند، اگرچه قیمتاً ترقی یا تنزیل کرده باشد.» بر فرض که پول را از اموال مثلی به شمار آوریم، به موجب ماده (۶۵۰)، قرض دهنده نمی‌تواند به استناد کاهش ارزش پول، مبلغی زیاده‌تر از اصل مبلغ پول وام داده شده مطالبه نماید.^(۷) و این درحالی است که ماده (۵۲۲) این حق را به طلبکار می‌دهد که کاهش ارزش پول را مطالبه نماید. این ناسازگاری چگونه توجیه می‌شود؟^(۸)

۲- مبنای ماده (۵۲۲) قانون آیین دادرسی چیست؟

همان‌طوری که اشاره شد، مطالبه مبلغی زیاده‌تر از اصل آنچه به ذمه آمده است، می‌تواند از طریق تعذر و نایابی مثل و انتقال ذمه مدیون از به پرداخت مبلغی زاید بر اصل دین از چه باب است، و ماده (۵۲۲) با کدام یک از دو مبنای مذکور سازگار است؟

۳- آیا ماده (۵۲۲)، شامل دیون از نوع وجوهای غیر ریالی نیز می‌شود؟

با توجه به اینکه در صدر ماده فوق آمده است: «در دعاوی که موضوع آن دین و از نوع وجه رایج بوده...»، آیا وجوهای غیر ریالی از شمول این قانون خارج است یا خیر؟ در فرض نخست علت آن چیست؟

۴- آیا در مورد دیون مؤجل نیز مطالبه داین شرط تحقق مسئولیت است؟

قید «با مطالبه داین» در صدر ماده (۵۲۲) می‌رساند که برای مطالبه خسارت لازم است که مدیون ممتنع، متمکن باشد و داین، ادای دین را نیز مطالبه کرده باشد. آیا در مورد دین مؤجل نیز مطالبه لازم است؟

۵- آیا تغییر شاخص ارزش پول شامل افزایش مالیت پول نیز می‌شود؟

تغییر اعم از کاهش و افزایش است. گرچه پول غالباً از ارزش آن کاسته می‌گردد، لکن ممکن است تحت شرایطی بر مالیت آن افزوده گردد، آیا در فرض مدیون می‌تواند مابه‌التفاوت را در پرداخت لحاظ کرده و آن را کسر نماید؟

۶- آیا می‌توان بین مقتض و مدیون تفصیل قائل شد و حکم ماده (۵۲۲) را در مورد قرض جاری ندانست؟

معمولاً قرض مبتنی بر مسامحه است و قرض دهنده هدفش مساعدت به مقتض است. مطالبه زیادی از سوی قرض دهنده حتی به دلیل کاهش ارزش پول خالی از شبهه ربا نمی‌باشد.

۷- اگر کاهش ارزش پول ناشی از حوادث اجتماعی- سیاسی یا تصمیمات اقتصادی دولت باشد (نه تأخیر مدیون)، آیا می‌توان مدیون را مسئول آن دانست.

پیش از این اشاره شد که رابطه سبب مستقیم بین ضرر و نقض تعهد یا تأخیر در آن، شرط مطالبه خسارت است. در موردی که کاهش ارزش از تصمیمات اقتصادی دولت یا حوادث و تحولات جامعه ناشی می‌شود، نمی‌توان آن را به فعل مدیون منتسب یا حداقل این رابطه «بلاواسطه» نیست.

۸- مبدأ محاسبه تغییرات چه زمانی است؟

در ماده (۵۲۲) گفته شده است: «در صورت تغییر فاحش قیمت سالانه از زمان سررسید تا هنگام پرداخت.»

براساس این عبارت، آیا تغییرات قیمت در محدوده زمانی سررسید و پرداخت محاسبه می‌گردد؟ اگر این مطلب صحیح باشد، در این صورت مطالبه داین^۹ که شرط الزام مدیون به جبران کاهش ارزش دانسته شد، چه می‌شود؟ در این مورد فرض وجود دارد؟

الف- دین عندالمطالبه باشد؛ در این فرض اصلاً سررسیدی وجود ندارد تا مبدأ محاسبه قرار گیرد.

ب- دین مؤجل باشد؛ در این فرض صرف انقضای اجل و امتناع مدیون، برای تحقق مسئولیت کافی نیست، بلکه (با توجه به ماده ۵۲۲) مطالبه داین شرط تحقق مسئولیت است. بنابراین، منطقی است که با توجه به مبنای ماده (۵۲۲)، مبدأ محاسبه، تغییرات زمان مطالبه داین تا پرداخت باشد.

این نکته قابل توجه است که اگر مبنای ماده (۵۲۲)، مسأله تعذر باشد، در این صورت به موجب ماده (۶۴۸) قانون مدنی، باید قیمت روز پرداخت ملاک عمل باشد.^(۹)

پی نوشت‌ها:

- ۱- ماده (۶۵۰) قانون مدنی
- ۲- علامه در قواعد می گوید: «ولو تعذر المثل فی المثل و جبت یوم الحسن بن یوسف الحلّی (العلامة- الحلّی)، قواعد الاحکام، ج ۱، چاپ اول، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ هـ ق، ص ۱۰۴.
- در مفتاح الکرامه ذیل عبارت قواعد آمده است: «کما فی السرائر التذکر و جامع المقاصد کما سسمعه عنه فی الدارهم و مجمع البرهان و المسالك و المفاتیح، ان الثبات انما هو المثل الى ان یطالبه... و قیل: تجب قيمته وقت القرض، و هذا نسب الى ابن ادریس... و قیل: وقت التعذر و هو خیر التحریر و نسب الى الشيخ و القاضي و ابن ادریس فی موضع من کتابه...» السيد محمدجواد الحسيني العاملي، مفتاح ، ج ۱۱، چاپ اول، دارالتراث، بیروت، ۱۴۱۸ هـ ق، ص ۸۲.
- ۳- الحسين بن يوسف حلّی (العلامة الحبی)، پیشین.
- ۴- برای دیدن دیدگاه‌های مختلف راجع به ماهیت پول مراجعه شود به: فقه اهل بیت، شماره ۷، صص ۹-۴۲، همان، شماره ۲، صص ۲-۹۸ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پول در نگاه اقتصاد و فقه، چاپ اول، مؤسسه فرهنگی اندیشه، ۱۳۷۵، صص ۱۱-۶۶.
- ۵- السيد محمدباقر الصدر، البنك اللاربوی فی اسلام، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۰ هـ ق، ص ۲۰۰.
- ۶- مهدی شهیدی، سقوط تعهدات، چاپ چهارم، نشر حقوقدانان، ۱۳۷۷، صص ۸۸-۹۳؛ برای دیدن نظر مخالف مراجعه شود به ناصر کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، چاپ دوم، شرکت انتشار با همکاری شرکت بهمن برنا، ۱۳۷۶، ص ۳۹.
- ۷- ناصر کاتوزیان، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، چاپ دوم، نشر دادگستر ۱۳۷۷، ص ۴۳۴؛ و نیز ر. ک. سیدحسن امامی، حقوق مدنی، ج ۲، چاپ سیزدهم، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۹۴.
- ۸- قرض اخص از دین است نه مترادف آن؛ ر. ک: یحی بن سعیدالحلی، الجامعه للشرائع، مؤسسه سیدالشهداء، قم، الخمينی (الامام الخمينی)، تحریر الوسيله، ج ۱، چاپ اول، النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۷ هـ ق، ص ۵۹۵؛ الشيخ يوسف البحرانی، الحدائق المناظره، ج ۲۰، النشر الاسلامی، ص ۱۰۶، محمدجعفر جعفری لنگرودی، ترموینولوژی حقوق، چاپ ششم، گنج دانش، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۱۶.
- ۹- در قسمت پایانی ماده (۶۴۸) قانون مدنی آمده: «... و در صورت تعذر رد مثل، قیمت یوم الرد را بدهد.»

نیم نگاهی به

«تأثیر تحقیر در بروز پرخاشگری»

همه روزه در صحن محاکم و در جریان رسیدگی قضایی، شاهد پرخاشگری‌های فراوان و گاه، طاقت فرسا و تحمل‌ناپذیر هستیم، آثار مواجه با صحنه‌های پرخاشگری، بر روح و روان و اعصاب انسان، ملموس و غیرقابل انکار است. پرخاش متداعیین به یکدیگر متأسفانه امری معمول و رویه‌ای متداول است. شاید طبیعی‌ترین عمل در بروز پرخاشگری متداعیین، نسبت به یکدیگر، رابطه آن دو است که هر یک درصدد جلب منفعت برای خود و دفع ضرر از خویش می‌باشند. (منازعه بر سر نفع و سود)

اما گاه چهره دیگری از پرخاشگری نیز در عرصه دادگاه‌ها رخ می‌نماید که طرف آن، قاضی و دادگاه و قانون است. آیا اینجا هم عامل جلب منفعت و دفع ضرر، به میزان و مقدار صحنه قبلی، مؤثر بوده است؟ یا عوامل دیگری هم ممکن است در بروز برخی از این پرخاشگری‌ها تأثیر داشته باشد؟ قطعاً مجموعه‌ای از عوامل متعدد می‌توانند در شرایط خاص، منتهی به رفتار پرخاشگرانه شوند؛ جهالت پرخاشگر، تحریک‌پذیری ناشی از استرس دعوا، اقتدارگرایی و... همه و همه از جمله عواملی هستند که می‌توانند موجب بروز رفتار پرخاشگرانه،

نسبت به قاضی دادگاه و قانون گردند. اما رفتار شناسان گاه عامل دیگری را هم در بروز این رفتار مؤثر می‌دانند: «تحقیر شخصیت افراد». آنان معتقدند هیچ‌کس دوست ندارد در هیچ موقعیتی بین هموعانش کوچک شمرده شود، و یا به عبارت دیگر، «تحقیر شود»

طبیعی‌ترین عکس‌العمل افراد در مقابل «تحقیر شود»، «مقاومت و دفاع» می‌باشد که با شکل‌های گوناگون بروز می‌کند. تحقیر فرزند، همسر، دوست، همکار، دانش‌آموز، ارباب‌رجوع و... یک پیامد طبیعی دارد: «دفاع و مقاومت با شکل‌های درگیری لفظی یا فیزیکی».

این دفاع، برای کاستن از میزان تحقیر و آثار تخریبی آن انجام می‌شود. هرچه افراد از نظر سنی پایین‌تر باشند؛ احساس تحقیر آنان کمتر است و هر چه سن افراد بالاتر برود، این احساس، بیشتر و رفتارهای تدافعی آنان در قابل پرخاشگری نیز افزایش می‌یابد. قطعاً، تحقیر فرد، در محضر قاضی و دادگاه، می‌تواند آثار بسیار مخرب‌تر و عکس‌العملی به مراتب تدافعی‌تر و پرخاشگرانه‌تر به دنبال داشته باشد. به راستی آموزه‌های دینی و اخلاقی، الزامات قانونی، رفتارهای انسانی، نظریه‌های علمی و... در خصوص رابطه «تحقیر و پرخاش»، چه تحلیلی دارند و برای درمان این بیماری روح، چه نسخه‌ای برای ما تجویز می‌کنند؟

*محمد درویش زاده (مستشار آموزش قوه قضاییه)

استفتائات حقوقی و قضایی

مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه (قم)

تشخیص هویت و آثار آن

سؤال:

- الف. آیا تشخیص هویت میت پیش از دفن فی نفسه واجب است؟
ب. در مواردی که جنازه مجهول الهویه است و تشخیص هویت متوقف بر اموری مانند قطع انگشت، کالبدشکافی و امثال آن است آیا این امور جایز است؟
ج. آیا احتمال ترتب آثاری همچون ارث، عده زن، پرداخت دیون و مانند آن مجوز اقدامات مذکور در بند «ب» برای تشخیص هویت میت است؟
د. آیا احتمال اموری همچون دفع اتهام از یک متهم، کشف جرم، دفع نزاع و فساد و... (با توجه به قوت محتمل) مجوز اقدامات فوق برای تشخیص هویت است؟^(۱)

جواب:

آیت الله محمد تقی بهجت:

- الف. خیر.
ب. الی د. جایز نیست و احتمالات مذکوره مجوز شرعی نیست.

آیت الله سید علی سیستانی:

- الف. واجب نیست.
ب. جایز نیست.
ج. محوز نیست.
دو فی حد ذاته مجوز نیست ولی اگر حفظ نفس مسلمانی متوقف بر آن باشد جایز است و دیه بر مباشر قطع واجب می شود.

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی

الف. فی نفسه واجب نیست و الله العالم.

ب، ج و د. حجیت شرعی بودن کشف موضوع از طریق قطع انگشت و تشریح ثابت نیست و محل اشکال است و الله العالم.

آیت الله محمدفاضل لنکرانی:

الف. چون تجهیز و دفن میت باید با اجازه ولی او باشد در صورت امکان باید ولی او شناسایی شود مگر اینکه صبر کردن یا یافتن ولی میت ممکن نباشد.

ب. اگر این امر فقط برای تشخیص هویت باشد جایز نیست مگر اینکه امر مهمی متوقف بر آن باشد.

ج و د. خیر احتمال این امور مجوز نیست بلی اگر یقین به حل این بارو با تشخیص هویت باشد برای تشخیص هویت راهی جز این نباشد مانعی ندارد.

آیت الله ناصر مکارم شیرازی:

الف تا د. تشخیص هویت میت فی نفسه واجب نیست ولی چنانچه به طور یقین یا به احتمال قوی مشکلاتی در امر ارث و عده و مانند آن و یا مشکلات خاص اجتماعی به وجود می آید باید تشخیص هویت شود و انجام اموری مانند کالبدشکافی و قطع انگشت در صورت ضرورت برای اهداف فوق مانعی ندارد.

آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی:

الف. تشخیص هویت میت فی نفسه واجب نیست ولیکن چون غالباً آثاری مترقب می باشد، از این جهت لازم است.

ب. به خاطر اینکه آثار، به مقدار لازم و ضروری و مرحله به مرحله می توان انجام داد.

ج و د. از جواب «ب» واضح شده که در صورت ضرورت و مرحله به مرحله، به مقدار لازم و با اذن حاکم شرع جایز است.

دیه قطع عضو برای تشخیص هویت میت

سؤال:

الف. در مواردی که به دلیل ضرورت، تشخیص هویت میت مجهول الهویه، قطع انگشتان تجویز می شود، آیا دیه نیز ثابت است یا خیر؟

ب. در صورت ثبوت دیه، مقدار آن چه اندازه و بر عهده کیست؟

ج. در صورت ثبوت دیه بر مباشر قطع آیا او می تواند ذمه خود را بریء کرده و آن را بر عهده کسانی که

خواستار تشخیص هویت میت هستند یا بیت المال بگذارد؟

د. در صورت ثبوت دیه، نحوه مصرف آن چگونه است؟^(۲)

جواب:

آیت الله محمد تقی بهجت:

الف. بلی.

ب. مثل دیه اعضاء حی است لکن نسبت به دیه میت حساب می شود و بر مباشر است.

ج. نمی تواند.

د. میراث نیست و صرف در وجوه خیر برای میت می شود.

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی:

الف. بلی در فرض سؤال قطع انگشتان دیه دارد و الله العالم.

ب. دیه آن به عهده مباشر قطع است و نسبت به مقدار آن به کتب فقهیه مفصله مراجعه شود و الله العالم.

ج. نمی تواند. والله العالم.

د. در فرض سؤال صرف در خیرات جهت میت می شود. والله العالم.

آیت الله محمدفاضل لنکرانی:

الف. بلی دیه ثابت است.

ب. مقدار آن یک دهم دیه انگشت انسان زنده است و بر عده کسی است که آن را قطع کرده است.

ج. خیر، او قبل از انجام عمل می تواند از اولیای دم و کسانی که خواهان تشخیص هویت هستند بخواهد دیه را به او بدهند تا بپردازد.

د. باید صرف امور خیر برای میت شود.

آیت الله ناصر مکارم شیرازی:

الف تا د. قطع انگشتان در مواردی که شرعاً جایز است دیه ندارد.

آیت الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

الف. به نظر اینجانب در فرض سؤال دیه واجب نیست ولی احتیاط بهتر است.

ب. دیه جنایت بر میت به اندازه یک درهم دیه جنایت بر حی است (به مقدار دیه جنایت بر جنین) و بر عهده قطع کننده می باشد اگر مجبور نباشد، والا بر عهده مجبورکننده است.

ج. اگر حکومت یا کسانی دیگر، دیه را برعهده بگیرند و پرداخت کنند، اشکال ندارد.

د. به ارث نمی رسد، بلکه در امور خیر نسبت به میت مصرف شود.

آیت الله حسین نوری همدانی:

الف. احتیاط در پرداخت دیه است.

ب. ده دینار برای هر انگشت باید بدهند و مباشر باید پرداخت کند.

ج. کسانی که خواستار تشخیص هویت میت هستند می توانند به نیابت از مباشر دیه را بدهند.

د. دیه مذکور را باید به نیت میت، در راه خدای مصرف کرد.

اجرای لعان در نزد قاضی مأذون

سؤال:

مستدعی است درباره مرجع صالح برای برگزاری مراسم لعان بفرمایید:

اجرای مراسم لعان نزد قضات مأذون چه حکمی دارد؟^(۳)

جواب:

آیت الله محمدفاضل لنکرانی:

چنانچه مأذون در مراسم لعان هم باشد مانعی ندارد و صحیح است.

آیت الله ناصر مکارم سیستانی:

بر فرضی که از سوی حاکم شرع مأذون باشند واجب لعان مؤثر نیست.

آیت الله مکارم شیرازی:

اشکالی ندارد.

آیت الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

ظاهراً اجرای مراسم لعان نزد قاضی و حاکم شرع مأذون از طرف مجتهد جامع الشریطه، اگر برای این کار منصوب و مأذون باشد، جایز و نافذ است.

آیت‌الله حسین نوری همدانی:

احتیاط واجب آن است که مراسم لعان نزد قضات مأذون از جانب حاکم شرع انجام نشود و نزد خود حاکم شرع انجام شود.

فسخ نکاح به علت عنن زوج

سؤال:

درخصوص عنن زوج بفرمایید:

۱. در صورتی که زوج عنن داشته باشد و زوجه حاضر نباشد یک سال با زوج زندگی کند تا نتیجه قطعی عنن مشخص شود در این صورت تکلیف چیست؟
۲. در فرض فوق، اگر زوج صریحاً اعلام کند زوجۀ دیگری قبلاً داشته و به دلیل عنن نتوانسته او را تصرف کند و زوجه دوم تقاضای فسخ نکاح نماید، آیا باز هم باید یک سال با زوج زندگی کند، یا براساس اظهارات او نیازی به تعیین مدت نیست؟^(۴)

جواب:

آیت‌الله علی سیستانی:

۱. نمی‌تواند فسخ کند مگر اینکه که اطباء متخصص شهادت دهند که زوج مطلقاً قادر به نزدیکی نیست.

۲. این مقدار کافی نیست ولی اگر اعتراف به عجز دائم کند کافی است.

آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی:

۱. زوجه چنین حقی ندارد که حاضر نشود با زوج زندگی کند.
۲. در فرض سؤال نیز اشتراط گذشت یک سال جهت جواز فسخ زوجه به قوت خود باقی است والله العالم.

آیت‌الله محمدفاضل لنکرانی:

۱. در فرض سؤال به دلیل عنن حق فسخ ندارد. بلی اگر از جهت دیگری عسر و حرج زن ثابت شود می‌تواند از این جهت تقاضای طلاق کند.
۲. ظاهراً گذشت یک سال موضوعیت ندارد لذا اگر قاضی می‌داند که بعداً از گذشت یک سال هم زوج معالجه نمی‌شود می‌تواند به زوجه اجازه فسخ بدهد ولی به‌طور کلی اظهارات زوجه ملاک نیست بلکه باید موضوع از طریق دیگر شرعی ثابت شود.

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی:

۱. اگر واقعاً در عسر و حرج شدید باشد حاکم شرع اجازه طلاق او را صادر می‌کند.
۲. در صورتی که احتمال بهبودی وجود دارد فسخ جایز نیست.

آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

۱. اگر احتمال سالم شدن مرد داده می‌شود و زن تقاضای فسخ دارد، با مراجعه به حاکم شرع به مرد یک سال مهلت داده می‌شود و در این مدت اگر شرایط دیگر وجود دارد، باید تکمیل کند و با تقاضای شوهر با او زندگی کند و اگر تکمیل نکند و حاضر به زندگی با شوهر نباشد و مرد به زن دیگری در این مدت دخول نکند

ولی احتمال عقلایی امکان دخول به این زن در فرض تکمیل و زندگی داده شود، نفوذ فسخ پس از گذشت این مدت (سال) محل تأمل است.

۲. چنانچه احتمال صحت و رفع عنن در ازدواج و مهلت جدید داده شود، مهلت مجدد لازم نیست.
آیت‌الله حسین نوری همدانی:

۱. بعد از مراجعه به حاکم و تعیین مدت یک سال، وظیفه زوجه این است که تا انقضای مدت مذکور، صبر نماید و در این مدت حق فسخ عقد نکاح ندارد.
۲. بلی، لازم است یک سال با زوج زندگی کند

اقرار در جرایم تعریزی

سؤال: مستدعی است درخصوص اثبات جرایم تعریزی بفرمایید:
آیا با یک مرتبه اقرار متهم، جرم تعریزی ثابت می‌شود، یا دو مرتبه اقرار برای اثبات جرایم مستوجب تعریز است؟^(۵)

جواب:

آیت‌الله محمدتقی بهجت:

به هر نحوی که جرم ثابت می‌شود به عنوان جرم، تعریز مرتبط با آن هم همان‌گونه است و الله العالم.

آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی

ظاهراً با یک مرتبه اقرار ثابت می‌شود و الله العالم.

آیت‌الله محمدفاضل لنکرانی:

در اثبات جرایمی که تعریز دارد یا بار اقرار کفایت می‌کند.

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی:

در مواردی که حکم به تعریز داده می‌شود یک با اقرار کافی است هر چند بهتر دو بار است.

آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

برای اثبات جرم در تعزیر، یک مرتبه اقرار با شرایط کافی است، مگر آنکه در مورد خاصی تعدد اقرار، شرط اثبات اصل جرم قرار داده شده باشد، نه شرط حد.

آیت‌الله حسین نوری همدانی:

بنابر احتیاط واجب با دو با اقرار جرم تعریز ثابت می‌شود.

اختلاف در میزان مال در جرایم علیه اموال

سؤال: چنانچه در جرایم علیه اموال، اصل اتهام ثابت شود (مثلاً اصل سرقت یا کلاهبرداری یا خیانت در امانت اثبات گردد)، ولی در میزان مال برده شده بین شاکی و متهم اختلاف باشد، به‌طور مثال شاکی مدعی برداشت یک میلیون تومان به وسیله متهم است و متهم مدعی برداشت پانصد هزار تومان باشد؛ قول کدام یک مقدم است و رفع خصومت چگونه خواهد بود؟^(۶)

آیت‌الله محمدتقی بهجت:

قول متهم که منکر زیادتی است مقدم است با یمین مگر مدعی اقامه بینه کند.

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی:

در فرض سؤال، شخصی که مدعی زیاده است اگر بینه داشته باشد قولش پذیرفته است و الا قول منکر زیاده بر قسم پذیرفته است والله العالم.

آیت الله محمدفاضل لنکرانی:

در فرض سؤال، قول متهم با قسم قبول است مگر اینکه شاکی بینه اقامه کند بر مبلغ بیشتر.

آیت الله ناصر مکارم شیرازی:

قول متهم مقدم است مگر اینکه دلیلی بر قول شاکی پیدا شود.

آیت الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

نسبت به مازاد بر مقدار مورد قبول طرفین، قول متهم که منکر سرقت مازاد است با قسم مقدم می شود مگر آنکه مازاد با دلیل ثابت شود.

میزان ارث مادر از دیه قتل فرزند توسط پدر

سؤال: پدری بر اثر تصادف (بی احتیاطی در رانندگی) مرتکب قتل فرزند خود شده است و ورثه مقتول منحصر به پدر و مادر او می باشند. مادر مقتول چه میزان از دیه را می تواند از قاتل (پدر طفل) مطالبه کند؟^(۷)

جواب:

آیت الله سیدعلی سیستانی:

اگر پدر مقصر بوده، تمام دیه را باید به مادر بدهد.

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی:

در فرض سؤال تمام دیه به مادر تعلق می گیرد والله العالم.

آیت الله محمدفاضل لنکرانی:

در فرض سؤال مادر تمام دیه را استحقاق دارد.

آیت الله ناصر مکارم شیرازی:

هرگاه وارث میت فقط پدر و مادر او باشند از جمله دیه سه قسمت می شود و قسمت آنرا پدر و یک قسمت آنرا مادر می برد ولی اگر میت دو برادر یا چهار خواهر، یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه آنها پدر و مادری باشند فقط (یعنی پدر آنان با پدر میت یکی باشد) مادر شش یک را می برد و بقیه به پدر می رسد.

آیت الله سیدعبدالکریم همدانی:

در فرض مسئله، مادر می تواند تمام دیه را از قاتل مطالبه نماید.

تغلیظ دیه نسبت به بیت المال و عاقله

سؤال: با توجه به اینکه دیه در ماههای حرام و مکّه معظمه تغلیظ می گردد بفرمایید:

الف. آیا حکم تغلیظ دیه مختص به جانی است یا در مواردی که دیه از بیت المال پرداخت می شود نیز تغلیظ می گردد؟

ب. در موارد پرداخت دیه توسط عاقله حکم چیست؟

ج. آیا می توان گفت تغلیظ دیه یک نوع تشدید مجازات است و تشدید مجازات باید مختص به فرد جانی باشد نه عاقله و بیت المال؟^(۸)

جواب:

آیت الله محمد تقی بهجت:

الحاق مکه به ماههای حرام احوط است و آنچه در سؤال آمده فرق نمی کند و دیه تغلیظ می شود، والله العالم.

آیت الله محمد فاضل لنکرانی:

از ادله استفاده می شود که دیه در اشهر حرم تغلیظ می شود و فرقی نمی کند که چه کسی دیه را بپردازد.
ب. تغلیظ می شود.

ج. خیر.

آیت الله ناصر مکارم شیرازی:

الف. در مورد بیت المال تغلیظ نیست.

ب. در آن هم تغلیظ نیست.

ج. از جوابهای بالا روشن شد.

آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی:

الف، ب و ج) دلیل تغلیظ دیه اطلاق دارد و شامل موارد مذکور در سؤال می شود.

آیت الله حسین نوری همدانی:

الف و ب) فرقی میان آنها نیست و در هر حال دیه تغلیظ می گردد.

ج. از جوابهای قبل روشن شد.

احکام ضمن شرط

سؤال: الف: مستحضر باشید در صورتی که قرارداد اصلی به جهتی باطل باشد، آیا شرط ضمن آن نیز

باطل خواهد شد. و آیا در صورت فساد شر، عقد اصلی نیز باطل می شود؟

ب. آیا انضمام شرط در عقد جزو شروط سحت شرط است؟

ج. نحوه انضمام شرط به عقد چگونه است؟ آیا حتماً باید در ضمن عقد باشد یا اگر شرط پیش از عقد مورد

توافق طرفین باشد و در ضمن عقد ذکری از آن به میان نیاید، اما عقد بر مبنای گفتگوی مقدماتی سابق انشا شود

نیز همچون ذکر در متن عقد می باشد؟ به عبارتی آیا شرط تبانی (بنایی) لازم الوفا است؟

د. آیا در مقام تردید در صحت و فساد شرطی می توان مانند ترید در صحت و فساد عقد، به اصل صحت

تمسک چیست؟^(۹)

جواب:

آیت الله محمد تقی بهجت:

الف. قرارداد اصلی اگر باطل باشد، شرط در ضمن آن که فرع اوست به طریق اولی باطل می شود و در

فساد شرط مختلف است مثلاً در قرض ربوی شرط زیادی مبطل عقد قرض است و در نکاح و امثال آن فرق می کند.

ب. بلی.

ج. هر شرطی که عقد مبنی بر آن باشد مثل مذکور در ضمن عقد است.

د. نمی‌توان تمسک جست و اصل صحت در شبهات موضوعیه است پس در آنها فرقی نمی‌کند.

آیت‌الله سیدعلی سیستانی:

الف. با فساد شرط عقد باطل نمی‌شود مگر یکی از شرایط خود عقد مختل شود مثل اینکه موجب غرور در بیع بشود.

ب. آری شرط است.

ج. اگر عقد مبنی بر آن باشد کافی است.

د. باید مورد شک را بیان کنید تا جواب داده شود.

آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی:

الف. اگر شرط درضمن عقد فاسد باشد مفسد عقد نمی‌شود مگر اینکه با مقتضای عقد منافات داشته باشد، والله العالم.

ب. بلی نظر به اینکه شرط ابتدایی الزام‌آور نیست و لازم بودن آن در صورتی است که در ضمن عقد لازمی عقد ذکر شود.

ج. اگر قبل از عقد، مقاوله درخصوص شرط طوری باشد که ابتناء عقد بر آن در وضوح به حدی باشد در این صورت حکم مذکور در عقد را دارد و لازم‌الوفاء است، و الله العالم.

د. در فرض سؤال، اصاله اصحه نه در عقد نه در شرط واقع درضمن آن در مورد شبهه حکمیه جاری نیست و مورد اجراء اصل صحت همیشه در شبهات موضوعیه است حتی اگر شک داشته باشیم در اینکه مجری عقد را بنحو صحیح به این معنی در شرط هم جاری است، والله العالم.

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی:

الف. فساد شرط به عقد سرایت نمی‌کند جز در موارد خاصی و اگر عقد فاسد باشد شرط کالعدم می‌شود.
ب و ج. شرط یا باید درضمن عقد باشد یا قبلاً بر آن توافق شده باشد که آن را شرط مبنی علیه‌العقد می‌گویند.

د. در صورتی که ندانیم شرط، واجد شرایط بوده و یا نه مثلاً آیا جنبه اجبار و اکراه داشته یا نه حمل بر صحت می‌کنیم.

آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

الف. در صورت فساد عقد، شرط ضمن عقد آن نیز باطل است؛ اما فساد شرط موجب فساد عقد نمی‌شود.
ب. شرط ابتدایی نیز به نظر این جانب، صحیح و لازم‌الوفاء است.
ج. اگر مذاکره قبلی شده و عقد مبنیاً علیه انشاء شده، کافی است.
د. اصاله اصحه در مورد عقد و شرط هیچ کدام جاری نیست، اصاله اصحه در مقام اجراست که نمی‌دانیم فردی عقد یا شرط را صحیح انجام داده یا خیر، که در بعض موارد و شرایط جاری است.

مدت حبس کفیل

سؤال:

در صورتی که کفیل، از لحضار مکفول له (محکوم) امتناع کند و یا نتواند او را احضار کند، تا چه مدت می‌توان کفیل را حبس نمود؟^(۱۰)

جواب:

آیت الله محمد تقی بهجت:

مدت محدد به تحدید شرعی ندارد و مغیبه به احضار یا اداء است.

آیت الله لطف الله سافی گلپایگانی:

در فرض سؤال، مکفول له می تواند از حاکم شرع جامع الشرایط حبس کفیل را بخواهد تا زمانی که مکفول را حاضر کند. یا آنچه بر ذمه زمانی که مکفول را حاضر کند. یا آنچه بر ذمه اوست به مکفول له بپردازد و اگر مکفول غایب و جایش معلوم باشد، به طوری که کفیل بتواند او را حاضر نماید، به کفیل تا مقداری از زمان برای رفتن و برگشتن و مکفول را حاضر ننمود، حبس می شود به طوری که قبلاً گفته شد و اگر جای مکفول مجهول باشد و تمکن از دسترسی به او نباشد، کفیل موظف به احضارش نیست لکن باید آنچه بر ذمه مکفول بوده اداء نماید. مخصوصاً اگر کفیل کوتاهی کرده باشد به اینکه مثلاً مکفول له احضار او را خواسته و کفیل با قدرت بر احضار، از احضارش خودداری تا او فرار نموده. بلی اگر مورد به حیثیتی است که امید دستیابی به مکفول بر حسب عادت وجود ندارد، صحت اصل کفالت محل اشکال است. ضمناً به مسأله ۶، القول فی الکفاله (ج ۲) هدایه العباد حقیر مراجعه شود.

آیت الله محمد فاضل لنکرانی:

می توان او را تا زمان حضور مکفول له یا ادای دین حبس کرد.

آیت الله ناصر مکارم شیرازی:

گرچه ظاهر بعضی از روایات حبس ابد است ولی دو مورد را می توان از آن استثناء کرد: اول اینکه کفیل حاضر بشود دیه یا خسارت را بپردازد، دو آنکه ثابت شود که واقعاً قدرت بر احضار مکفول له ندارد.

آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی:

اگر کفیل بر احضار هر دو قدرت دارد ولی از احضار امتناع کند، حبس می شود تا اینکه احضار کند یا مال را بپردازد.

آیت الله حسین نوری همدانی:

موارد مختلف است و در صورت امتناع بستگی به نظر حاکم شرع دارد.

شرط ضمن عقد

سؤال:

الف. آیا رعایت شرایط اساسی صحت معامله (مانند قصد، رضا و اهلیت طرفیت، معین بودن موضوع مورد معامله، مشروعیت جهت معامله و...) در انعقاد و اعتبار شرط لازم است؟

ب. هرگاه شرطی که در ضمن عقد شده است، شرط صفت باشد و معلوم شود که آن صفت موجود نیست، کسی که شرط به نفع او شده است خیار فسخ دارد. به عبارتی، ضمانت اجرای تخلف از شرط، حق فسخ برای مشروط له است، بفرمایید:

اگر وصف مشروط، علت غایی و موضوع اصلی تراضی باشد، آیا فقدان آن سبب بطلان عقد است یا ایجاد حق فسخ؟

ج. ماهیت فقهی شرط ضمن عقد چیست؟
د. آیا شرط ضمن عقد جایز نیز لازم‌الوفاء می‌باشد؟^(۱۱)

جواب:

آیت‌الله محمدتقی بهجت:

الف. بلی.

ب. دومی است.

ج. توسعه در مورد التزامی متعاقبین است.

د. بلی مادام که عقد باقی است.

آیت‌الله سیدعلی سیستانی:

الف. سوال روشن نیست به هرحال اگر شرایط صحت معامله حاصل نباشد عقد صحیح نیست و شرط ضمن آن نیز نافذ نخواهد بود.

ب. حق فسخ را ایجاب می‌کند.

ج. شرطی است که درضمن انشاء عقد، انشاء می‌شود یا قبل از آن گفته می‌شود و عقد بر آن مبتنی می‌گردد.

د. آری.

آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی:

الف. بلی اعتبار امور مذکوره در شرط نیز لازم است، والله العالم.

ب. اگر منظور از علت غایی این است که دعی بر رضایت به بیع، وجود صفت کذایی بوده است، فقدان صفت موجب حق فسخ است نه بطلان عقد. بلی، اگر شرط درضمن عقد با مقتضای عقد منافات داشته باشد فساد شرط موجب بطلان عقد می‌شود و این ربطی به مورد سؤال ندارد، و الله العالم.

ج. شرط ضمن عقد مفهوم واضحی دارد و آن این است که در متن عقد معامله چیزی شرط شود مانند اینکه گفته شود من این چیز را به شما فروختم به قیمت مثلاً مبلغ یک صد تومان به شرط آنکه فلان کار را برای من انجام دهی، والله العالم.

د. شرط ضمن عقد جایز، لازم‌الوفاء نیست، و الله العالم.

آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی:

الف. شرط برای خود شرایطی دارد که قسمتی از شرایط معامله به اضافه امور دیگر است. باید آنچه را مورد شک و تردید شماست دقیقاً بنویسید تا جواب داده شود.

ب. تخلف شرط موجب خیار فسخ است اگر شرط مقوم معامله درنظر عرف باشد (نه فقط در نظر شخص) فقدان آن موجب بطلان معامله است.

ج. ماهیت آن همان ماهیت شرط است که یک قرارداد تبعی است.

د. جایز‌الوفاست.

آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

الف. گرچه به نظر این جانب، شرط ابتدایی نیز لازم‌الوفاست؛ لکن اگر ضمن معامله‌ای شرطی شود، صحت معامله در انعقاد و اعتبار شرط لازم است.

ب. چون صفت مذکور و علت غایی تراضی به عنوان مبیع یا ثمن، بر آن عقد واقع نشده، بلکه به عنوان شرط اخذ شده، تخلف از آن موجب خیار است در آنجا که معامله شخصی باشد.

ج. مفهوم اجمالی شرط ضمن عقد روشن است، چنانچه برای تفصیل آن ابهامی هست، به کتب فقهی از جمله «فقه المضاربه» این جانب مراجعه نمایید.

د. تا مادامی که عقد باقی است و فسخ نشده، لازم‌الوفاست.

آیت‌الله حسین نوری همدانی:

در برخی از شرایط همانند می‌باشند. برای اطلاع از شرط‌های صحیح، به هزار یک مسئله، ج ۲، ص ۱۳۱، سؤال ۴۵۹، مراجعه فرمایید.

* شرط‌هایی که باطل هستند و نیز شرط‌هایی که هم باطلند و هم مبطل کدامند؟

جواب:

۱. شرط عملی که توانایی انجام آن نداشته باشد، مانند این که در ضمن عقد شرط کند که این زراعت گندم را از شما خریداری می‌کنم به شرط آن که آن را تبدیل به دانه گندم‌نمایی.
۲. شرط عملی که شرعاً جایز نباشد، مانند اینکه بگوید این انگور را به شما می‌فروشم به شرط آن که با آن شراب درست کنی.
۳. شرطی که مخالف کتاب و سنت باشد، مثل اینکه در ضمن معامله شرط کند که این چیز را به شما می‌فروشم به شرط آنکه از تو به ارث ببرم و حال این که وارث شرعی نباشد.
۴. شرطی که با مقتضای عقد منافات داشته باشد مانند اینکه بگوید: این کتاب را به شما می‌فروشم به شرط آنکه مالک نشوی.
۵. شرطی که مستلزم امر محالی باشد، مانند آنکه چیزی بفروشند و با خریدار شرط کند که آن را به دو نفر در عرض هم بفروشی.
۶. آن که پیش از اجرای عقد، طرفین نسبت به موضوعی توافق کنند ولی در ضمن اجرای صیغه عقد به آن اشاره نشود، و عقد مبتنی بر آن منعقد نشود.
۷. شرطی که هدف عقلایی نداشته باشد، مثل اینکه شرط کند با این زن ازدواج می‌کنم به شرط آنکه سواد نداشته باشد. از این شروط، شرط‌های شماره ۲ و ۵ موجب بطلان عقد نیز خواهد شد. (آیت‌الله حسین نوری همدانی، هزار و یک مسأله فقهی، ج ۲، ص ۱۳۱، سؤال ۴۵۹).

بلوغ و رشد

سؤال:

الف: آیا بین دو صفت بلوغ و رشد، شرعاً ملازمه وجود دارد؟

ب: در صورت جدا بودن صفت بلوغ از وصف رشد، آیا سن بلوغ می‌تواند اماره رشد قرار گیرد؟

ج: در صورت جدایی رشد از بلوغ و لزوم اثبات رشد پس از بلوغ، آیا تنها در امور مالی محجوز اثبات رشد

لازم است یا در امور غیر مالی باید شخص رشد خود را اثبات کند؟

د: در صورتی که رشد را در امور مالی لازم بدانید، آیا برای تصرف محجور در تمامی اموال خود اثبات رشد لازم است یا لزوم آن در خصوص اموالی است که در اختیار دیگران می‌باشد و برای تحویل مال به صاحبش، احراز و اثبات رشد لازم است؟^(۱۲)

جواب:

آیت‌الله محمدتقی بهجت:

بین دو صفت بلوغ و رشد ملازمه غالبیه است که با ثبوت بلوغ اماره غالبیه برای ثبوت و رشد هم است مگر خلاف رشد ثابت شود که سفاهت در امور مالی و غیرمالی نیاز به اثبات دارد ظاهراً و اگر سفاهت در امور مالی ثابت شد از تصرف در تمام اموالش محجوز می‌شود، والله العالم.

آیت‌الله میرزا جواد تبریزی:

الف: بلوغ با رشد ملازمه ندارد.

ب: رشد به امتحان معلوم می‌شود.

ج: رشد در تصرف مالی معتبر است.

د: رشد در جواز تصرف کلیه اموال سفیه معتبر است چه رد اختیارش باشد یا در اختیار دیگران و تصرف او باید با اذن پدر یا جد پدری باشد و اگر هیچ کدام نباشد باید با اذن حاکم شرع باشد، والله العالم.

آیت‌الله سیدعلی سیستانی:

الف: خیر.

ب: خیر.

ج: در تصرفات مالیه باید رشید باشد.

د: فرقی بین اموال نیست.

آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی:

الف: ملازمه نیست.

ب: بلوغ اماره رشد نیست.

ج: در صورتی که رشد شرط باشد در تمام اموال جاری است و فرقی ندارد.

تحقیق برای انتخاب بهترین ژن انسانی - ازدواج با علت به وجود آمدن فرزند ناقص - فرزند حاصل از نطفه تجمید شده

سؤال:

۱- آیا انجام تحقیق برای پیدا کردن بهترین ژن انسانی (از نظر جسمی و ویژگی‌های فکری و ذهنی و همچنین قابلیت آن را عدم ابتلاء به بیماری از بیماری‌ها) و انحصار نسل آینده بشری در این ژن (برای داشتن جامعه‌ای با انسانهایی ممتاز از نظر جسمی و فکری و...) جایز است؟

۲- در صورتی که با آزمایش طبی مشخص شود با ازدواج دو نفر فرزندی ناقص الخلقه (یا مجنون یا کور و کر یا...) به دنیا می‌آید، ازدواج آن دو با هم از نظر شرعی چه حکمی دارد؟ (چه تصمیم به نداشتن اولاد بگیرند و چه مصمم به داشتن اولاد باشند).

۳- الف: اگر فرزندی بعد از مرگ شوهر با نطفه‌ای که از او تمجید شده به دنیا آمد از پدر ارث می‌برد؟

ب: آیا بعد از مرگ شوهر علقه زوجیت قطع می‌شود؟

ج: آیا بین انعقاد نطفه در ایام عده وفات یا بعد از آن فرقی هست؟

۴- الف. تمجید تخمک زن و استفاده از آن در چندین سال بعد (زمان پیری زن) چه حکمی دارد؟
ب: بعد از و استفاده از آن برای زنان عقیم چه حکمی دارد؟^(۱۳)

جواب:

آیت الله محمد تقی بهجت:

- ۱- اگر مستلزم کار خلاف شرعی نباشد اشکال ندارد.
- ۲- ازدواج آنها شرعاً اشکالی ندارد.
- ۳- الف: خیر ارث نمی برد.
- ب: تا مقداری که در غسل و امثال آن باشد از جهت لمس و نظر باقی است.
- ج: خیر.

۴- ب. مطلقاً جایز نیست.

آیت الله سید علی سیستانی:

- ۱- فی حد ذاته اشکال ندارد ولی ممکن است در آینده پیامدهای نامطلوبی از آن کشف شود.
- ۲- اشکال ندارد.
- ۳- الف: ارث نمی برد و تلقیح آن بنابر احتیاط واجب و علی الخصوص و پس از انقضاء عده ولی فرزند آن پدر به حساب می آید.
- ب: قطع می شود.
- ج: جواب روشن شد.
- ۴- الف و ب. اشکال ندارد.

آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی:

- ۱- هر نوع تحقیقی که مستلزم انجام فعل حرام نباشد بی اشکال است و الله العالم.
- ۲- در فرض سؤال، ازدواج آن دو با هم شرعاً اشکال ندارد مخصوصاً که در این گونه موارد هرگز تشخیص قطعی و صددرصد به دست نمی آید. و فرقی بین صورتین نیست مضافاً بر اینکه جلوگیری از بارداری به طریق مشروع هم ممکن است و الله العالم.
- ۳- الف: در فرض مذکور، ارث بردن فرزند مشکل است و احوطه و اولی مصالحه با ورثه موجودین هنگام فوت پدر است، والله العالم.
- ب: در فرض سؤال، اگر منظور این است که به یکدیگر محرمند یا نه، بلی میتواند بدن او را لمس کند یا به او نگاه کند و همچنین نسبت به زوج بعد از موت زوجه، والله العالم.

۴- الف: مفروض سؤال فی نفسه اشکال ندارد. بلی، اگر مستلزم فعل حرام باشد جائز نیست، والله العالم.
ب: حکم سؤال قبلی را دارد، والله العالم.

آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی:

- ۱- تحقیق در این باره اشکال ندارد، ولی در اجرا نباید مرتکب حرامی می شود.
- ۲- چنانچه چنین خطری در پیش باشد، بهتر است آنان با یکدیگر ازواج نکنند یا بچه دار نشوند؛ ولی اگر با ازدواج کردند و جلوگیری نکردند و بچه همان گونه که پیش بینی می شد، متولد شد، پدر و مادر حرام شرعی مرتکب نشده اند.

- ۳- الف و ج: اگر انعقاد نطفه قبل از مرگ باشد، ارث می‌برد و اگر بعد از مرگ باشد ارث نمی‌برد.
 ب: علقه زوجیت قطع می‌شود، ولی بعضی از آثار و احکام باقی است.
 ۴- الف و ب: اصل تجمید و استفاده از آن با اجازه صاحب اشکال ندارد، ولی باید در اجرا مرتکب حرامی نشوند؛ و اگر برای زن دیگری استفاده شود، فرزند دو مادر خواهد داشت، یکی صاحب تخمک و دیگری صاحب رحمی که نطفه در آن پرورش پیدا می‌کند.

آیت‌الله حسین نوری همدانی:

- ۱- اگر همراه با حرام نباشد جایز است.
 ۲- در این مورد از مقررات حکومت اسلامی لازم است پیروی نمایید.

پی‌نوشتها:

- ۱- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۱۸۸.
- ۲- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۱۹۳.
- ۳- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۱۸۴.
- ۴- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۱۹۶.
- ۵- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۱۸۱.
- ۶- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۱۸۳.
- ۷- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۱۹۹.
- ۸- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۵۸۸۶.
- ۹- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۱۷۲.
- ۱۰- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۱۷۰.
- ۱۱- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۵۸۸۷.
- ۱۲- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۵۸۹۱.
- ۱۳- گنجینه آرای فقهی - قضایی، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، سؤال ۵۸۵۷.

اخلاق قضایی

اشاره: متن بیانات حضرت آیت الله مکارم ناصر شیرازی در دیدار با کارآموزان قضایی اداره کل روحانیون قوه قضاییه.

بسم الله الرحمن الرحيم

از دیدار شما عزیزان که در بخش کلیدی بسیار مهمی در جامعه اسلامی و حکومت اسلامی مشغول فعالیت هستند و از توضیحاتی که برادر عزیزمان حضرت حجت الاسلام جناب آقای یزدی دادند خوشبخت و متشکرم. در این فرصت کوتاه لازم می دانم نکاتی را خدمت شما عرض کنم و بسیاری از اینها را می دانم که برای شما روشن است، ولی به عنوان تأکید عرض می کنم.

اولی مطلب این است که می دانید منصب قضا از واجبات کفاییه است، و این واجب کفایی وقتی من به الکفایه نداشته باشد وجوب عینی پیدا می کند. با توجه به شرایط فعلی که من به الکفایه به تعداد لازم نیست، ولی واقعاً جای خالی برای قاضی داریم. بنابراین، برای کسانی که آمادگی دارند به عنوان یک واجب عینی محسوب می شود. ما نظیر این را درباره کسانی که اهل دروس دینی خواندن . طلبه شدن هستند هم می گوییم.

در شرایط فعلی نیاز به روحانی بیش از این مقدار فعلی است که داریم، برای داخل و خارج و لذا آن کسانی که استعداد دارند برای آنها واجب عینی می شود. به همین جهت می گوییم اگر پدر و مادرتان هم راضی نیستند، با زبان خوش با آنها صحبت کنید، اما عدم رضایت آنها برای انجام وجب عینی مشکلی ایجاد نمی کند. بسیاری از کسانی که با ما مشورت می کنند که ما قاضی شویم یا نشویم، می ترسیم! می گوییم شماها که می ترسید

باید بروید و قاضی شوید، برای اینکه احساس مسئولیت می‌کنید، برای اینکه باتقوا هستید، باید بروید قاضی شوید. اگر هرکسی بخواهد بگوید که می‌ترسم و قاضی نمی‌شوم، تشکیلات قضایی مملکت به کجا خواهد رسید؟! این یک نکته است که توجه دارید.

نکته دیگر این است که در شرایط فعلی، به خاطر گسترش فساد، روز به روز حجم پرونده‌های بیشتر می‌شود. اخیراً آماری منتشر شد راجع به طلاق‌ها که نسبت به گذشته خیلی افزایش پیدا کرده است؛ طبعاً این طلاق‌ها هم بدون آنکه پرونده‌ای برای آنان تشکیل شود و به محاکم رجوع کنند انجام نمی‌شود و به دنبال آن مفاسدی دیگر پیش می‌آید و منابع آن هم معلوم است، دست‌هایی در کار است که گسترش فساد را به عنوان یک هجمه سیاسی در میان مردم داشته باشند. خودشان هم می‌گویند که ما تلاش می‌کنیم جوانان و خانواده‌ها و مردم ایران و کشورهای اسلامی را به فساد بکشیم تا اینکه مقاومت‌ها را در هم بشکنیم، تا اینکه کسی در مقابل ما مقاومتی نداشته باشد. این ایجاب می‌کند که واقعاً تشکیلات قضایی ما هماهنگ با این نیاز پیش برود، هم تعداد قضات بیشتر و هم دلسوزی زیادتر می‌شود و اینها سبب شود که انشاءالله پرونده‌ها به روز نرسد، به قریب از روز برسد و این نکته‌ای است که برای شما روشن است. نکته دیگر این است که دستگاه قضایی جمهوری اسلامی زیر ذره‌بین است و تمام چشم‌ها به این دستگاه قضایی اسلامی کارآیی ندارد. ما باید ثابت کنیم که کارآیی دارد. واقعاً هم کارآیی دارد. باید هم ثابت کنیم کارآیی دارد و این نمی‌شود مگر با تلاش بیشتر شما عزیزان. دقیق‌تر عمل کنید، هوشیارانه‌تر و با حوصله بیشتر پرونده‌ها را رسیدگی کنید و انشاءالله تحت‌تأثیر هیچ‌کس و هیچ چیز جز رضای خدا واقع نشوید. اگر دستگاه قضایی ما بتواند این چنین عمل کند، کارآیی خودش را کاملاً ثابت می‌کند و تبلیغات بدخواهان دوباره آن قطع خواهد شد والا به جایی می‌رسد که یک روز می‌گویند ساقط شده، اینکه نمی‌شود و باید دست دراز کنیم به سوی دستگاه‌های قضایی غرب و اصول آنها را بپذیریم و عمل کنیم و چنین و چنان. با این مسائل نباید حالت انفعالی به خود بگیریم، باید کاملاً متکی به خدا و

با اعتماد به نفس کار کنیم و پیش برویم. این هم یک نکته. نکته دیگر اینکه حتماً شما عزیزان شرایطی را که حضرت علی (ع) برای قضای در عهدنامه مالک اشتر فرموده، این شرایط دوازده گانه را با دقت دیده‌اید. یک عبارت کوتاه سه چهار خطی است. سزاوار است که این عبارت کوتاه را قضات محترم هر روز صبح که می‌خواهند بیرون بیایند یک مروری بکنند زحمتی هم ندارد، تکرارش هم عیب ندارد؛ مگر ما حمد و سوره را شبانه‌روز ده بار در نمازمان تکرار نمی‌کنیم؟ آیا اشکال دارد، جز اینکه به ما الهام بیشتر و آمادگی فزونتر و فزونتر کی‌دهد. علی (ع) می‌فرماید:

(بهترین افراد مردم را برای دستگاه قضایی انتخاب کنید، افرادی که شجاع باشند، افرادی که باتقوا باشند، افرادی که با حوصله باشند، افرادی که شتاب‌زده کم ندهند و افرادی که وقتی نتیجه قاطع بد از مطالعه کافی رسیدند وسواس و تردید به خودشان در صادر کردن حکم راه ندهند. نه کارشان عجولانه باشد و نه اینکه بعد از رسیدن به نتیجه تمجع و تردید وسوسه به خودشان راه می‌دهند. نباید سخنان خصوم و طرفین دعوا اگر برخوردهای نامناسبی دارند بر شما تأثیر بگذارد. یکی از آنها تندی می‌کند و خشونت دارد، مراجعین همه جوری هستند، مبادا با خشونت او، تندی او و برخورد بد او، حق او را باطل کنید...) و تعبیرات دیگری که مولا (ع) بیان فرموده‌اند. اصولاً افرادی که می‌آیند و بر منصب قضا می‌نشینند باید دو دستگاه را دائماً تقویت کنند، یکی اینکه پایه‌های علمی خودشان تقویت کنند دیگری پایه‌های تقوا را. اگر اینها تقویت شود بسیار خوب است. بعضی‌ها خیال می‌کنند که ما فارغ‌التحصیل شدیم، دیگر کار تمام شد. در اسلام فرغتی وجود ندارد. همیشه باید مشغول مطالعه باشید. یک باب و یک حدیثی است در کافی که شاید خیلی از عزیزان دیده باشند و یا شاید نادیده باشند. در آن باب دارد که از امام معصوم (ع) سؤال شد که آیا علم شما هم اضافه می‌شود؟ اما جواب عجیبی داد. فرمود: هر شب جمعه که می‌شود، علوم تازه‌ای بر ما نازل می‌شود و اگر چنین نبود، کم می‌آوریم می‌فرماید: «و نفذنا» اما معصوم می‌فرماید: هر هفته‌ای که می‌گذرد بر علم من افزوده می‌شود و اگر افزوده نمی‌شد کم

می‌آوریم. ما باید همیشه مشغول مطالعه باشیم، سی سال است که مشغول است، باز هم باید مشغول مطالعه باشد به خصوص که مسائل مستحدثه عجیبی این روزها پیدا می‌شود که ما که با این استفتائات سرو کار داریم می‌دانیم. روز چهل یا پنجاه تا از استفتائات را باید جواب بدهیم، به پرونده‌های شما کمک می‌کنیم؛ چون خیلی از اینها اگر پیش ما نیاید، پیش ما فرستاده می‌شود و مدتی هم باید پیش شما باشد و وقت شما را می‌گیرد، ما چهل تا پنجاه تا از اینها را جواب می‌دهیم، چون که جواب حاکم شرع هم هست پس طرفین می‌پذیرند و کار تمام است. مقصود این است که اینها یک مثال تازه پیچیده‌ای که مستحدثه است پیدا می‌شود که بالاخره ما معتقد هستیم که اسلام زمان و مکان نمی‌شناسد، ابدی است و جاودانی است و جهانی. هم جاودانی است و هم جهانی. و برای هر سؤالی جوابی دارد. بنابراین، باید جواب تمام این سؤالات را پیدا کنیم. از نظر علمی هیچ‌وقت نباید مطالعه قطع شود، تا آخر عمر باید ادامه داشته باشد. هر روز مطلب تازه‌ای است و مطالعه تازه‌ای است و اگر انسان اصلاً مطالعه نکند عدم مطالعه باعث می‌شود افت کند. همانقدر هم که می‌داند افت می‌کند، باید مطالعات دائماً ادامه داشته باشد، این از نظر علمی، جایی که معصومین اضافه علم داشتند، روشن است که ما هم باید در این سر حرکت کنیم. و از نظر تقوا، منصب قضا، نیازش به تقوا خیلی زیاد است. یک انسان محدوده کاری او طوری است که منحصر تقوایی جلوی خلاف کاری او را می‌گیرد ولی کسانی هستند که می‌روند در یک منصبی که در آنجا کمیت مهمی از تقوا را نیاز دارند. من گاهی یک مثالی برای این مسئله زده‌ام. گمان می‌کنم مثال گویایی است، می‌گویم تقوا یک نیروی بازدارنده است. شما نگاه کنید اگر یک دوچرخه معمولی در یک سرازیری قرار بگیرد برای اینکه آن را کنترل کنند یک ترمزی دارد، دو تا قطعه لاستیک کوچک کنار این دو تا چرخ می‌چسبد و با دست هم که آن را می‌کشند بالاچرخ را کنترل می‌کند، چون دستگاه یک دستگاه کوچکی است؛ اما یک تریلی هجده چرخ، اگر در این سرازیری حرکت کند، در این پیچ و خم‌هایی که از لابه‌لای خطرات می‌گذرد، آیا آن ترمز دوچرخه مشکلش را حل می‌کند؟ آیا صد برابر آن حل می‌کند؟ نه یک دستگاه قوی

بازدارنده‌ای می‌خواهد که بتواند آن را به سلامت از این خطرات و پیچ و خم‌ها بگذارند و به مقصد برسانند. هرکسی به اندازه مسئولیتش نیروی بازدارنده می‌خواهد. هر چقدر مسئولیت سنگین‌تر باشد نیروی بازدارنده باید قوی‌تر باشد. من یادم می‌آید مرحوم آقای حکیم، (یعنی در مستمک العرو الوثقی، جلد اول، بحث عدالت مرجع تقلید) می‌گویند: (مرجع تقلید چون کارش کار سنگین و حساسی است یک درجه‌عالی از تقوا را احتیاج دارد والا ممکن است منحرف بشود. عدالت یک معنی بیشتر نیست که بعضی‌ها فکر می‌کنند که عدالت دو معنی سه معنی و چهار معنی و بیشتر است. عدالت امام جماعت، عدالت ولی امر، عدالت مرجع تقلید. عدالت یک معنی دارد ولی به حسب موقعیت‌ها سطح این عدالت متفاوت است و باید در این حد باشد که برای انسان بازدارنده باشد و لذا قضات محترم هم کتب علمی را باید زیاد مطالعه کنند و هم کتب اخلاقی. آیات قرآن، کلمات حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه، حتی دعاهایی که اول تا آخرش درس تقواست و درس اخلاق است. اینها را مطالعه کنند. من نگاهی نگاه می‌کنم و می‌بینم که در بعضی از این ادعاها چقدر تقوا می‌آموزند. اما سجاد (ع) این دعاها را برای روزهای هفته دارند. این دعاها را حتماً بخوانید. یک صفحه بیشتر نیست؛ روز شنبه، یکشنبه، دوشنبه و...

به قدری پرمعنی و الهام‌بخش و تقوا آفرین است که حساب دارند. ایشان می‌فرمایند: «و اجعل غدی و ما بعده افضل من ساعتی و یومی و اعزنی فی عشیرتی و قومی و احفظنی فی یقظنی و نومی». چقدر عالی! فردای مرا، بهتر از امروز من قرار بده تا رو به جلو بروم. آبروی من را حفظ کن، من را از حفظ کن، من را از لغزش‌ها حفظ کن، خودم را به تو سپردم و خودم را در اختیار تو قرار دادم. قاضی باید این مسائل را داشته باشد والا روزها شیاطینی پیدا می‌شوند که اینها را وسوسه کنند. گاهی تهدید، گاهی تطمیع، گاهی از طرق دیگر است، گاهی خودش را به صورت حق به جانب نشان می‌دهد. یکی از قضات معروف که همه می‌شناسید و با او سر و کار دارید، یک داستان را برای من نقل کرد، من فهمیدم که چقدر کار قاضی مشکل است. گفت: یک جوانی به عنوان اینکه موادمخدر را

حمل کرده بود، او را آوردند، که به حد اعدام رسیده بود، گذشت و در آخرین جلسه هم عمری این جوان هم که صاحب آن موتورسیکلت بود که جوان با آن مواد حمل کرده بود، آن هم آمده بود و نشسته بود، آدم حق به جانبی بود و تسبیح می انداخت. به جوان گفتیم چه دفاعی می کنی؟ گفت این کار را من انجام داده ام، گفتیم اعدام می شوی، گفت اعدام کنید. من یک وقتی کردم به آن عمو دیدم نه، ساده نیست. این موتورسیکلت ما او بوده و مواد هم مال او بوده. این بیچاره آن را برداشته و سوار شده، جایی برود و بیاید و تحویل دهد. او را گرفته اند هر چقدر که این مال من نیست توجه نکرده اند و او را دستگیر کرده اند. بعداً هم مایوس شده از اینکه حرف او را بپذیرند و اعتراف کرده که این مال من است، هر بلایی می خواهد سرم بیاید. گفت من شروع کردم با آن عمو صحبت کردن. به قدری زیر و رو کردم تا اینکه اعتراف کرد و گفت مال من بوده و من این جوان را خیلی اذیت کردم، اگر من اعداد شدم خانه ام را به این جوان بدهید برای اینکه از من راضی شود. من خیلی با او صحبت کردم، از خدا و پیغمبر و قیامت و... بالاخره در این شخص نفوذ کردم. خوب این شخص فردا اعدام می شود به حسب ظاهراً. اما آن قاضی که با آن هوشیاری، با دقت، با حوصله، با استفاده از مبانی مذهبی توانست یک شخص بی گناهی را نجات دهد و گناهکار واقعی را پیدا کند، از اینکه او را توبه دهد و او در حال بیرون جبران بریاید، خیلی کار مهمی است و باید این گونه بود. به هر حال من به سهم خود برای همه شما دعا می کنم. انشاءالله بتواند با قدم های محکم، با اتکای به پروردگار، برای آبرومند ساختن دستگاه قضایی اسلام گام بردارید و بدانید کار شما عبادت است. از در خانه که بیرون می آید و هر قدمی که برمی دارید و به سوی کارتان می روید عبادت است. کار واجبی دارید انجام می دهید حداقل واجب کفایتی است. به عقیده من در شرایط فعلی عرض کردم واجب عینی است. بنابراین عبادتی است که می توانید آن را جز ذخایر یوم المعادتان انشاءالله حساب کنید. ما دعا می کنیم برای توفیقان. انشاءالله بتوانید خدمتتان را به نحو احسن انجام دهید.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

نشستی با پیشکسوتان قضایی

اشاره:

دکتر محمدعلی ضمیری، از قضات دستگاه قضایی که در حال حاضر به عنوان مستشار اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضاییه انجام وظیفه می‌نماید، درخصوص اطلاع دادرسی، احیای دادرسی و آموزش ضمن خدمت قضات، در یک نشست کوتاه پیشنهاداتی ارائه نمودند که در زیر خلاصه‌ای از آن به نظر خوانندگان عزیز می‌رسد.

سؤال - جهت آشنایی مخاطبین با شخصیت حضرت عالی، اگر ممکن است مختصری درخصوص زندگی و سیر تحصیلی خود صحبت کنید.

در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی در شهرستان سمنان متولد شدم، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در این شهر به پایان رساندم و پس از اخذ دیپلم متوسط به تهران آمده و وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شدم و در سال ۱۳۵۱ موفق به اخذ درجه کارشناسی (لیسانس) از این دانشگاه با رتبه ممتاز شدم. ورود به خدمت دادگستری و مشغله فراوان ناشی از کار قضایی موجب گردید که چندین سال در ادامه تحصیل وقفه‌ای ایجاد

شود؛ ولی چندین سال بعد، تصمیم به ادامه تحصیل گرفتم و مجدداً تحصیلات خود را در مقطع کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) شروع و با قبولی در آزمون مربوطه، در اولین دوره حقوق بین‌الملل در دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی ثبت نام کردم و موفق شدم این دوره را با موفقیت به پایان رسانده و موفق به اخذ درجه کارشناسی ارشد در رشته حقوق بین‌الملل از این دانشگاه شوم و سپس با قبول شدن در کنکور اعزام دانشجو به خارج از کشور، به کشور فرانسه رفتم و تحصیلات خود را در مقطع دکترای حقوق در پاریس ادامه داده و موفق به اخذ درجه دکترای حقوق بین‌الملل از دانشگاه پاریس شدم.

سؤال - در چه تاریخی وارد دستگاه قضایی شدید و چه سمت‌هایی را به ترتیب طی کرده‌اید؟

در سال ۱۳۵۳ پس از اتمام دوره کارآموزی، به امر قضا مشغول شدم و چون جزو ۵ نفر اول در دوره کارآموزی قضایی شدم، لذا به عنوان دادرس علی‌البدل دادگاه‌های بخش تهران کار قضایی را شروع کردم و پس از چند سال خدمت در این سمت، دادرس دادگاه‌های شهرستان تهران شدم و پس از آن، شعبات مختلف دادگاه‌های صلح و محاکم عمومی دادگاه‌های حقوقی تهران را تصدی نمودم و سپس بنا به تقاضای شخصی، به اداره حقوقی دادگستری منتقل شدن و از آن سال تاکنون در سمت مستشاری اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضاییه مشغول به کار هستیم.

سؤال - اگر قرار باشد امروز وارد دستگاه قضایی شوید، با توجه به سوابق و تجربیات خود، چگونه برنامه‌ریزی می‌کنید و چه انتظاری از دستگاه قضایی دارید؟

من شخصاً کار خود را با عشق و علاقه آغاز کردم و سعی کردم که این علاقمندی را در خود تقویت کنم و این را یکی از شروط اساسی برای ورود به کار قضایی که با محرومیت‌ها و مشکلات زیادی همراه است

می‌دانم؛ ولی نمی‌دانم برای شروع مجدد باز هم چنین علاقه‌ای در من وجود خواهد شد یا خیر.

سؤال - رسالت اصلی نشریه پیام آموزش، شناسایی و رفع نیازهای آموزشی است، در این راستا چه پیشنهادی دارید؟

به نظر من یک نشریه آموزشی باید بیشتر به طرح مسائل و مشکلات عملی بپردازد تا بحث‌های تئوری. که این وظیفه اخیر را سایر مجلات حقوقی در حال حاضر انجام می‌دهند. تجزیه و تحلیل آرای محاکم، به‌خصوص آرای شعب دیوان عالی کشور و آرای وحدت رویه هیأت عمومی و نظریات مشورتی اداره حقوقی و تدوین قوانین، از طرف حقوقدانان بصیر و خبیر و آگاه به مسائل حقوقی و قضایی، می‌تواند برای جامعه قضایی کشور بسیار مفید باشد.

سؤال - در بعضی موارد اجرای صرف قوانین و مقررات به نظر می‌رسد که جوابگوی نیازهای قضایی نیست؛ مثلاً آزادی فوری محرم تحت قرار، رویه حضرت عالی چیست؟ و چه راه حلی را پیشنهاد می‌کنید؟

در یک سیستم حقوقی که براساس حقوق نوشته طرح ریزی شده است، قاضی فقط در چارچوب قوانین می‌تواند حرکت کند. نیازهایی قضایی را باید مقامات عالی قضایی تشخیص دهند و اقدامی در جهت رفع این نیازها با تهیه و تصویب قوانین جامع و تکامل، به‌خصوص در موردی که قوانین از واقعیات اجتماعی دور افتاده‌اند، صورت دهند.

سؤال - درباره موضوعی که تحت عنوان افت علمی مطرح می‌شود چه نظری دارید و چه راه حلی پیشنهاد می‌کنید؟

سؤال وضوح چندانی ندارد و اگر موضوع افت علمی و آرای محاکم موردنظر باشد، مقداری از این مشکل برمی‌گردد به کیفیت آموزش در سطح دانشگاه‌ها و دانشکده‌های حقوق و مقداری از این مشکل مربوط می‌شود به تعجیل محاکم در صدور رأی. موضوع آمار و جایزه گذاشتن برای کسانی که آمار بیشتر می‌دهند، ما را از توجه به کیفیت آراء غافل نموده و به حقوق مردم لطمه زده است.

تجربه قضایی من نشان می‌دهد که مسابقه گذاشتن برای آمار دستگاه قضایی، صحیح نیست. جایزه را به قضاتی باید داد که آراء آنها کمتر در معرض نقض قرار می‌گیرد. به آرای باید جایزه داد که در آنها حقوق مردم بهتر تضمین شده است. به آرای باید جایزه داد که با صبر و حوصله و متانت صادر شده و به تمامی اظهارات و مدافعات طرفین توجه شده است؛ نه به آرائی که با یک فرم چاپی و از پیش آماده شده صادر می‌گردند؛ این یعنی کیفیت را فدای کمیت کردن. بنابراین در چنین حالتی طبیعی است که آراء استحکام کافی را از حیث استدلال و توجه به دلایل ابرازی طرفین نداشته باشند والا با توجه به دوره‌های کارآموزی حین خدمت، علی‌القاعده نباید افت علمی وجود داشته باشد.

سؤال - یک نشریه آموزشی در این راستا چه خدمتی می‌تواند انجام دهد؟

نشریه آموزشی می‌تواند همین موضوع را به بحث بگذارد تا از نقطه نظرات مخالفین و موافقین همگی مطلع شوند.

سؤال - به نظر شما - مشکل تراکم پرونده‌ها و اطاله دادرسی چگونه حل می‌شود؟

مراجعه به دادگاه‌ها و مراجع قضایی که موظفند با آیین دادرسی خاص به حل و فصل دعاوی حقوقی و جزایی مردم بپردازند، طبعاً با کندی همراه بود و خواهی نخواهی تراکم پرونده‌ها را موجب می‌شود. بنابراین در اغلب کشورها سعی شده است که برای جلوگیری از این امر امکاناتی فراهم نمایند که مردم بتوانند به مراجع غیرقضایی و خارج از محاکم دادگستری مراجعه نمایند. این مراجع یا از قبل به همین منظور تأسیس شده و قانون جایگاه قانونی آنها را مشخص نموده است، مثل شوراهای داوری یا شوراهای حل اختلاف و یا اینکه، خود اصحاب دعوا قبل یا بعد از حدوث اختلاف با توافق متوسل به سیستم و یا روشی می‌گردند که در آیین دادرسی مدنی از آن تحت عنوان داوری نام برده شده است. در سیستم‌های قضایی ایران، کمتر از روش‌های فوق استفاده

شده است درحالی که در کشورهای دیگر در اثر مراجعه مردم به این مراجع و یا تمسک به این روش، پیشرفت‌های زیادی به دست آمده است. بنابراین، در تشکیلات قضایی ایران نیز باید سعی شود با ایجاد و تأسیس این گونه مراجع و یا تشویق به استفاده از روش داورى، از بار محاکم دادگستری کاسته شود. تشکیل شوراهای حل اختلاف، چنانچه صلاحیت این مراجع تا حدی باشد که اعضای منتخب آن نیاز چندانی نداشته و هم چنین اعضای آن از افراد بصیر و مطلع و کاردان و دلسوز باشند، می تواند در این زمینه بسیار مفید باشد.

سؤال - با عنایت به تجربه طولانی در سیستم دادرسی و دادگاه‌های عمومی و انقلاب، احیای دادرسی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

احیای دادرسی چنانچه همانند تعطیل آن با عجله صورت نگیرد، بدون شک در کاهش پرونده‌های محاکم بسیار مفید خواهد بود. کار احیای دادرسی باید به تدریج و با رفع نواقص احتمالی آن به صورت مرحله‌ای صورت گیرد. دعوت از قضاتی که سابقه خدمت در دادرسی عمومی تحت عناوین دادستان، بازپرس و دادیار را داشته‌اند و منصوب نمودن آنها در تشکیلات فعلی دادرسی و استفاده از تجارب آنان با توجه به اینکه انجام کار قضایی در دادرسی تبحر و تجربه خاص خود را می‌طلبد، در کارآمدی آن بدون شک مؤثر است.

سؤال - اگر پیشنهاد خاصی دارید، بیان فرمایید؟

پیشنهاد ندارم.

سؤال - به عنوان آخرین سؤال، اگر قرار باشد که حاصل تلاش و تجربه سالیان دراز در امر قضا را در یک جمله بیان کنید تا راهگشای همکاران باشد، آن کدام جمله است؟

خداوند را ناظر اعمال و رفتار خود بدانند و صداقت در عمل و درستی در کار داشته باشند.

والسلام

از قضاوت‌های علوی؛

اجرای عدالت علیه خود

این ابی‌الحدید نقل می‌کند: مردی نزد خلیفه دوم، علیه علی (ع) اقامه دعوا کرد و درحالی که علی (ع) نیز در مجلس حضور داشت، در این هنگام، خلیفه دوم رو به حضرت کرد و گفت: یا بالحسن! برخیز و دوشادوش مدعی بنشین.

حضرت علی (ع) برخاست و در کنار مدعی نشست و طرفین دعوا دلیل و برهان خویش را گفتند تا کار محاکمه به پایان رسید. مدعی پی کار خود رفت و علی (ع) به جای اول بازگشت. در این موقع، خلیفه دوم آثار خشم را در سیمای علی (ع) دید برای کشف علت گفت: آیا این پیشامد را ناگوار داشتی و از وضع جلسه ناراحت شدی؟

امام فرمود: آری.

خلیفه دوم گفت: چرا؟

علی (ع) فرمود: موجب ناراحتی من آن بود که تو مرا در حضور مدعی با کینه ابالحسن صدا کردی، در صورتی که حق آن بود که مرا به نام علی (ع) می‌خواندی و امتیازی میان من و او قائل نمی‌شدی. خلیفه دوم چون این سخن بشنید، از جا برخاست و امیرالمؤمنین را در آغوش کشید و صورتش را بوسه باران کرد و گفت: پدرم به فدای شما که خدا ما را در پرتو وجودتان هدایت فرمود و از ظلمت و تاریکی به روز و روشنایی آورد.

تجلی امامت، ص ۱۷۸، به نقل از شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۶۵.

خود را بیازماییم!

سؤال (۱)

آقای (الف) علیه آقای (ب) با عنوان کلاهبرداری اقدام به طرح شکایت می‌نماید. بدین شرح که آقای (ب) با ارائه سندی جعلی اقدام به طرح دعوی حقوقی نموده و اینجانب را به ناحق به خواسته خود که در سند جعلی مقید بوده محکوم نموده است. و چون رأی دادگاه فارغ از تعیین صحت اصالت سند بوده، لذا بدو به محکومیت وی را می‌نمایم. آقای (ب) به بهانه اینکه پرونده حقوقی منجر به صدور رأی شده، موضوع را از موارد مختومه بدم امر رسیدگی اعلام داشته و از ارائه اصل سند جهت کارشناسی طفره می‌رود. حال شما به عنوان قاضی رسیدگی کننده به این پرونده، چگونه تصمیم گرفته و رأی خواهید داد؟

سؤال (۲)

آقای (الف) یک دستگاه تلویزیون را به مغازه آقای (ب) که به شغل سمساری مشغول بوده برای فروش به امانت می‌سپارد. پس از مدتی یکی از دوستان (الف) پیشنهاد خرید تلویزیون را به آقای (الف) می‌دهد و آقای (ب) مراجعه و استرداد تلویزیون را درخواست می‌کند، و در نبود آقای (ب)، کارگر مغازه از تحویل آن خودداری می‌کند

و آقای (الف) در ساعتی که کارگر مغازه از نگهبانی غافل بوده، تلویزیون را از مغازه خارج می‌کند. آقا (ب) پس از اطلاع از حدوث واقعه، علیه آقای (الف) تحت عنوان سرقت شکایت می‌کند و مطالبه کمیسیون خود را می‌نماید. دادگاه پس از استماع مطالب طرفین، اقدام به صدور قرار منع پیگرد می‌نماید. شما به عنوان قاضی دادگاه مستندات محکمه را انشاء نمایید.

سؤال (۳)

در یک دعوی کیفری، متهم پرونده امحای آثار جرم، با استخدام یک نفر وکیل، به اتفاق، اتهامات وارده به خود اقدام نموده و حتی نسبت‌هایی را به شاکی پرونده در اظهارات محکمه و لوایح وارد می‌نماید. شاکی پس از ختم رسیدگی و اصدار رأی قطعی، علیه هر دو آنها با عنوان افترا و توهین طرح دعوا می‌نماید. در این خصوص، شما به عنوان قاضی رسیدگی کننده به این پرونده جهت رسیدگی به شکایت اخیر شاکی، برابر با کدام یک از مفاد قانونی نسبت به مجازات آن دو اقدام خواهید نمود؟

سؤال (۴)

در یکی از بیمارستان‌ها، بیماری را پس از انجام معالجات به دلیل عدم تسویه حساب ترخیص نمی‌نمایند. و مدت یک هفته سپری می‌شود تا بستگان بیمار اقدام به تسویه حساب می‌نمایند. بیمارستان مجدداً از ترخیص بیمار خودداری می‌کند و ادعا می‌کند که از بابت یک هفته نگهداری بیمار در بیمارستان می‌بایست هزینه‌ای مجزا پرداخت شود؛ که ناچاراً وجه مورد مطالبه پرداخت می‌گردد. بیمار پس از مدتی به نزد شما به عنوان قاضی دادگاه مراجعه می‌کند و از مدیر بیمارستان تحت عنوان اخاذی و بازداشت غیرمجاز شکایت می‌کند. شما نیز پس از استماع اظهارات فوق و پی بردن به صحت آنها، چگونه رأی خود را صادر می‌فرمایید؟

پاسخ به سؤالات خودآزمایی شماره قبل؟

سؤال (۱)

آقای (الف) به اتهام صدور چک بلامحل در زندان به سر می‌برد. او می‌خواهد از زندان...

پاسخ:

اولاً: سفته‌ها دارای تمبر قانونی و از جمله اوراق بهادر بوده و مالیت دارد و متعهد نیز آن را انگشت زده و در مقابل هفت میلیون تومان به آقای (ب) داده است و متعلق به دارنده آن، یعنی آقای (ب) می‌باشد. ثانیاً: آقای (الف) و همسرش مرتکب ربودن اوراق بهادر متعلق به دیگری شده و عملشان با ماده (۶۶۵) قانون مجازات اسلامی منطبق است.

سؤال (۲)

خانم (الف) در سال ۱۳۸۱ شکایتی مبنی بر عدم ثبت واقعه رجوع...

پاسخ:

در سال ۱۳۷۱، عدم ثبت واقعه رجوع جرم محسوب نمی‌شده و با تصویب قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) سال ۱۳۷۵، ترک فعل ثبت واقعه رجوع جرم شناخته شده است و از طرفی، بزه عدم ثبت واقعه رجوع نیز جرم مستمر نیست؛ زیرا منظور زمان وقوع واقعه است، نه استمرار زوجیت، و زوجه می‌تواند دادخواست الزام همسرش به ثبت واقعه رجوع به دادگاه خانواده تسلیم نماید.

سؤال (۳)

آقای (الف) به اتهام محاربه فی الارض تحت تعقیب...

پاسخ:

اولاً: نظر به اینکه محاربه و افساد فی الارض از جمله جرایم حق الهی است و طبق نص صریح ماده (۱۰۵) قانون مجازات اسلامی، حاکم شرع می تواند به علم خود عمل کند و حد الهی را جاری نماید و رأی را جاری نماید و رأی صادره از این جهت فاقد اشکال است. و اینکه گفته شده قانونگذار در ماده (۱۹۹) قانون مجازات اسلامی، راههای ثبوت محاربه را احصا نموده و علم قاضی از جمله دلایل اثبات ذکر نشده، با توجه به اینکه ماده (۱۰۵) حکم کلی را بیان کرده است، عدم ذکر آن در ماده (۱۹۹)، علم قاضی را از عداد دلایل اثبات محاربه خارج نکرده و جرم محاربه نیز مانند سایر جرایم، با علم قاضی قابل اثبات است؛ زیرا قاضی در حق الناس با استناد به همین ماده می تواند به علم خود عمل نماید و چون جرم حق الناس با علم قاضی قابل اثبات است به طریق اولی، حق الله نیز با علم قاضی قابل اثبات می باشد.

ثانیاً: در ماده (۲۱۱) قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۶۱، در بخش حدود آمده بود: «اگر متهم قبل از دستگیری توبه نموده باشد حد از او ساقط می شود، اما چنانچه پس از دستگیر شدن توبه کند حد ساقط نمی شود» اما در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰، این موضوع مسکوت مانده، تنها در ماده (۱۹۴) گفته شده: «مدت تبعید در هر حال کمتر از یک سال نیست اگرچه بعد از دستگیری توبه نماید و در صورتی که توبه ننماید همچنان در تبعید باقی خواهد ماند» در نتیجه، استنباط می شود که توبه محارب قبل از دستگیری مؤثر در تعیین مجازات است.

سؤال (۴)

آقای (الف) طی یک فقره چک بانک ملی شعبه ابوظبی به میزان...

پاسخ:

اولاً: دادگاه صالح برای رسیدگی دادگاه عمومی داراب است؛ زیرا درست است که محل استقرار بانک محال علیه، امارات متحده عربی است، اما طبق ماده (۷) قانون مجازات اسلامی، هر ایرانی که در خارج از کشور مرتکب جرم شده و در ایران یافت شود طبق قوانین جزایی ایران تحت تعقیب قرار می گیرد. در مانحن فیه، صادر کننده چک بلامحل در حوزه قضایی داراب سکونت دارد و در همان جا دستگیر شده است. دادگاه داراب صالح به رسیدگی است. «ماده ۵۷ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری»

ثانیاً: جزای نقدی طبق نص صریح ماده (۷) قانون صدور چک، یک چهار وجه چک است و چون وجه چک درهم می باشد، یک چهارم جزای نقدی نیز براساس درهم تعیین می شود.

فراخوان مقاله

همکاران محترم قضایی در سراسر کشور!

پس از انتشار دومین پیش شماره نشریه «پیام آموزش» نیز همکاران بسیاری از سراسر کشور به وسیله نامه و نمابر ما را مورد عنایت و الطاف فراوان خود قرار داده و ضمن تقدیر و تشویق دست‌اندرکاران نشریه پیام آموزش، نواقص و کاستیها را یادآور شده و در این میان، مطالب و مقاله‌هایی را برای ما ارسال داشته‌اند، که لازم است در همین جا از کلیه این عزیزان تشکر و قدردانی نماییم، و نیز متذکر شویم کسانی که مقاله یا مطالب علمی و کاربردی این نشریه ارسال می‌دارند، مقالات آنان پس از بررسی و اظهارنظر در هیأت تحریریه به چاپ خواهد رسید سپس جهت احتساب به عنوان آموزش غیرحضوری به اداره کل آموزش ضمن خدمت ارسال می‌شود تا مؤلف مقاله از امتیازات آموزش غیرحضوری نیز بهره‌مند گردد. بنابراین، از آنجا که این نشریه به شما خانواده قضایی کشور تعلق دارد و ما نیز تنها خدمتگزاران کوچکی هستیم که در این راه رضایت حق تعالی و خرسندی شما را خواهیم، اکنون که به حول و قوه الهی اولین شماره نشریه «پیام آموزش» به حضورتان عرضه می‌شود، مدیریت نشریه از کلیه کسانی که توانایی و تجربه کافی در زمینه تحقیقات و پژوهش‌های حقوقی و قضایی دارند، به منظور ارائه مقالات و مطالب مفید و ارزنده که در جهت رشد و شکوفایی علمی و تحقیقاتی نشریه ثمربخش باشد، یاری می‌طلبد. لذا کسانی که برای همکاری آمادگی لازم دارند، می‌توانند مقالات خود را- حتی‌الامکان با خط خوانا یا به صورت تایپ شده- به آدرس: تهران، خیابان اوین، دشت بهشت، معاونت آموزش قوه قضاییه، دفتر نشریه «پیام آموزش» ارسال دارند. قبلاً از همکاری و همیاری شما عزیزان سپاسگزاریم.